

بولتن کنگره شماره ۴
بخش ۱

ی که در
آزادی در
اکتون
دقیقی
گذشته در
رد: واز
جمعی از
کاپینه
موسال
ارت را
ن موضع
پذیرش
به قبول
ترتیب
انقلاب

اکمیت
ر. غرضه
رد دارد
ارتوسط

وارد با
کوبا و
ما موید
دیگر
انجام
نبرد

شرایط
به نیمه
شرف

فهرست

- ۲ در راه تصحیح انحرافات (مهجد)
- ۱۵ درباره تزارنجام سیاه (کیومرث)
- ۲۲ مرحله انقلاب ایران، مضمون و ظایف (فرشید)
"حاکمیت انقلابی خلق" استمرار انحرافات گذشته
- ۲۲ نکاتی در رابطه با مسایل دولت و انقلاب (مراد)
- ۵۱ ماهیت اختلاف در کجاست؟ (جهانگیر)
- ۶۰ پرشی نکات پیرامون انقلاب ملی دمکراتیک (احمد)

دوره تصحیح انحرافات

مقدمه

واقعیات و تجارب چند ساله اخیر نشان داد که تجمع قوا، بررسی تجارب و درسهای انقلاب و آماده شدن برای بیکارهای جدی، تنها راه علمی و عملی و انقلابی بود که رهبری سازمان می‌بایست به آن عمل می‌کرد. در زمینه اثبات ضرورت بحث‌های درون سازمانی حول برنامه و مشی گذشته و دستیابی به برنامه نوین، مطلبی در خرداد سال ۶۴ تهیه و در اختیار کمیته مرکزی قرار دادیم این مطلب تلاشی بود برای دعوت از همه رفقا در پیوستن به روند برخورد انتقادی خلاق، علنی و صریح به انحرافات گذشته و دست یابی به برنامه و مشی نوین. در همین حال این نوشته تقدی بود بر بهیئت انحرافی حاکم بر سازمان جهت دستیابی به حقیقت.

از آنجا که این نوشته علیرغم وجود برخی عناصر تفکر کهنه در آن، در کلیت خود و نیز به لحاظ متدبیک ارزش خود را حفظ کرده است و نیز بیانگر روش بنیان‌های فکری و نوع برخورد من با گذشته و حال و آینده است لازم دیدم در بولتن کنگره به چاپ برسد. لازم به توضیح است که در پروسه بررسی و انتقاد از انحرافات گذشته در راه دستیابی به برنامه جدید، ما راه پرپیچ و خمی را گذرانندیم. طبیعتاً نظرات من هم در مراحل گذار نمی‌توانست عاری از ابهامات و انحرافات باشد. زندگی در هر گام چه در طبیعت، چه در جامعه و چه در اندیشه وجود بازمانده‌های کهنه را در هر پدیده شو بهمان‌نشان می‌دهد. و بیش نبود در سازمان ما نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد.

من در آن مقاله، مسلولانه و دلسوزانه راه چگونگی تامین وحدت طراز بالای سازمان را خاطر نشان کردم و در واقع هم با فکری که شعار "زندگی به سان سابق" را طرح می‌کرد و هم با فکری که شعار "زندگی کن و بگذار زندگی کنند" را می‌داد، برخورد نمودم در آنجا تاکید کردم که شرط تامین وحدت طراز بالای سازمان، مبارزه ایدئولوژیک و فیکانه، مسلولانه با انحرافات عمیق و وسیع فکری و سیاسی در سازمان، طرد این انحرافات، تعمیق مارکسیسم - لنینیسم در سازمان در راستای دست یابی به برنامه و مشی نوین است.

اکنون نیز بر همان باورها هستم و معتقدم که مسلولیت هر رفیق فدایی، هر عضو کادر بویژه هر فرد از دستگاه رهبری سازمان با این محکم می‌خورد که چه میزان در عمل و کردار برای حفظ وحدت سازمانی در راستای ارتقا، جا و مقام شایسته سازمان در جنبش کمونیستی و خلق مبارزه می‌کند.

بیکار دیگر لازم است تاکید کنم که هر اندیشه‌ای که مانع تجمع قوا گردد، هر اندیشه‌ای که مانع بیکارگیری خرد و تجربه جمعی در سازمان گردد و بدتر، باعث پراکندگی قوا گردد، اندیشه شکست و تفرقه سازمان است. از نظر من امکانات وسیعی برای حذف بیکارچگی و وحدت سازمان وجود دارد. این امکانات در دست اعضا سازمان است. کنگره عالیترین تجلی اراده و خرد موجود سازمان است. در شرایط کنونی، نخستین کنگره سازمان تنها امکان واقعی برای حفظ وحدت و بیکارچگی سازمان است.

پیش‌پسوی حفظ وحدت و بیکارچگی سازمان

پیش‌پسوی کنگره

مجدد ۶۶/۶/۲۶

اکنون مبارزه بر سر برنامه و خط مشی میان نمایندگان سیاسی همه اشرار و طبقات اجتماعی، انقلابی و ضد انقلابی، انقلابی و ترقیخواه و غیر انقلابی حتی میان کادرها و اعضا احزاب و سازمانهای سیاسی بنحو بی سابقه ای جریان دارد. هیچ حزب و سازمانی را نمی توان یافت که اختلاف در برنامه و خط مشی هیچکی از بزرگترین معضلات آن بدل نشده باشد. مروری بر اختلافات درونی رژیم پ. چ. ا.، سلطنت طلبان، لیبرالها، احزاب و سازمانهای دمکراتیک و احزاب و سازمانهای درون جنبش کمونیستی میهنان، چمگی موبد این امر است. مبارزه ایدئولوژیک در جامعه ما هیچوقت با این حد و وسعت و باین گستردگی نبوده است و در این بین آنچه که حائز اهمیت جدی است و جای کاملاً ویژه ای بخود اختصاص داده است همانا مبارزه ایدئولوژیک دشمنان طبقاتی طبقه کارگر علیه ایدئولوژی طبقه کارگر است. هم اکنون مارکسیسم - لنینیسم به نحو بی سابقه ای آماج حملات زهر آکین همه جریانهای سیاسی غیر پرولتری قرار دارد. از ارتجاع قرون وسطایی تا ارتجاع نوجوانه معاصر، از تمامی لایه های بورژوازی تا خرده بورژوازی همه و همه بر علیه جهان بینی و تئوری دوران ساز و انقلابی ما به ستیز برخاسته اند. این مبارزه در همه اشکال گاه بطور آشکار و عیان و گاه پوشیده و نهان ادامه دارد.

ارتجاع قرون وسطایی و ارتجاع نوجوانه نیک می دانند که برای موفقیت در این نبرد و برای اینکه جنبش طبقه کارگر و توده ها را بهمی راه بکشند و آنرا به راه خود برده و به شکست بکشانند، قبل از همه باید زرادخانه تئوریک و ایدئولوژیک طبقه کارگر را از بیرون و درون جنبش کمونیستی و با وارد آوردن ضربات فیزیکی و معنوی بر آن خاموش و بی صدا سازند. تئوری و تجربه نشان داده که نفوذ ایدئولوژی غیر پرولتری در افکار و اندیشه های احزاب و سازمانهای کمونیستی از مهمترین و کاراترین اهرم های دشمنان طبقاتی طبقه کارگر برای تسخیر ایدئولوژیک جهت خنثی کردن آثار فعالیت این احزاب و سرانجام تلاشی و شکست آنهاست. مرتجعین قرون وسطایی، جریانهای بورژوازی و خرده بورژوازی، مدت ها است که مبارزه ایدئولوژیک همه چنانچه گسترده ای را جهت تسخیر ایدئولوژیک حزب طبقه کارگر و سازمانهای کمونیستی، سازمان داده اند و متأسفانه موفقیت های بزرگی نیز در این راه کسب کرده اند. از این رو ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علیه ایدئولوژی ارتجاع قرون وسطایی و بورژوازی و خرده بورژوازی، نه تنها در خارج از جنبش کمونیستی و در سطح جامعه، بلکه در درون خود جنبش کمونیستی نیز همانا بازتاب طبیعی و خصلت عینی مبارزات طبقاتی جاری است. این مبارزه خارج از آزاده و تمایل شخصی این با آن رفیق، بصورت یک ضرورت عینی جامعه مادر آمده است. پاسخ مثبت باین ضرورت در این مرحله از مبارزه طبقاتی که دفاع از مارکسیسم - لنینیسم بودن آگاهی سوسیالیستی میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش و گسترش و تحکیم پیوند سازمان با طبقه کارگر بیک ضرورت عینی و الزام فوری تبدیل گشته، اهمیت فوق العاده پیدا می کند و جزو مهم ترین و عاجل ترین وظایف سازمان مادر می آید. گسترش مبارزه ایدئولوژیک در جامعه و در درون احزاب، انعکاس قانونمند، مبارزه طبقاتی جاری است و هیچ حزب و سازمان اصیل کمونیستی راه گریز از آن را ندارد و باید که شجاعانه ضرورت بسراغ آمده را پاسخ گفت.

شاید برخی از رفقا ایراد بگیرند که آیا اینهمه توضیح و اوضاحت نیست؟ در جواب باید گفت که نه رفقا! متأسفانه بی توجهی غیر مسئولانه نسبت باین مسایل پرواضح در میان ما معیتر از آنستکه بتوان حتی در مورد توضیح ضرورت خود مبارزه ایدئولوژیک سکوت کرد. این امر ظاهر احکام الفبا را دارد، اما در واقع حتی ما به آموزش این الفبا نیز نیازمند هستیم. مدت ۲ سال است که مبارزه ایدئولوژیک علیه ایدئولوژی، برنامه و خط مشی جریانهای سلطنت طلب، لیبرالها، مسلمانان مبارز و مجاهدین تعطیل است. عجانها هم کاری به کار انحرفات درون جنبش کمونیستی و انحرفات درون سازمان نداریم. برسدنی است که آیا این اندازه بی توجهی نسبت به مبارزه ایدئولوژیک در سطح جامعه یک امر تصادفی بوده است؟ باید گفت که متأسفانه هنوز هم قانونمندی رابطه مبارزه سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک در میان ما پنهانی درک نشده است. هنوز هم عده زیادی از ما با امر مبارزه ایدئولوژیک به شیوه "برخورد طبقاتی مارکسیستی" برخورد نمی کنند. برای عده ای از رفقا هنوز هم روشن نیست که بدون مبارزه ایدئولوژیک صریح و قطعی علیه ایدئولوژی های غیر پرولتری در جامعه و اندیشه های متعلق به این ایدئولوژیهای که در درون جنبش کمونیستی و از جمله درون سازمان قویاً نفوذ کرده است مرکز نمی توان م. ل. و آگاهی سوسیالیستی را به میان طبقه کارگر و توده ها برد. برای این رفقا هنوز روشن نیست که بدون این مبارزه

ارتقاء
طبقاتی
مناسب
بررسی
۱ - قبل
بورژوا
(۲۰)
بخش
رد کرد
جمهوری
در آمد
راه خیز
آسیاب
بورژوا
نتیجه
بود.
این شو
توسط
مشکل
خلق
جدید
دموکرا
کرده
به معنی
احزاب
جدید
نیروها
گرفتند
و غیره

امکان ندارد بتوانیم مبارزه سیاسی قاطع و انقلابی علیه نظام منحط ج.ا. را پیش ببریم. این را تجربه نزدیک به ۴۰ سال جنبش کمونیستی به ما می‌گوید و تجربه همه احزاب لنینی هم بر آن تاکید دارد. رفیق کوروالان دبیر اول حزب کمونیست شیلی می‌گوید: بدون مبارزه ایدئولوژیک آشتی‌ناپذیر با اپورتونیزم راست و "چپ" در صفوف جنبش انقلابی، رهبری موفقیت آمیز روند انقلابی غیر ممکن است."

کار بست این حکم لنینی در مبارزه طبقاتی برای ما فقط دارای ارزش تئوریک نیست بلکه ارزش عملی معین و مشخص را در بردارد. رهبری سازمان در چند سال گذشته عملاً ارزش علمی این حکم لنینی مبارزه طبقاتی را با تمام وجود لمس کرد و دید که چگونه اندیشه‌های کهنه و محافظه کارانه باقی‌مانده از گذشته به‌تدریج علیه خط‌مشی انقلابی جدید که چهره و هسته اصلی آن را مبارزه در راه سرنگونی نظام منحط ج.ا.، تحقق رهبری طبقه کارگر در انقلاب "ضد امپریالیستی - دموکراتیک و خلقی" و استقرار جمهوری ملی - دموکراتیک و خلقی تشکیل می‌دهد، برخاست و بر سر راه تدوین آن موانع ایجاد کرد. همه ما دیدیم که بدون مبارزه ای‌جدی و بی‌کلیکانه علیه انحرافات گذشته نمی‌شود در تدوین خط‌مشی انقلابی علیه رژیم منحط قدمی به جلو برداشت. در شرایطی که رهبری سازمان می‌بایستی در مقام پیشرو طبقه کارگر صریح‌ترین پاسخهای ممکن را به ضرورت‌های عینی جامعه می‌داد، انحرافات موجود و مسلط بر رهبری موجب آن می‌شد که خط‌مشی غیرپرولتاری می‌گفتی بر "تحول از درون رژیم ج.ا." سرکار آمدن یک دولت با ستمگری "مردمی" که سرکار آمدنش هم لزوماً مستلزم سرنگونی حاکمیت نبود، بر سازمان حاکم گردد. ما دیدیم که چگونه مدافعین فکر کهنه مخالفین سرسخت شعار سرنگونی بودند. هم حزب بوده و هم رفقای ما در مه‌رماده ۶۲ مخالف جدی سیاست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بودند.

به اعتقاد ما تنها با درک مارکسیستی از مبارزه با انحرافات درون حزبی، با درک ضرورت عینی مبارزه ایدئولوژیک و راننده دیاکتیکی این مبارزه با مبارزه سیاسی، با یک‌کارگیری خرد جمعی به مفهوم وسیع کلمه و نه در حد نخچیان، و باتکیه بر تجارب احزاب برادر قادر خواهیم شد انحرافات درون سازمان و جنبش کمونیستی را در یک محاسنه رفیقانه بدون زهر کینه تنگ‌نظری، رفیق‌بازی و محافظه‌کاری بشناسیم و بشناسانیم و یک مبارزه ایدئولوژیک آشتی‌ناپذیر علیه انحرافات درون صفوف خود را سازمان دهیم تمام تجربه احزاب برادر و بخصوص تجربه حزب کمونیست شوروی در صحت ادعای فوق را ثابت می‌کند. کتاب تاریخ حزب کمونیست شوروی در این زمینه می‌نویسد:

"تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌آموزد که حزب بدون مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه اپورتونیزم‌ها، سازشکاران و کم‌باوران در داخل صفوف خود و بدون درهم شکستن و غلبه بر آنان نمی‌توانست وحدت رژیم‌مجویانه خود را حفظ کند؛ نمی‌توانست نقش رهبری انقلاب سوسیالیستی، نیروی ستم‌دهنده و رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا و نقش سازنده جامعه کمونیستی را ایفا نماید." (تاریخ ج.ا.ک. اتحاد شوروی - فصل بیستم - صفحات ۲۶۸-۲۶۹)

وحدت رژیم‌مده ما تنها از طریق تعیین م:ن در اندیشه خود و زودودن انحرافات از بین خودمان است که استحکام خواهد یافت و تنها هم از این طریق است که تضمین خواهد شد. انحرافات ما را از یکدیگر دور و همه ما را از طبقه کارگر جدا و وحدت رژیم‌مده سازمان را تضعیف خواهد کرد. ما باید با زده انحرافات خود، با تعیین م:ن سل و کاربرد خلاق آن در عمل پیوند خود را با یکدیگر و با طبقه کارگر مستحکمتر کنیم.

"انتقاد و انتقاد مد ام از خود، خمیصه انقلاب پرولتری بوده، قانونمندی رشد این انقلاب است."

کارل مارکس

۲- مشکلاتی چند درباره نوع برخورد با انحرافات

تجربه انقلابات پیروزمند و شکست خورده و مشخصاً تجربه حزب توده ایران و سازمان در چند سال اخیر به ما می‌آموزد که تنها زمانی خواهیم توانست به پیروزیهای انقلابی دست یابیم که به‌تئوری م:ن ل و فاد ابرمانیم. م:د ام

در راه تجهیز به آن بکوشیم و آنرا راه انسانی عمل خود قرار دهیم و تلاش کنیم تا آنرا در شرایط کنونی دوران معاصر و شرایط مشخص ملی و متحول زندگی جامعه ایران و به توجیه به درجه رشد اجتماعی کنونی و در نظر گرفتن ویژگیها و ماهیت مرحله فعلی انقلاب و فواید مبارزه برای تحقق استراتژی مرحله ای و... بصورت خلاق انطباق دهیم.

تنها بر پایه این درک و کاربست عملی آن در عرصه نبرد طبقاتی جاری است که ما استوارتر و شکوفاتر خواهیم شد و در قلب طبقه کارگر و توده ها جای خواهیم گرفت. در پیوندی گسترده با آن و در اتحاد با سایر اقشار خلق قادر خواهیم شد رهبری طبقه کارگر را تأمین کنیم، بر تارک انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک و خلقی قرار بگیریم و راه بسوی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختن سوسیالیسم را بکشاییم.

مروری بر تاریخ پربخیز و خم سازمان نشان می دهد آنچه که سازمان ما را به نحوی بارز از دیگر جریانهای سیاسی متمایز کرده، آنچه که امکان داده تا سازمان از جریان کوچک مارکسیستی - لنینیستی به یک سازمان بزرگ سیاسی طبقه کارگر تبدیل شود. همانا اشتیاق سوزان ما به آموزش مارکسیزم - لنینیزم، شور و شوق ما به طبقه کارگر و توده ها، سوسیالیزم و کمونیزم و مبارزه شایه ای جان ما در این راه و انتقاد جسورانه از نواقص و اشتباهات خودمان بوده است. سازمان تا رسیدن به طراز موجود، راهی پس طولانی و دشوار طی کرده است ولی هیچگاه در برابر خطاهای خود سکوت نکرده و کوشیده است تا در راه دستیابی به حقیقت همه نیرویش را علیه خطاهایش برانگیزد. سازمان ما بر این پایه بنیان گذاشته شد، بر همین پایه رشد کرد و بر همین پایه نیز با انحرافات ایدئولوژیک درونی به مبارزه برخاست. پایین ترتیب بود که توانست تا حد برقرار گرفتن در طراز سازمان سیاسی طبقه کارگر و صف جنبش جهانی کمونیستی ارتقایابد.

اما رسیدن سازمان به مقام و موقعیت کنونی بدان معنا نیست که از نظر ایدئولوژیک و میزان تجهیز به آن دیگر به درجه "انجهاد" رسیده است و دارای اشکال کمبود در این عرصه نیست و بیاعاری از هر گونه انحراف است. بدیهی است علیرغم قهرمانیها و قربانی دانهای بسیار در راه تجهیز به ایدئولوژی پرولتری، عناصر مقاوم، مودی و سخت جان ایدئولوژی غیر پرولتری که نفوذ آن در سازمان ما سابقه تاریخی دارد، بقوت عمل می کند. مقاومت در برابر ورود شجاعانه ما به کارزار نبرد سمگین ایدئولوژیک در جهت پاکیزگی صفوف خود از هر گونه لودگی و انحراف، در حال حاضر یکی از تجلیات حضور و بقای ایدئولوژی غیر پرولتری در سازمان است. منزه جلوه دادن سازمان و رنگ و لعاب دادن به آن مغایر و متضاد با شیوه های لینی رهبری است. ما حق نداریم کمبودها و انحرافات را لاپوشانی کنیم. علاوه الزامات رشد جنبش طبقه کارگر و تشدید مبارزه طبقاتی در عرصه ملی و بین المللی ارتقا بازم بیشتری را از ما می طلبد. طبقه کارگر ایران برای انجام وظایف ملی و انترناسیونالیستی خود، سازمانی با طراز بالاتر از ما مطالبه می کند. پس باید که خود را مجهور بدانیم و مجهور کنیم تا بدان حد ارتقا یابیم. راه رسیدن سازمان به طراز بالاتر، بازم قبل از همه تاکید و تجهیز هر چه بیشتر رهبری و اعضای سازمان به لنینیزم، تصحیح خطاهای ایدئولوژیک، برنامه ای و خط مشی و زدودن هر گونه انحراف از درون سازمان است.

پس اگر این حرف درست است که امروز، ل و سازمانهای کمونیستی بیرو آن بیش از هر زمان دیگر مورد حملات دشمنان طبقه کارگر قرار دارند، اگر قبول داریم که ارتقا سازمان بیک طراز بالاتر ضرورت عینی است و اگر این حرف درست است که ضعف تلوریک ایدئولوژیک و وجود انحرافات مانع رسیدن سازمان به طراز بالاتر و مانع انجام وظایف انقلابی است، در اینصورت بر افراشتن پرچم لنینیزم، ترویج و تبلیغ و تاکید و تعمیق آن در میان کلیه اعضا سازمان و کارگران و زحمتکشان جامعه، شناسایی و افشای بی امان کمبودها و ضعف ها و انحرافات، ممانعت مهمترین وظیفه روز رهبری سازمان است. سازمان ما اگر نواقص خود را نهیاند، از اعتراف صریح و شرافتمندانه به اشتباهات خود و از اصلاح بموقع آنها بترسد، قادر به ایفای نقش پیشوای طبقه کارگر و همه زحمتکشان نخواهد بود. این سرنوشت محتوم همه جریانهای است که با انحرافات خود سازش می کنند.

و. ا. لنین می آموزد: "حزب اگر از انتقاد و انتقاد از خود بترسد، اشتباهات و نواقص خود را مستعالی نکند و توانایی آنرا داشته باشد که اشتباهات خود را بموقع ببیند و آنها را اصلاح نماید، شکست ناپذیر خواهد بود. حزب اگر اشتباهات خود را از توده ها مخفی سازد، کمبودها و تنگناها را پره پوشی کند. ناکامیهای خود را با تظاهر دروغین به موفقیتها پویشاند. به انتقاد و انتقاد از خود درنگ درند. اسیر خن خودنیزستی گردد و در ستر افتخارات گذشته بیارم، اعتبار و نفوذ خود را از دست می دهد. شیوه برخورد حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از عمده ترین معیارها و دقیق ترین ضابطه ها برای سنجیدن درجه جدی بودن آن حزب و اجرای عملی تعهدات آن در قبال طبقه خود و توده های زحمتکش است. اعتراف صریح به اشتباه، پیدا کردن علل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی

گاه ها
مداد
های
ن ها
تیجه
کار
ن (و
در
ید
نیج
ها و
ده و
ی و
اغل
خش
گاه
این
نال
شد
ات
یک
ه
ای
ان
به
و
ن
ی
ها
بر
ن

که آنرا به وجود آورده، بررسی دقیق طرق اصلاح اشتباه، اینست علامت یک حزب جدی، اینست نشانه صداقت آن حزب به اجرای تعهداتش، اینست تربیت و آموزش طبقه و سپس توده ها. (از تاریخ ح. ک. ش، فصل بیستم صفحات ۲۷۲-۲۷۴)

متأسفانه در سالهای اخیر این آموزش لنین به فراموشی سپرده شده است. از سال ۶۰ تا پانزدهم ۶۲ رهبری سازمان نه تنها هیچگونه انتقادی نسبت به برنامه و خط مشی سیاسی و تشکیلاتی خود با اعضا سازمان و طبقه کارگر و توده ها در میان نگذاشته است، بلکه بدتر از آن بطوریکه چنانچه به تعریف و تمجید از فدائیان (بخوان تعریف و تمجید از خود) پرداخته است. نوعی درک غیر علمی سازمان را در چنبره خود گرفته که طبق آن هر گونه صحبت از وجود انحراف ایدئولوژیک، برنامه و خط مشی (و در سازمان ما بویژه صحبت از اپورتونیسم راست) در درون یک حزب یا سازمان کمونیستی، یک نظریه ضد حزبی و تفرقه جوینانه محسوب می شود و از نظر کاره این درک غیر علمی هر کس صحبت از وجود اپورتونیسم راست در درون سازمان طبقه کارگر.

بکنند یا بیشتر از آن به شناساندن آن و به مبارزه علیه آن اقدام نماید، به تضعیف جنبش کمونیستی و وحدت رهبری پرداخته است، از نظر این اندیشه انحرافی صحبت از اختلاف در درون حزب یا جنبش جهانی کمونیستی "ارتداد" است. متأسفانه این ایده انحرافی هنوز هم عملکرد عینی دارد. مسکوت گذاشتن، چشم پوشیدن و "کهنه کردن" خطاهای ایدئولوژیک، برنامه ای و خط مشی و نیز "کهنه" کردن خطاهای تشکیلاتی و توجه آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی، زیر پرچم دلایل و توجیحاتی حاکی از اینکه "ما که سازمان طرازانترین طبقه کارگر هستیم و وحدت ایدئولوژیک داریم، نباید اشتباهات را افشا کنیم، زیرا اینکار تاثیر بدی می گذارد! و وحدت درونی ما را تضعیف می کند! ما که پرچم در کمونیسم در جامعه شناخته شده ایم، نباید بیراه چرکین خود را در معرض دید امپریالیسم و بورژوازی بگذاریم." و "موجب سوء استفاده گروههای دیگر از این خطاها شویم." مدتی است بر سازمان حاکم کشته است. بیش از ۲ سال است که این گرایشات انحرافی و محافظه کارانه سد راه بررسی انتقادی مشی گذشته سازمان شده است. مسکوت در برابر خطاهای بزرگ و کوچک و در عوض تکیه بچنانچه بر دستاوردهای سازمان رنگ و لعاب دادن به آنها و تعریف و ستایش از خود به فرهنگ جاری تبدیل گشته است. توکوشی سازمان هم در تئوری، هم در سیاست و هم در تشکیلات همه وظایفش را انجام داده و فقط طبقه کارگر است که با اینهمه عقب ماندگی و خودانگیختگی نمی تواند به ما برسد! و اگر مشکلاتی هم وجود دارد همه ناشی از همین عیبهاست. است و عامل ذهنی نقشی ندارد.

مسکوت گذاشتن و پاتلاش برای کهنه کردن اشتباهات برنامه ای و خط مشی، هم مربوط به گذشته استن آنها، با هر نبیتی که باشد بهر حال و در آخرین تحلیل، دفاع از انحرافات، آشتی با انحرافات و تسکین به آنهاست. توجه به آموزش لنین در این باره برای ما آموزنده است. لنین در توضیح اهمیت آموزش مارکس مربوط به مبارزه طبقاتی نکته نغزی دارد که کوبی مخاطبش مستقیماً رهبری سازمان است که ساد لوحانه کول حرفهای آخوندها را خورد و هنوز هم برخی از آنان با دفاع از خط مشی گذشته ساده لوحی به خرج می دهند. لنین می گوید، "انسانها تا زمانی که نتوانند در پس هر لفظ و گفته و وعده اخلاقی و مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقات را تمیز دهند، همواره قربانی ساده لوح فریبگری و خود فریبی بوده اند و خواهند بود." (لنین منتخب آثار جلد ص ۶۸)

کمونیستها با اشتباهات برنامه ای و خط مشی درون حزب مثل هر پدیده اجتماعی دیگر بشیوه "بر خورد طبقاتی مارکسیستی" برخورد می کنند. این با آن اشتباه برنامه ای یا سیاسی نهان و آشکار در نهایت بیانگر و بازتاب منافع و تمایلات طبقاتی این یا آن طبقه، این یا آن قشر معین از جامعه است و در تحلیل نهایی هم عملاً در خدمت این یا آن طبقه و قشر قرار می گیرد. یک حزب جدی انقلابی نمی تواند و نباید در برابر خطاهای تئوریک، برنامه ای و خط مشی سیاسی و تشکیلاتی خود مسکوت کند. مسکوت در برابر این خطاها و بدتر از آن استتار آنها در دستگاه رهبری تحت بهانه های مختلف یعنی تن دادن به سازش با منافع دیگر اقلان و طبقات. کمونیستها از سازش ایدئولوژیک از استتار خطاهای خود عارشان می آید. چرا که مارکسیسم - لنینیسم خلاق همیشه آشکار کردن است نه استتار.

این حقیقت بزرگی است که آنچه ما را تضعیف کرده می کند و موانع انجام وظایف انقلابییمان گشته و میگردد، نه بررسی انتقادی برنامه و خط مشی و پراتیک سیاسی، شناسایی و شناساندن انحرافات، مبارزه با آنها و جایگزین کردن دید علمی و انقلابی بجای آنهاست، بلکه تمکین به آنها و آشتی با آنها بوده است. تجزیه و تحلیل انتقادی فعالیتی که کردیم، تجزیه و تحلیل عینی شرایطی که اشتباه در آن شرایط صورت گرفته، کشف خطاها و علل عینی، ذهنی و طبقاتی خطاها، پذیرش صادقانه آنها و سپس تصحیح اشتباهات و کمبودها ما را نیرومند خواهد ساخت.

تکیه یکجانبه بر دستاوردها، تعریف و تمجید از خود، محافظت محافظه کارانه از وضعیت موجود سازمان، ترس از طرح افشای کمبودها، اشتباهات و انحرافات در میان اعضای سازمان و در برآبر طبقه کارگر، با شیوه لنینی رهبری مقابرت دارد. مند لنینی رهبری از آنجا که از دل زندگی سرسبز و شاداب برآمده و با آن سازگار است همچنان به مقابله عملی ترین و انقلابی ترین مند رهبری عصر کمونئی زنده است. رفیق کار با چف در سخنرانی اخیر خود به مناسبت تدویر ۲۷مین کنفرانس حزب با تاکید بر این شیوه سنتی لنینی می گوید: «... ما هر اسی نداریم از اینکه اشتباهات خود را بطور علنی خاطرنشان سازیم. ما اکنون تمام نیروی خویش را برای سازماندهی بهتر حزب، برای ارتقا کیفیت و محتوای کار آن، برای برقراری روابط نزدیک توده ها، برای طرح هر چه معقول تر و دقیق تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر، فشار می کنیم.» (سخنرانی در پلنوم ک. م. ج. ک. ش به تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۸۵ ک)

۲- سخنی چلد درباره اشتباهات و انحرافات

در نهایت که وقتی سخن از بررسی انتقادی خط مشی و برنامه گذشته سازمان به میان می آید با فرمولهایی مواجه می شویم که طبق این فرمولها "چهارچوب اصلی خط مشی مادرست از زیبایی شده" و اشتباهات گذشته تاحد "اغراق آمیز بودن ارزیابی ما از خط امام خمینی و پیروانش" و نیز تاحد "ندیدن لحظه" پائین آورده می شود. حقیقت اینست که پائین آوردن عبق خطاها تا این حد به معنای ایجاد سد در برابر اعضا "سازمان جهت تجهیز هر چه بیشتر آنان به م. لودست یابی به برنامه و خط مشی علمی و انقلابی است. سدی که پیش از ۲ سال است توسط رهبری سازمان در برابر شکوفایی سازمان قرار گرفته است. حال آنکه بر خلاف اینگونه فرمولبندیهای انحرافی، خطاهای ما این نبوده که "امام" و خطش را باصطلاح "اغراف آمیز ارزیابی کردیم" و "لحظه" را تشخیص ندادیم. خیر. مسئله بسیار جدی تر و عمیق تر از آن بود. مرور بر اسناد سازمان بویژه سند برنامه ای مصوب ۱۳۶۱ و دیگر اسنادی که رهنمون پراتیک ما بوده، کتبه و عق حقایق را به روشنی پیش روی ما قرار می دهد. تحول ایدئولوژیک که از سالها پیش در سازمان شروع شده بود، بالاخره در اواخر سال ۵۸ و اوایل سال ۵۹ به بار نشست. در نتیجه این تحول، م. ل و انترناسیونالیسم پرولتری، خط مشی استراتژیک و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی در سازمان گسترش یافت. سازمان موفق شد صفوف خود را از ایپورتونیزم چپ و سکتاریسم پاک کند. در این فاصله، سازمان با فاصله گرفتن از حرکات "چپ" روانه سکتاریستی که هر گونه سازش و اتحاد تاکتیکی با خمینی را که شرایط عینی آنرا انگیز می ساخت - سازش در اصول و سازش استراتژیک می شرد، غلبه و وجود ساده منگری در عرصه های گوناگون، در مجموع به یک خط مشی و برنامه اصولی و انقلابی نزدیک شد. اما از آنجا که این تحول همراه با مبارزه ایدئولوژیک علیه ایپورتونیزم راست، همراه با تحکیم پیوندهای سازمانی سازمان با طبقه کارگر و تغییر پایگاه اجتماعی و ترکیب طبقاتی سازمان بر سه طبقه کارگر نبود و از آنجا که دستاوردهای این تحول هنوز در رک و خون کارگران و زحمتکشان، اعضا و هواداران و خودرهبان سازمان ریشه ندوانده بود، دیری نپایید که رهبری سازمان در دام "بی حرمتی به آثار لنین" و "نفی آشکار قوانین لنینی انقلابات ملی - دمکراتیک" گرفتار آمد و اینبار به ایپورتونیزم راست و سکتاریسم در قالبی دیگر مبتلا شد. و متعاقب آن رهبری سازمان بویژه با عدم درک صحیح و همه جانبه از اوضاع جهان و استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و عدم توانایی در کار بست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم در سطح ملی، به سازش یکجانبه و غیر اصولی، استراتژیک و هلاکت بار با نامبندگان سیاسی افسار و طبقات غیر پرولتری حاکم تن در داد و بدنباله روی از خمینی افتاد. و بدین ترتیب،

۱- سنقش طبقه کارگر بر رهبری حزب طبقه کارگر در جبهه متحد خلق از آثار سان بتد ریح زده شده.

۲- مشی اتحاد و انتقاد کمونیستها با سایر جریانات سیاسی مخدوش و من اتحاد و مبارزه با خمینی که در آثار و اسناد سازمان حضور داشت بتد ریح رنگ باخته و جای خود را به تعریف و تمجید از خمینی و تنها اتحاد و اتحاد بهر قیمت با متحدین منززل، مردد و سازشکار پرولتاریا داد.

۳- بی هیچ چشم انداز روشنی از تحولات جاری و آتی و تشخیص روندهای عمده حاکم بر سرشوت کشور، کورمال کورمال، از این لحظه به آن لحظه، از این "حادثه" به آن "حادثه" "تاکتیک تنظیم گردید" و در تنظیم حرکت لحظه "تکیه بر اصول مارکسیزم" را فراموش شد.

۴- تاکتیک فشار از پائین بهاد فراموشی سپرده شد، تلاش برای "تحکیم پیوندهای خط امام با توده های میلیونی"، جای تحکیم پیوند حزب طبقه کارگر با توده ها را گرفت. و اسالیب کار کمونیستها در تحکیم پیوند توده ها

زگرساده

کارکن)
شکاری،
فی است
با ۵۶۰۰
حساب
بیش از
رگ کار

با رهبری انقلاب ملی - دمکراتیک کشورشان (در صورت عدم امکان اعمال رهبری خود) که همانا بردن آگاهی بمیان کارگران و زحمتکشان و برانگیختن و بسیج آنان در سازمانها و تشکلهای مستقل صنفی - سیاسی آنهاست، فراموش گردید.

۵ - رابطه منطقی و دیالکتیکی مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه در راه دمکراسی (سیاسی و اقتصادی و مبارزه در راه سوسیالیسم عملاً مخدوش و نثقی شد. مبارزه در راه آزادی لیبرالیسم نامیده شد. مبارزه در راه دموکراسی نه مبارزه بر علیه امپریالیزم بلکه دفاع از آن به حساب آمد.

۶ - تئوری های من در آوردی و تزهای مشابه "جبهه متحد خلقی بر روی چنانچه های ما (کمونیست ها) برپا می شود" جای تزهای علمی و انقلابی را گرفت. به این نوآوری توجه کنید. نامه مردم شماره ۲۴۹ در تئوری این تئوری لنینی که، "در عصر امپریالیزم، بدون سرکردگی پرولتاریا، انقلاب دموکراتیک ملی دورنمایی ندارد. می نویسد، "این در مفهوم مجرد و عام خود سخنی است درست... اما این مسئله چه ربطی به عصر ما دارد؟"

این نوآوری و بدعت گذاری در شرایطی صورت می گیرد که برژنف رهبر فقید شوروی می گوید، "آموزش لنین درباره سرکردگی پرولتاریا در انقلاب پرورژوادموکراتیک، درباره دیکتاتوری پرولتاریا، درباره مناسبات با دیگر اقشار و طبقات و احزاب، درباره تاکتیک حزب در دوره های اعتلا و تغزل انقلاب، همه این ها هم اکنون نیز نمونه تاکتیک بلشویکی برای همه کسانی است که هنوز باید رژیم استعماری را سرنگون کنند."

۷ - و بالاخره کار به جایی می رسد که صفت مسیزه و مشخصه پرولتاریا را که تنها درخور این طبقه است و تمام مارکسیست - لنینیستها روی آن تاکید دارند، به طبقات غیروآنهم به مردمترین، سازشکارترین و عقب مانده ترین اقشار و طبقات پهنابینی نسبت می دهیم تا بجایی که خمینی را "رهبر سازش ناپذیر انقلاب" لقب می دهیم و منافع طبقه کارگر را دوستی تقدیم دشمنان بالفعل و بالقوه آن می کنیم. شکست انقلاب ایران صحت این حکم را بار دیگر ثابت کرد که هیچ جریان سیاسی متعلق به طبقات میانه، بدون ترک محافظه کاری و دشمنی با نمایندگان سیاسی طبقه کارگر در داخل و سوسیالیزم ستیزی قادر به پیشبرد حتی منافع طبقاتی خود در مرحله انقلاب ملی - دمکراتیک نخواهد بود. این مهم از همان آغاز اختلاف نمایندگان خرده پرورژواری با پرورژواری در بالا و برادریه عناصر رادیکال خرده پرورژواری، لجاج و دشمنی با آنها و کینه ورزی به کمونیستها، آشکار بود. آینده انقلاب را از همان آغاز بقدرت رسیدن خمینی و پیروانش می شد دید. بشرطی که اپورتونیزم راست - ایدئولوژی متعفن پرورژوایی و خرده پرورژوایی - تا معز استخوان حزب طبقه کارگر ایران نفوذ نداشت.

مروری در اسناد سازمان عین انحرافات و خطاهای ما را آشکار می کند بشرطی که نخواهیم اشتباهات خود را ماستمالی کنیم. در تکرار شادباش به خمینی بمناسبت پیروزی در جنگ می خوانیم، "این پیروزی بزرگ و ابحضور شما رهبری سازش ناپذیر انقلاب... صمیمانه شادباش می گوئیم." (از بولتن شماره ۷ ص ۲ شماره ۶۱/۱۱) و در اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت فتح خرمشهر به خمینی اعلام کردیم، "یقین داریم که ملت ماتحت رهبری قاطع و سازش ناپذیر شما بازم ضربات کوبنده تری بر توطئه های امپریالیزم وارد خواهد آورد. مایه مباحث سازمان ماست که در این بیکار بر حق و عادلانه بابجای مردم، تاپای جان سپیم است."

در برنامه ۶۱ تحلیل ما از این رهبری چنین است، "انقلاب ایران به رهبری قاطع امام خمینی، که بر جسته ترین شخصیت مذهبی، سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران است، به پیروزی دست یافته است، قاطعیت در ناپودی کامل رژیم مغفور شاهنشاهی، سازش ناپذیری با امپریالیزم غارتگر جهانی، پیروزی امپریالیزم آمریکا و کوشش در جهت پایان دادن به تسلط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی امپریالیزم جهانی بر سرکردگی امپریالیزم آمریکا بر کشور ما، دفاع از حقوق آزادی توده مردم زحمتکش و محروم از آزادی در برابر ستم نظام کسینخته طبقات چپا و لکر از عمده ترین ویرکیهای رهبری انقلاب است. این رهبری بیکمان نقش تاریخی ارزشمندی را در انقلاب و در راه تحقق آماجهای (تاکید از ماست) آن بر عهده خواهد داشت." (برنامه ۳۶ (ص ۱۱))

دهد که
کندی
را بسته
ن قرار

"تبلیغ و ترویج خط امام به جای، آگاهی سوسپالیستی و برنامه طبقه کارگر"

باید توجه داشته باشیم، این مشخصات که ما به خمینی می دهیم ملموس از همان ۵ مشخصه مشهوری است که ساخته شده حزب توده ایران بود. و سرانجام ارزیابی ما از وظیفه انقلابی و عاجل خود چنین بود، "وظیفه عاجل و انقلابی ما

در این
استند.

در راه تثبیت و تعمیق انقلاب، تحکیم پیوندهای خط امام با توده‌های میلیونی زحمتکشان و شکوفایی جمهوری اسلامی در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی است." (از پرتن شماره ۳۰ دیماه ۱۳۶۱)

کمان نمی‌رود که از بدو پیدایش امپریالیزم و لنینیسم، هیچ لنینیستی را بتوان یافت که بر اصول "برخورد طبقاتی مارکسیستی و به "دیالکتیک انقلابی" و "واقعگرایی مارکسیستی" وفادار بماند و به چنین "نوآوریها" وبدعت گذاریها دست زده باشد! تاکنون هیچیک از تئوریسین‌های جنبش‌های رهایی بخش ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری، حتی دمکرات‌ترین انقلابیون غیرپرولتری را "رهبری سازش‌ناپذیر انقلاب" و "سازش‌ناپذیر با امپریالیزم جهانی" اعلام نکرده‌اند. اما ما نه تنها سازش‌ناپذیری با امپریالیزم جهانی بویژه امپریالیزم آمریکا و دفاع از حقوق و آزادیهای توده‌های زحمتکشان را از عمده‌ترین ویژگیهای رهبری انقلاب می‌شماریم، بلکه "تحکیم پیوندهای خط امام با توده‌های میلیونی زحمتکشان" را نیز وظیفه عاجل و انقلابی خود در راه تثبیت و تعمیق انقلاب که از نظر ما همان "شکوفایی جمهوری اسلامی" است، اعلام می‌کنیم. ما چریایی را "رهبری سازش‌ناپذیر انقلاب"، سازش‌ناپذیر با امپریالیزم و مدافع منافع توده‌های زحمتکشان می‌نامیم و در راهش چنانگشائی می‌کنیم که نه تنها دمکرات انقلابی نیست بلکه دشمن سوسیالیزم، ضد آزادی و برچسمدار و تجلی مادی ولایت فقیه ارتجاعی است. و قیحانی که چشم دیدن اراده مستقل توده‌ها را ندارند و با صدها رشته به عصر جهالت و بربریت، به مالک فئودال و سرمایه پیوند می‌خورند. چریائی که توده‌ها را کوفتدانی (۱) می‌شمارد که نه خرپزه می‌خواهند و نه انگور (۲). این نوآوری و بدعت‌گذاری، تنها یک ارزیابی اغراق آمیز از خسارتها و توان امام و شرکای آن نیست، بلکه درم آمیزی و آشتی دادن ایدئولوژی "امام" با ایدئولوژی طبقه کارگر و جایگزین کردن "خط امامی‌ها" بجای طبقه کارگر ایران است. بدعت بر سر "ارزیابی اغراق آمیز از ظرفیتها" نیست، بلکه بر سر ورنه کردن و تحریف واقعیات است. مسئله مسئله عدول از اصول "برخورد طبقاتی مارکسیستی" و عدم کاربست "دیالکتیک انقلابی" و واقعگرایی مارکسیستی و نقض سیاست مستقل طبقه کارگر است. مارکسیسم - لنینیسم بدور از آنستکه حکومت مذهبی، ضد سوسیالیست و ضد آزادی را سازش‌ناپذیر با امپریالیزم جهانی و مدافع حقوق و آزادی توده‌ها بنامد.

در اینجا لازمست بگوئیم این هم ساده لوحی محض خواهد بود اگر کسی فکر کند که تعریف و تمجید از خمینی تا بدان حد که در برنامه انعکاس می‌یابد و نیز حذف نقش تعیین کننده رهبری طبقه کارگر در امر تعمیق و تعیین سرنوشت نهایی انقلاب "ضد امپریالیستی - دمکراتیک و خلقی" در برنامه ماصادفی بوده است. (۱) چریائی که تئوری لنینی رشد انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را متعلق به دوران امپریالیسم می‌دانند که "ربطی به امروزند ارد"، چریائی که در برابر استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی درباره رشد انقلاب دمکراتیک به سوسیالیسم قراری می‌گیرند. نه می‌خواهند و نه می‌تواند از رهبری طبقه کارگر صحبت کند. این چریان باید به تعریف و تمجید غیرواقعی و غیرعلمی از خمینی بپردازد، باید مختصاتی غیر واقعی بسازد و به خمینی نسبت بدهد. این همان چریائی است که در فاصله سالهای ۶۰ تا مهر ۶۲ یعنی نزدیک به سه سال تمام نیز هیچگونه تبلیغ و ترویجی در جهت شناساندن نقش هم‌مونی طبقه کارگر در تعیین سرنوشت انقلاب انجام نداده است. رفقا! اینها هیچکدام تصادفی نبوده و نیست.

جایگزینی ایدئولوژی "خط امامی‌ها" با ایدئولوژی پرولتری و جایگزینی رسالت "خط امامیها" بجای رسالت و نقش طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن در امر انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک و خلقی از اواخر ۵۹ به بعد،

۱ - اشاره به "ولایت فقیه" که خمینی در آنجا مردم را به کله کوفتد و فقیه راه چوبیان تشبیه می‌کند (البته در مورد فقیه نظرش درست است)

۲ - اشاره به سخنرانی خمینی در سال ۵۸ و سخنرانی رجایی در سال ۶۰ که گفتند، "مردم انقلاب نکردند که خرپزه و انگور بپخورند"

۱ - آنها می‌خواهند و ظرفیت این را دارند که با اتکا به نیروی توده‌های دهها میلیونی مردم مسایل انقلاب را حل کنند و انقلاب را پیش ببرانند. (تقل قولهایی که در زمینه‌های مختلف از سخنان پیران خط امام در پرتن گذشته آورده ایم حاکی از این واقعیت است) ولی...
پرتن شماره ۲۱ ص ۴۲ مجموعه - ۶۱/۷/ (تاکیدها از ماست)

شورما
ت به
کاهش
نتایج
خواهد
به آن

ناچارا کار را به آنجای رساند که دیگر رهبری سازمان نه تنها به نحو بسیار غم انگیزی آرام آرام نقش هژمونی طبقه کارگر در امر پیکبری و تعمیق سرنوشت نهایی انقلاب را مسکوت می‌گذارد، بلکه اندیشیدن به این مسایل را توسطه گری بحساب می‌آورد و فاجعه در برنامه سازمان به اوج خود می‌رسد. تمامی برنامه سازمان را کلمه به کلمه مطالعه کنید و ببینید که در آن حتی یک جمله راجع به نقش تعیین کننده، مقام و موقعیت طبقه کارگر ایران در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه ما و در امر تثبیت و تعمیق انقلاب و تعیین سرنوشت انقلاب وجود ندارد. در این برنامه طبقه کارگر در بهترین حالت جزو "وسیعترین توده‌های مبین ماست که باید برش خط‌مشی ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی در انقلاب شرکت جسته است و هم اکنون تحت همین رهبری ایثارگرانه از انقلاب دفاع می‌کند." و "رهبری جبهه متحد خلق برعهده نیروی است که از اعتماد وسیعترین توده‌های شرکت کننده در انقلاب برخوردار است." از اینکه طبقه کارگر، طبقه ای سازش‌ناپذیر با امپریالیسم و سرمایه‌داری است، از اینکه انقلابی‌ترین و پیشروترین طبقه در جامعه است، در برنامه خبری نیست. از اینکه طبقه کارگر به رهبری حزبی به مثابه هسته اصلی و رکن اساسی اتحاد وسیع دهقانان، خرده بورژوازی و دیگر نیروهای ضد امپریالیست و در برابر امپریالیسم و ارتجاع است حتی سخنی هم در میان نیست. برنامه با فراموش کردن نقش و رسالت طبقه کارگر در انقلاب، بکلی رسالت خود را نیز در برض آگاهی سیاسی به میان توده کارگران و بسیج آنان بفراموشی سپرده است. در برنامه از وظیفه و رسالت کمونیستها در قبال کارگران و زحمتکشان درکی غیر طبقه‌ای و غیر منطبق بر اصول مارکسیزم ارائه داده می‌شود. اما لنین درک کاملاً متفاوتی از وظایف کمونیستها ارائه می‌دهد. او تاکید می‌کند که "وظیفه سوسیال دمکراسی (در شرایط کنونی احزاب کمونیست) آنستکه پرولتاریا را نسبت به ماهیت وضع و رسالت خود و نیز نسبت به ماهیت وضع و رسالت دیگر اقشار و طبقات آگاه سازد." لنین در توضیح این امر که باید رابطه طبقات را به طبقه کارگر توضیح داد چنین استدلال می‌کند، "... آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً می‌تواند وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج محیط کارگری می‌تواند به آن محیط برده شود، با توجه به همین نکته بود که برنامه پیشین ما بنقلد، با حاقانیت کامل خاطر نشان می‌ساخت که وظیفه سوسیال دمکراسی آنستکه پرولتاریا را به وضع و رسالت خویش آگاه سازد."

شعبه
۷۹۰
شکل
نمانی

آیا برنامه ما مقام و موقعیت و رسالت طبقه کارگر را در امر پیکبری و تعمیق و سرنوشت انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک و خلقی به طبقه کارگر و توده‌ها شناسانده است؟ جواب قطعا منفی است. برنامه نه تنها نقش طبقه کارگر و پیشاهنگ آنرا در سرنوشت این انقلاب نگفته، بلکه درباره نقش او در استقرار سوسیالیسم نیز سکوت کرده است.

مبیین
قشار
باید

شاید برخی رفاک‌پویند این مسئله (دیکتاتوری پرولتاریا) آنقدر بدیهی بود که لزومی به نوشتن نداشت و این امر مورد توافق همه رفاک‌پویند بود. نه دوستان عزیز! اولاً توافق رفاک‌پایکدیگر برنامه نام ندارد و اسم آن توافقنامه است. ثانیا سندی که می‌خواهد میلیونها کارگر و دهقان زحمتکش را نسبت به مواضع برنامه ای و خط‌مشی حزب طبقه کارگر آگاه سازد، سندی که باید در زندگی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش جاری شود و به خون آنها بدل گردد تا از آن دفاع کنند و متحقق سازند، آیا نباید بیادنگر سریع و قاطع اصول و معانی ایدئولوژیک و برنامه ای سازمان سیاسی آنان باشد؟ ثالثاً بعنوان مثال از کجا معلوم که دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه قانون جهانشمول و ضرور برای استقرار سوسیالیسم در همه کشورها از جمله در ایران هم اکنون مورد توافق همه رفاک‌پویند است؟ از کجا معلوم که همه رفاک‌پویند طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک و خلقی را می‌پذیرند؟ مگر سرکنجاندن جمله مشهور و مربوط به نقش طبقه کارگر در اسناد پلنوم مهرماه ۶۳ چندین ماه کشمکش نبود و نیست؟ شاید برخی از رفاک‌پویند که مصلحت این بوده که در برنامه راجع به رهبری طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک و خلقی و نیز راجع به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در استقرار سوسیالیزم صحبت نکنیم و ما به چنین مصلحتی عمل کردیم اولاً این واقعیت ندارد. ثانیاً در ایدئوسورت مامصلحت گرا هستیم، پس طبقه کارگر از کجا و چگونه به رسالت خود پی ببرد؟ مگر نه اینستکه سند برنامه ای سازمان یا حزب طبقه کارگر با امضا کمیته مرکزی آن محکمترین و قابل اعتمادترین سند حزبی است؟ شاید بتوان در مورد این یا آن مقاله که امضای کمیته مرکزی زیر آن نیست گفت که موضع رسمی سازمان نیست، اما در مورد برنامه مرکزی نمی‌توان چنین شوخی‌هایی کرد.

طی دو سال گذشته هرگاه سخن از بررسی می‌گذاشته می‌آمد، بلافاصله با فرمولهائی از قبیل "چهارچوب خط مشی ما درست بوده" مواجه بودیم. این فرموله‌ها همچنان در خدمت این امر بودند که سازمان را در حصار تنگ

ی و
ن شود

و "کهنه" چهارچوب خط مشی گذشته محبوس نگه دارند. چارچوبی که سرشت اصلی چوبهایش از سرشت پرولتاریای سازش‌ناپذیر و تابه‌آخر انقلابی نبود بلکه از دیگر افسار و طبقات بود. خط‌مشی‌ای که جوهر اصلی آن اعتقاد به سازش‌ناپذیری خمینی در مبارزه با امپریالیسم و دفاع او از حقوق و آزادی‌نوده‌ها بود طبیعی است که در پیرامون آن یک سیاست نیز نمی‌توانست جز در راه تحکیم رژیم مونی خمینی کاری بکند. و وقتی که نقش طبقه کارگر به مثابه رکن اساسی جبهه متحد خلقی در برنامه گنجانیده نمی‌شود و رهبری سازمان نه تنها به مسئله کسب قدرت سیاسی فکر نمی‌کند بلکه اثر اتوطله‌گری می‌شناسد. طبیعی است که در عرصه تشکیلات نیز تدارکی برای حفظ سازمان خود ضروری و لازم تشخیص نمی‌دهد. واقعیت آنستکه نفوذ ایدئولوژی "خط امامی‌ها" در سازمان ما تا جایی ریشه دوانده بود که در شرایط اوج بیداد استبداد مذهبی، شرایطی که حکومت تلوکراتیک در جامعه مدتهاست که مستقر شده و در صدد تدارک ناپودی حزب توده ایران، سازمان ما و دیگر سازمانهای کمونیستی است، مادر برنامه و اسناد سال ۱۳۶۱ خود به تعریف یکجانبه و غیرمارکسیستی از خمینی پرداخته و "عاجل‌ترین" وظیفه انقلابی خود را تحکیم پیوند خط امام با توده‌های دهها میلیون "اعلام می‌کنیم".

واقع‌گرای عامیانه به قدری در ما قوی بود که در همین سند برنامه‌ای خود می‌نویسیم: "شکست توطئه پلنی صدر و سقوط بخش عمده‌ای از مواضع سرمایه‌داری لیبرال در حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی وزن و تاثیر نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی را در حاکمیت تقویت کرده است." (از برنامه ۶ - ص ۱۴) در بخش دوم برنامه از "مرحله کنونی پیشرفت انقلاب" سخن می‌گوییم و بالاخره در بهمن ماه ۶۱ بعد از انتشار پیام شیطان‌ی ۸ ماده‌ای "امام خمینی" در جزوه چهارمین سال پیروزی انقلاب می‌نویسیم: "فرمان امام" و "منشور ستاد" به اعتقاد ما با روحی آزادمنشانه و عدالت‌پژوهانه تدوین شده‌اند." (تاکید از ماست)

و بدین ترتیب با گرفتار آمدن در دام سوپرژکتیو که آترویسکه و افکار اثنی عامیانه است و حاصل نفوذ مذهب (ایدئولوژی حاکمیت) در میان ماست، تقویت هر چه بیشتر ارتجاع در حاکمیت را "تقویت وزن و تاثیر نیروهای ضد امپریالیست و مردمی" و پس رفت انقلاب را "پیشرفت انقلاب" و روح ضد مردمی و مستبدانه مذهبی فرمان خمینی را "روح آزادمنشی و عدالت‌پژوهانه" اعلام می‌کنیم.

شاید برخی از رفقا ایراد بگیرند که چرا روی گذشته اینقدر تکیه می‌کنم و مانند روشنفکران خراف با انتخاب یک یا دو جمله از این بیان سند به ناپیک می‌پردازم. پاسخ اینستکه متأسفانه نفوذ ایدئولوژی غیر پرولتری، عدم تکیه بر دیالکتیک انقلابی و واقعگرای مارکسیستی، تنها به خط‌مشی گذشته و برنامه گذشته ما مربوط و محدود نمی‌شود. همه ما عملکرد این ایدئولوژی "نفوذی" و انحرافات گذشته را طی دو سال گذشته نیز چنین تدوین خط‌مشی جدید به روشنی و صراحت دیده‌ایم. متأسفانه کار بست و افکار اثنی عامیانه توسط رهبری سازمان در این دو سال هم پایه عمل سازمان ما بوده است. از این واقعیه به واقع دیگر موضع عوض کردن و دنباله‌روی از وقایع و رویدادها، با کمال تأسف بصورت یکی از مختصات اصلی رهبری سازمان درآمده است. مروری بر اسناد سازمان در دو سال اخیر بخوبی موید این دوازی است. در جزوه پرسش و پاسخ شماره ۱ می‌خوانیم:

"موضعگیری‌های امام خمینی نسبت به آنچه که ایشان در سالهای قهله‌تر اعلام و عمل کرده است دچار تغییرات فاحش و آشکار شده است که... اکنون در کشور ما یک چرخش کامل به راست... انجام گرفته است. اکنون در کشور ما سیاست بورژوازی حکومت می‌کند و سیر برگشت انقلاب آغاز گشته است... درباره اینکه آیا این جهت‌گیری تاکتی ادامه خواهد یافت و اینکه آیا برگشت آن بکلی منتفی است هنوز بطور قطعی نمی‌توان قضاوت کرد." (۱)

"وظیفه مهم و درنگ‌ناپذیر هر عصر انقلابی امروز آنستکه غلبه سیاست راست و بورژوازی در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را پمتابه و واقعییتی که هم اکنون در حال گسترش است برای مردم توضیح دهد و مخالفت خود را با آن اعلام کند." (۲)

بدین ترتیب و واقعیات را آشکارا پنهان می‌کنیم. چرخش کامل بر است خمینی را "تغییرات فاحش در موضعگیری‌های خمینی" و چرخش کامل بر است چ. ا را "چرخش کامل بر است در کشور" می‌نامیم و به نیر و هایمان هشدار می‌دهیم که هنوز نباید درباره این جهت‌گیری قضاوت قطعی کرد. "برگشت" بکلی منتفی نیست. مه‌اد اچپ روی کنید. چون ممکنست که آقا بر کرد!

اری به
منحصر
ن مبتنی
اساسی
از رشد
بودند
بناش را
بد
این
ر به حل
بنازهای
دیگر
روش
خوردار
بندهای
ران ما
ی ها آن
ملت ضد
ذار از
تباجم
انجا که
رهبری
معین
لی نفی
رشد و
دارای
انگلس
هترین
سادر
ست ها
روهای

در اینجاست که ما هنوز به نجات انقلاب، انقلابی که "در عهات برد از ی غرق شده"، انقلابی که شکست خورده، دل می بندیم و می گذاریم که "توده ها که دچار آفتگی هستند، گمراه شده اند، دستخوش فریب این سران گردیده اند." (لغین و وظایف پروتاریا در انقلاب ما) همچنان فریب بخورند و در کبچسری باقی بمانند. و بدین ترتیب خطمشی که ارائه می دهیم مبتنی است بر توضیح و مخالفت با "غلبه سیاست راست و بورژوازی در حاکمیت جمهوری اسلامی" طبق این تحلیل مخالف سیاست راست در حاکمیت ج. ا. هستیم، نه مخالف خود حکومت. و زمانی که "واقعیات پنهان" بازم "آشکارتر" میگردد در بهمن ۶۲ در یرش و پاسخ شماره ۲ می نویسیم، "فدائیان خلق مخالف حکومت هستند، با این حکومت و مستگیری آن مبارزه می کنند." و بلافاصله چند خط بعد توضیح می دهیم که، "درباره خود امام ما تقریبا دیگر ناامید شده ایم که در خدمت توده های مردم محروم و زحمتکش، در خدمت به انقلاب نتوانستن مطرح باشد... باید از نخواستن... صحبت کرد."

— یرش و پاسخ شماره ۲ — (تاکید از نویسنده است)

بدین ترتیب از موضع مخالفت با سیاست راست در حاکمیت به موضع مخالفت با حکومت می غلطیم و تازه بعد از خرابی بهره درباره خود امام "تقریبا" "دیگر" ناامید می شویم. و بالاخره برای اینکه همه این تحلیل های غیر علمی و خط مشی غیر بیرونتری راهب طبقه کارگر و توده های زحمتکش و اعضا سازمان بقبولانیم و پاسخی به مخالفین داده باشیم... در همان یرش و پاسخ می نویسیم، "آیا در آن زمان معلوم شده بود که در آن بالاچه گذشته است؟ خیر. بطور کلی هنوز این واقعیت در آن مقلع پنهان بود و ما نمی توانستیم درباره آغاز روند بازگشت انقلاب چیزی بگوییم... همانجا ص ۶ تاکید از نویسنده است."

این دیگر از آن شاهکارهاست. اینجا دیگر اوج درک خود را از مارکسیزم ارائه می دهیم. راستی که پاسخ بسیار علمی و قانع کننده است. فکر می کنم ما با ارائه این "متدهای خلاق" و "بدیع" گنجینه برپا مارکسیسم - لغنیسم را بربارتر کرده ایم - آخر کدام مارکسیست - لغنیستی از ما قبول می کند که کسی یا کسانی در آن بالاها بتوانند واقعیت بزورگی چون روند عینی بازگشت انقلاب را پنهان سازند و نگذارند مارکسیست - لغنیستها آثرا ببینند و درک کنند. (ماشتیور ایم که "امام خمینی" معجزه گرم هست ولی ایتر ادبگر نمی دانستیم که حتی میتواند روند عینی بازگشت انقلاب را در آن بالاها در زیر عمامه اش پنهان کند.)

رفقا و واقعیت آنستکه ما بدلیل عدول از اصول مارکسیزم در تحلیل عملکرد قانونمند طبقات نمی توانستیم و نتوانستیم واقعیت موجود را بدروستی مشاهده کرده، آثرا بطور علمی ارزیابی نموده و روند اصلی تحولات را پیش بینی کنیم. البته این واقعیت بسیار تلخی است که امروز باید آثرا برنچ و شرم بپذیریم. واقعیتی که باید ما را علیه خداهایمان برانگیزد تا به تصحیح آنها برخیزیم. در حالیکه متاسفانه در بهمن ماه ۶۲ دلاپلی که در توجیه این "نتوانستن" آورده میشود بسیار عجیب و شومی لجاجت و ستیز با واقعیت است. دیالکتیک انقلابی و واقعگرایی مارکسیستی و صداقت کمونیستی بر اسی دور از این عجایب و عناد ورزیهاست.

متاسفانه اسناد متعدد قبل از پلنوم ۶۳ و نیز خود اسناد پلنوم و حراد بعدی از آن نیز گویای این حقیقت تلخ است که هنوز از گذشته درس نگرفته ایم و هنوز علیه خطاهای خود برانگیخته نیستیم. در این اسناد باز ما با تکیه بر وقایع روز و کم اعتنایی به اصول نتوانسته ایم ارزیابی علمی و انقلابی از روند عینی تحولات و سیر جنبش ارائه دهیم. بهمین دلیل سمت در شرایطی که رهبری سازمان می بایستی سریع ترین و عملی ترین پاسخ ها را به ضرورت عینی جامعه و جنبش می داد و بقول لغین در شرایطی که، "به ویژه مهم است که کارگران آگاه به مسئله اساسی انقلاب با هشیاری بنگرند" و با اتخاذ خطشی انقلابی مبتنی بر سرنگونی رژیم ج. ا. و تاکید بر لزوم بی چون و چرای تأمین رژیم طبقه کارگر در انقلاب، "ضد امپریالیستی - دمکراتیک و خلقی" وارد کارزار اصلی نبرد طبقاتی می شد، ضعف ها و انحرافات حاکم بر رهبری موجب آن گردید که مدت زیادی خطمشی غیر علمی مبتنی بر تحول از درون رژیم ج. ا. و سرکار آمدن یک دولت با مستگیری مردمی که سرکار آمدنش لزوما مستلزم سرنگونی حاکمیت نبود بر سازمان حاکم شود باز سخنی از نقش رهبری طبقه کارگر ایران هم بیان ننماید. ناآشنائی و عدم تمایل در برکارگیری دیالکتیک انقلابی و واقعگرایی مارکسیستی و نفوذ نیرومند ایدئولوژی "خط امامی" در میان ما را بخوبی می توان در این پروسه دوساله نیز مشاهده کرد. آیا از مخالفت با سیاست راست در حاکمیت تا مخالفت با حکومت و از آنجا تا اعتقاد به تحول از درون و در هم شکستن ارتجاع در حاکمیت و سپس تا گنجانیدن "سیطره" در پلنوم و پایان دادن به حاکمیت ارتجاع و بالاخره از این نقطه تا طرح شعار سرنگونی، همان حرکت گام به گام و از "حادثه اتحادیه" و اتکا به واقعگرایی عامیانه نیست؟ آیا یک مارکسیست نمی داند که از نقطه آغاز این پروسه تا پایان آن یعنی از مخالفت با سیاست

راست در حاکمیت تا شعار سرنگونی رژیم دنیائی فاصله است؟ راستی یکبار دیگر صادقانه از خود بپرسیم که در این پروسه بهیروز ۱۳۶۲ تا بهمن و اسفند ۱۳۶۲ کدام رویداد محیر العقول اتفاق افتاد، کدام "واقعیات پنهان" آشکار شدند که در ذهن ما نظام ج.ا. به نظامی منحط و ارتجاعی بدل شد و ماهه خلتی مہنتی پر سرنگونی رژیم ج.ا رضایت دادیم؟

خلاصه کنیم

اطلاق سخنانی نظیر "سازش ناپذیر با امپریالیسم" و "مدافع آزادی و منافع توده‌ها" به خمینی و پاراننش، یعنی به چریایی که بنا به ماهیت ایدئولوژیکی اش بمبارازات مبارزه و پیورش علیه امپریالیسم و سرمایه داران بزرگ وابسته، نمی تواند جامعه را در سمت تحول دوران کنونی هدایت ورهبری کند و در بهترین حالت درجا می زند و پس از یک سلسله شورشات جامعه را به فقر او جهالت می کشاند، چریایی که بجای تأمین آزادی های دموکراتیک برای احزاب طبقات زحمتکش به انهدام آزادی و تشکن های واقعا توده ای می پردازد، بجای ترویج علم و فرهنگ و تمدن و تلاش در راه اتحادیات و تحریک های انقلابی، در راه مذهب کردن حیات اجتماعی به ستیز با تمام نیروهای انقلابی و علم و فرهنگ و هنر و هر آنچه که برای تمدن می دهد، برمی خیزد، چریایی که ضد سوسیالیست است و علیه کمونیسم و بهر النظم، کمونیستهای ایران می ستیزد. (۱) چیزی جز تحریف لنینیسم و توی کردن آن از پرورش و مشمول علمی و انقلابی نیست و این یعنی عدول از اصول، یعنی "موظف کردن اعتماد به خرده بورژوازی، یعنی رها کردن طبقه کارگر، چشم امید دوختن به چنین چریایی برای اینکه انقلاب " ضد امپریالیستی- دموکراتیک و خلقی " را به تعقیب ببرد، تلاش برای تحکیم پیوند این جریان با توده های دهم میلیونی با هر نیفتی که می خواهد باشد، یعنی افتادن پشت سر خمینی. ما با اعتماد مطلق به "خط امام" و "امام" نه تنها طبقه کارگر را بلکه متحدین طبیعی این طبقه یعنی دهقانان و تهیدستان شهری را نیز به اعتماد مطلق به این جریان ضد سوسیالیست، ضد آزادی و قرون وسطایی و ادا کردیم. ما تردید، تزلزل و ممانعت. رهبران ج.ا. را داجرای بند "ج" و "د" و ملی کردن بازرگانی خارجی و سایر موارد اقدامات دموکراتیک می دیدیم ولی به بهانه هایی از همان دست که خود حاکمان متوسل می شدند توسل می جستیم تا بی عملی آنان را توجیه کنیم و توده رابه صبر ایوب دعوت نمائیم. لنین در درسهای انقلاب خود مسئله مشابهی را چنین مطرح میکند، "... برای دریافت زمین صبر کن تا مجلس موسان تشکیل شود، برای تشکیل مجلس موسان صبر کن تا جنگ خاتمه یابد، برای خاتمه جنگ صبر کن تا پیروزی کامل بدست آید... اینست نتیجه ای که از این جریان حاصل می شود سرمایه داران و ملاکین که در دولت اکثریت دارند دهقانان را آشکارا مورد تمسخر قرار داده اند."

آری رفقا! انحرافات ما رابه لحاظ فلسفی، عدول از اصول مارکسیسم- لنینیسم و در پرتابک سیاسی و رها کردن سیاست مستقل طبقه کارگر یعنی اهورتونیسم راست و سکتاریسم می نامند.

رفقا!! * * *

اعتقاد و ایمان به مارکسیسم - لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتاری، خط مشی استراتژیکی و تاکتیکی جنبش جهانی کمونیستی و صد اقت انقلابی حکم می کند که ما انحرافات موجود سازمان، علل عینی و ذهنی آن و سابقه تاریخی آنرا عمیقاً بشناسیم و روشتر بشناسانیم. ما نباید مبارزه ایدئولوژیکی بیکر و جدی علیه خطاها و انحرافات خود را سازمان دهیم. بر ماست که ایدئولوژی و سیاست سازمان را از آلودگیها زنگارهای نا بھنجار اندیشه و ایدئولوژی طبقات فوقانی و میانی جامعه بزدائیم. آنچه ما را شکست ناپذیر و آهنین می سازد، همانا آگاهی و تجهیز ما به مارکسیسم - لنینیسم، ترویج و تعمیق هر چه بیشتر آن در سازمان و بدوریختن انحرافات است. انحرافات ما را از یکدیگر و همه ما را از طبقه کارگر جدا می کند. بی پرسنیبی، سردرگمی کجیگری را چابکین انضباط آهنین و هوشیاری انقلابی می کند. به وحدت و رمزنده ما آسیب می رساند. بکوشیم با غلبه برضعفها تئوریک و ایدئولوژیکی و با مبارزه علیه انحرافات، سازمان رابه طراز بالاتر از آنچه که امروز هست ارتقا دهیم. الزامات رشد جنبش انقلابی در عرصه ملی و بین المللی و تشدید مبارزه طبقاتی در هر دو عرصه، سازمان طراز بالاتری را از ما می طلبد، پس بکوشیم سازمان رابه طراز بالاتری ارتقا بدیم. و بنهاه اندر زلنین کبیر،

"رفقا! پس بپائید کارکنیم، وقت گرانها را تلف نکنیم! سوسیال دموکراتها کارهای زیادی برای برآورده ساختن خواسته های پروتاریای پیدا کرده... پیش رودارند!" - از وظایف سوسیال دموکراتهای روس -

مجدد - خرداد ۶۴

(۱) - "ما بکمونیسم بین المللی همان اندازه در ستیزیم که با جهان خواران غرب بمرکزدگی آمریکا." سخنان خمینی در پیام نوروزی

بلکه بر
لازم را
ماهدار

ب تفوق
جهه ای
مبارزه
موثرتر
۲۲

بی
ردید
دربان
چنین
زدید
کارگر
نقش
بی که
اسی و

کمیت
سیاسی
به باز
تکرار

اتی

درباره تز ارتجاع سپاه

ارتجاعی متفاوت از سیاست و برنامه گذشته و عمل انحرافات آنها، یکی از موارد اختلاف در سازمان است. این اختلاف، از ارتجاعی متفاوت از حکومت در فردای انقلاب آغاز شد و با تحلیل متفاوت عمل انحرافات توسعه یافت. همه ما از ارتجاعی پلنوم وسیع ۶۵ که در روزنامه کار انتشار یافت اطلاع داریم. این ارتجاعی از هر ارتجاعی دیگر در مقایسه با آنچه که در واقعیت جاری بود، نزدیکتر است. اما ارتجاعی های دیگری نیز در همان زمان پلنوم وجود داشت. یک ارتجاعی این بود که حکومت جدید انقلاب را با مقاطع معینی پیش میبرد. بر پایه این ارتجاعی، سیاست اتحاد و انتقاد با حکومت جدید پیشنهاد میشد. پلنوم وسیع آن ارتجاعی و این سیاست را رد کرد و بر تأیید اقدامات مثبت حکومت جدید علیه رژیم شاه پایگاه آن و دخالت سیاسی و نظامی آمریکا تأکید کرد. این موضعگیری پلنوم کاملاً درست بود. ارتجاعی دیگر این بود که حکومت فردای انقلاب ارتجاعی است. یعنی حکومت جدید ارتجاع سپاه است. حتی این تز نیز مطرح بود که روحانیت به رهبری خمینی از موضع ارتجاعی پاروژیم شاه مبارزه میکند و جنبشی که روحانیت در رأس آن بود، ایوبزیسیون ارتجاع بود. برخی از پیروان تز ارتجاع سپاه، سیاست براندازی حکومت برآمده از انقلاب بهمین را پیشنهاد میکردند. برخی دیگر از این تز این نتیجه را می گرفتند که شعار اصلی جنبش بعد از پیروزی بهمین ماه آزادی است. پلنوم وسیع تز ارتجاع سپاه، و تز ایوبزیسیون ارتجاعی را رد کرد. بکمال و نیم پس از پلنوم وسیع، تز ارتجاع سپاه بار دیگر مطرح شده است. بهمین دلیل قبل از هرگونه بحث پیرامون عمل انحرافات گذشته، لازم است که از موضعگیری پلنوم وسیع علیه این تز دفاع شود.

از نظر تاریخی تز ارتجاع سپاه نه در مقطع پلنوم وسیع بلکه در همان ماههای اول پس از انقلاب مطرح شد. قبل از آن در قبل از انقلاب چریکات روشنفکری که خود را مارکسیست معرفی میکردند و به خطا مشهور شده بودند، از شرکت در جنبش انقلابی مردم علیه رژیم شاه، به این دلیل که تحت رهبری خرده بورژوازی قرار گرفته است، امتناع میکردند. در میان این چریکات، سازمان پیکار شاخص بود. این سازمان به انقلاب واقعا موجود باور نداشت و دنبال رهبری طبقه کارگر در حرف بود و نه در عمل. در نتیجه بجای شرکت در انقلاب، از شرکت در آن امتناع میکرد و شعار برقراری جمهوری دموکراتیک خلقی را میداد. این سازمان بعداً متلاشی شد.

چریکان دیگر راه کارگر بود. این سازمان از آنجا که روحانیت، حکومت جدید و همه کراشات آن را ارتجاعی میدانست، شعار انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را مطرح کرد. این سازمان ها که سیاست سرنگون کردن حکومت جدید را پذیرفته بودند، از خطشی ای پیروی می کردند که بیش از همه حالات بخشی از روشنفکران ایران را که روحیه چپ روی و ضدیت با مذهب در میان آنان نیرومند بود، انطباق داشت.

سازمان ماکه در سال اول انقلاب فاقد تحلیل منسجمی از حکومت جدید و سیاست بهمین پیوسته ای در برابر آن بود، نیز در مقطع مرداد ۵۸ این تحلیل را ارائه داد که جناح مسلط بر حکومت ارتجاعی است. این تحلیل گرچه بعدها پس گرفته شد، اما پراتیک سازمان بویژه در مناطق خلقی مدتها متأثر از آن بود. آخرین سازمانی که پذیرفته است که حکومت از روز اول ضد انقلابی بوده است، چریکان ۶ آذر میباشد.

علاوه بر جنبه تاریخی تحلیل آن روندهایی که در طی نیم قرن، جامعه ایران را تغییر داده و آنرا به آستانه انقلاب بهمین رسانید، به منظور دادن حکم علمی درباره درستی یا نادرستی تز ارتجاع سپاه، کاملاً ضروری است. تجربه سازمان ما نیز این ضرورت را تأیید می کند و نشان میدهد که نداشتن یک تحلیل درست از علل پیدایش انقلاب و نیروهای محرک آن تا چه حد به جنبش کمونیستی ایران آسیب رسانده است.

انقلاب بهمین از تضادهای نیرومی گرفت که با انقلابات، جنبش های انقلابی و در فرم های نیم قرن اخیر کشور و نتایج ناشی از آن پیوند ناگسستنی دارد. انقلاب مشروطیت که با شعار "عدالت خانه" آغاز شد از نظر محتوی اجتماعی خود بورژوازی بود. سمت اصلی حرکت این انقلاب علیه استعمار انگلیس و روس و ارتجاعی ترین اثر اف فلودال حاکم بود. انقلاب مشروطیت حتی آن زمان که بدلیل شرکت دهقانان، سبویزه در آذربایجان و شمال خصلت دموکراتیک بخود می گرفت، از طرح شعار جمهوری بازماند. آماج های انقلاب، قانون اساسی، مشروطه سلطنتی، برقراری نظم و قانون علیه خودسری و ایلیان بود.

انقلابات بورژوازی در غرب تکانی بود برای تغییر رهنمای سیاسی به سود زیر بنای بورژوازی که در بطن

فلود الیسم رشد کرده بود. اما در انقلاب مشروطیت، شعار اصلاحات ارضی دمکراتیک به مثابه شعار انقلاب برآمد نکرد. درحالیکه گسترش بازار داخلی و بویژه ورود روستا به قلمرو مناسبات پولی - کالائی زمینیه رشد بورژوازی ثنویای ایران را فراهم میکرد. مهمترین آماجی که انقلاب مشروطیت در برابر خود قرار داده بوده بازسازی نظام استبدادی برپایه مشروطه سلطنتی و درجهت تقویت قدرت مرکزی علیه ملوک الطوائفی بود.

این جنبه از انقلاب مشروطیت، تصادفی تقاضا نکرده. تلاش بورژوازی ثنویای ایران - امثال امین الضرب و غیره - برای ایجاد صنعت ملی در اثر دخالت استعمار انگلیس و روس و فرمانبرداری شاهان قاجار از اوامر استعمار با شکست روبرو شد. تحت تاثیر ورود روزافزون کالاهای انگلیسی و روسی به کشور خرید مواد اولیه کشاورزی مورد نیاز صنایع آنان، بورژوازی به فعالیت در عرصه کشاورزی و زمین رانده شد. در نتیجه بخشی از بورژوازی در رابطه با امپریالیسم رشد نمود. درحالیکه سایر بخش ها تحت فشار اقتصادی استعمار قرار میگرفت. در نتیجه این وضعیت دو خصوصیت در رشد سرمایه داری ایران از همان آغاز رشد آن نطقه پست و ناتوانی روابط بورژوازی در تغییر ساختار سنتی اقتصاد و به تبع آن عدم تغییر انقلابی مناسبات ارضی در روستا از یکسو و رشد سرمایه داری در کشور بطور عمده در ارتباط و تحت تاثیر امپریالیسم از سوی دیگر.

انقلاب مشروطیت و ظوائفی و ادرا بر این خود قرار داده بود که شرایط لازم را برای گذار از فلود الیسم به سرمایه داری فراهم میکرد.

انقلاب مشروطیت شکست خورد و عامل تعیین کننده در این شکست امپریالیسم و اشراف مخالف اصلاحات بودند. در نتیجه شکست انقلاب، قدرت دولتی متمرکز علیه ملوک الطوائفی که بورژوازی ثنویا برای رشد خود شایسته نیازمند آن بوده، بوجود نیامد. جنبش های انقلابی در گیلان، آذربایجان و خراسان و سایر نقاط کشور نیز به دلایل عینی از جمله عدم پیوند سراسری، آماده نبودن ذهنیت دهقانان برای مضم اصلاحات ارضی و رشد ناپذیری بورژوازی محلی، نتوانست قدرت متمرکز دولتی را خست کند. این جنبش ها بدلیل لغزیدن جناح راست جنبش به راست شکست خورد. درحالیکه ضرورت یک پیکار ضد فلودالی به قوت خود باقی ماند. رضاخان در پیامخ به این ضرورت و تأمین نیاز استعمارگران انگلیسی - که با حادتر آریسم ایران را میدان تاخت و تار خود قرار داده بودند - به آریکه قدرت نشانده شد.

نقو سلسله قاجار، سرکوب شورش خوانین در برخی نقاط کشور در راستای استقرار دولت مقتدر مرکزی، آغاز پاره ای اصلاحات اقتصادی - اجتماعی، تغییر در مناسبات مالکیت ارضی، ایجاد موسسات محدود سرمایه داری و غیره همه نشانه آن بود که با کودتا گذار از فلود الیسم به سرمایه داری در کشور آغاز شده است.

حکومت کودتا اصلاحاتی را آغاز کرد. مطالبات عینی رشد جامعه وقتی که انقلاب نتوانست نیاز آن به اصلاحات را برآورده کند، "اصلاحات از بالا" را به رژیم کودتا تحمیل کرد. "اصلاحات از بالا" راه رشد سرمایه داری را در شهرهای کشور، اما در روستا اساس زمین داری متکی مالکیت خصوصی فلودالی حفظ شد.

ویژگی گذار به سرمایه داری از فلود الیسم در این دوره این است که اولاً دولت نقش تعیین کننده در تحولات داشت و ثانیاً این گذار نه بر پایه تأمین نیازهای رشد مستقل اقتصاد کشور بلکه زیر نفوذ و دخالت خارجی بود. مهمترین پروژه ساختمانی دولتی احداث راه آهن سراسری بود که برای تأمین نیازهای امپریالیسم انگلستان به اجرا درآمد.

با نقش مسلط دولت در اقتصاد کشور، تحولات اجتماعی بورژوازی که در جهت تأمین منافع اقلیت کوچکی متشکل از سرمایه داران ثنویا و زمینداران بزرگ تاثیر نمود و از رشد سرمایه داری از پایین که خرده مالکان، پیشه وران، کسبه و تجار میانه حال آن را می طلبیدند، جلوگیری کرد. در عین حال وابستگی ساختار ثنویان اقتصاد کشور را به امپریالیسم تشدید نمود. این وضع به ظهور نارضایتی در میان اقشار سنتی فوق انجامید. اقدامات دولت کودتا علیه عادات و سلیقه ها و عقاید سنتی و مذهبی بنسبیله زور این نارضایتی را تشدید کرد.

اقشار وابسته به ساختار سنتی اقتصادی با سرمایه داری از عقاید و ایدئولوژی سنتی یعنی اسلام روی آوردند تا زیر سیر دفاعی آن زمینیه را برای رشد مستقل و از پایین بورژوازی هنوار کنند.

در دوره دولت کودتا، قدرت مرکزی مقتدر که آماج انقلاب مشروطیت و جنبش های بعد از آن بود، تأمین شد. اما این دولت، هم به سدی در برابر رشد طبیعی سرمایه داری تبدیل شد و هم عاملی بود علیه زمیندگان از اینرو و نیروهای اصلی جامعه در سالهای ۲۲ تا ۲۰ هر کدام کوشیدند که قوای لازم را بر تأمین قدرت سیاسی مطلوب خود گرد آورند. زمینداران نیمه فلودال و تجار بزرگ که از دولت کودتا سود برده بودند حول شاه جمع شدند. قوام

بدان
پرولت
وقدره
و عزا
پای
سیاست
"چندر
آن
از یک
نخواه
واقشا
سرنکو
در چرا
مارک
تغییر
"معما
در چرا
این اق
و برنا
را بر
مشارک
نمی ک
این تو
و تقصا
با موف
امیریا
قلب
احکام
ماندن
تکرار
کمونیه
می کند
...
و مفتو
می خور
کارگر
رامی
به خورا
فقط با
اجراء
می کرد

رشد ،
چشم
چشم
حیث
بردن
د.
حیث
۱۶۵
کستن
وری
ویبی
رای
احد
رفی
بیت
ی را
این
ت و
بوش
ست
زه
اگر
یا
از
کرد
بلی
در
در
تی
نت
ت
تا
ند
..
قاله
یک

برجسته ترین شخصیت آنان بود ، امیرالیاسم انگلیس از نیرو حمایت میکرد . همچنین جنبش وسیعی متشکل از کسبه ، بازاریبان ، کارمندان ، پیشه وران و بخشی از روحانیون حول کاریابیه صدق و در چارچوب نهضت ملی کردن نفت پدید آمد . طبقه کارگر و زحمتکشان زیر رهبری حزب توده ایران متشکل شدند . در اثر نبرد نیروهای ملی و انقلابی علیه ارتجاع داخلی که شاه در رأس آن بود ، نهضت دمکراتیک سالهای ۲۰ ، در سالهای ۲۲-۲۳ تاسط جنبش ضد امپریالیستی ، ضد فئودالی و دمکراتیک فراروید . طبقه کارگر و بخش مهمی از دهقانان تحت رهبری حزب توده ایران الهام بخش این جنبش و قاطع ترین نیروی آن بودند .

صدق در رأس جنبش قرار گرفت اما شایستگی تاریخی برای انجام وقایع ضد امپریالیستی ضد فئودالی جنبش را نداشت . او از نیروی توده ها برای مهار قدرت شاه سود می جست ، اما حرکت مستقل آنان را سرکوب میکرد . او همچون اشراف و بورژواهای سدر مشروطیت ، خواهان حفظ سلطنت بود و بجای آنکه مالکیت فئودالی و نیمه فئودالی را ملغی کند ، سیاست تعدیل استثمار دهقانان در چارچوب حفظ وضع موجود را دنبال کرد . تعمیق جنبش با تردید و تزلزل رهبری آن در تضاد بود . تعمیق جنبش جناح راست آنرا به سوی ارتجاع سلطنتی سوق داد . صدق در برابر این وضع از توسل به قهر خودداری کرد و فعالیت خود را به چارچوب مبارزه پارلمانی و ترساندن ارتجاع با تظاهرات توده ای محدود کرد . در نتیجه امپریالیسم امریکائیانست باید که ضد حمله ، جنبش مقاومت را درهم بشکند و پایه سه دهه تسلط ارتجاع وحشی و وابسته به خود را بی ریزی کند .

پایه اقتصادی تردید و تزلزل رهبری صدق ، که شکست جنبش رهائی بخش را بدنبال آورد ، ضعف رشد بورژوازی ملی صنعتی ایران در اثر دخالت امپریالیسم و پیوند این بورژوازی و تجار بازاریبا زمینداران بود . این پیوند مانع اصلاحات ارضی را دیکال شد .

شکست صدق ، شکست بورژوازی ملی و اقبال وابسته به نظام اقتصادی سنتی در حفظ و تحکیم قدرت سیاسی مطلوب خود بود که در صورت ادامه بقای آن این امکان پدید می آمد که راه برای رشد اقبال دمکراتیک بورژوازی باز شود . با این شکست چند دهه تلاش این نیروها بی نتیجه ماند .

استقرار دولت وابسته و سرکوب پدید حزب توده ایران و بخش میهن پرست و مترقی بورژوازی ملی ، راه را برای کوتاه کردن دوره گذار به سرمایه داری هموار کرد . در دهه ۲۰ اقدامات دولت وابسته این امکان را برای سرمایه های امپریالیستی بیزه امریکائی فراهم کرد که جهت توسعه اقتصادی کشور را کنترل کنند .

در چارچوب استراتژی جهانی امپریالیسم امریکا برای تبدیل کشورهای امثال ایران که دارای نیروی کار و مواد اولیه ارزان بودند به بازار مصرف کالاهای امپریالیستی و میدان فعالیت سرمایه امریکائی ، و نیز برای از بین بردن خطر انقلاب ، دولت شاه زفرم هائی را که بعداً "به نام "انقلاب سفید" مشهور شدند ، آغاز نمود . این زفرم ها با منافع بورژوازی وابسته که خواهان حذف زمین داران از قدرت سیاسی نیمه فئودال و تقویت مواضع خود در اقتصاد کشور بودند ، انطباق داشت .

برای آنکه رویدادهای کشور کنترل شود ، اصلاحات ارضی آرام و در درازمدت صورت گرفت . به زمینداران نیمه فئودال و فئودال در مقابل زمین ، سهام کارخانه ها داده شد . در طی اصلاحات ارضی فئودال ها و مالکان بزرگ عمدتاً در طبقه بورژوازی حاکم جذب شدند . آن دسته از خاندانها فئودال ها که در اوائل دهه ۴۰ علیه اصلاحات به مبارزه برخاستند ، سرکوب شدند . در این جریان میدانداران و دکانداران بزرگ بازار یعنی (علاف ها) که صاحب زمین اربابی بودند و سهم معینی از زارعین خود می گرفتند نیز با از طریق اصلاحات ارضی و با با امتناع زارعین از پرداخت سهم مالک ، عمدتاً "به زمین شدند .

"انقلاب سفید" به لحاظ مضمون اجتماعی خود بورژوازی و به لحاظ اهدافی که تعقیب میکرد ضد ملی بود . در طی "انقلاب سفید" ، گذار طولانی جامعه به سرمایه داری که توسط دولت "از بالا" هدایت شده بود ، شتاب بیسابقه گرفت . در اوایل دهه ۴۰ ، کارخانه و موسسات بزرگ سرمایه داری با سرعت زیاد ساخته شدند . این موسسات با تکنولوژی و مدیریت جدید کار میکردند . صنایع جدید مونتاژ و عمدتاً "مصرفی و محتاج مواد اولیه خارجی بودند . در اوایل دهه ۴۰ ، اوائل دهه ۵۰ سرمایه داران بزرگ صنعتی و گروههای صنعتی پدید آمدند . افزایش درآمد نفت در سال ۵۲ به شتاب رشد بورژوازی وابسته صنعتی افزود و گروههای بزرگ صنعتی خصوصی ، بانکهای خصوصی را ایجاد کردند . در نتیجه اقدام سرمایه بانکی و صنعتی گروههای انحصاری شکل گرفتند که در تولید و توزیع برخی از کالاهای در برخی از رشته ها انحصار را برقرار کردند . تشکیل و توسعه کشت و صنعت و راه شرکتهای سهامی زراعی راه تعرض سرمایه بزرگ علیه خرده مالکان را گشود .

اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه ، سالهای پایان دوره گذار از نظام فئودالی به نظام سرمایه داری بود. این گذار حدود نیم قرن طول کشید. اما این گذار ویژگی های خود را داشت .

گروه های انحصاری که پدید آمدند نتیجه گسترش بازار داخلی و گذار از صنایع مانوفاکتوری و مرحله سرمایه داری رقابت آزاد نبود. در نتیجه جامعه ایران از برخی از مراحل سرمایه داری جهید . علاوه بر آن رشد کلاسیک سرمایه داری ، ساختار سنتی اقتصاد رانتی میگرد و نیروهای شاغل در آن در تولید سرمایه داری جذب می نمود. این کار قبل از همه در کشاورزی صورت میگرفت اما در ایران ، رشد سرمایه داری از یکسو ساختارهای سنتی اقتصاد در شهرها و روستا تخریب میگرد و از آنجا که قاره به جذب نیروهای آن در تولید سرمایه داری نبود آثار دوبره بازسازی می نمود . مثلاً طی اصلاحات ارضی خرده مالکان افزایش یافتند . اما در دهه پنجاه این قشر تحت فشار شدید قرار گرفت که در نتیجه آن مهاجرت روستائیان در اواخر دوره شاه ابعاد بی سابقه ای یافت و به حدود نیم میلیون در سال رسید . اکثریت مهاجرین روستائی که در تولید سرمایه داری جذب نمی شدند بطور عمده به دستفروشی ، مغازه داری و غیره روی می آوردند . پیدایش قشر حاشیه نشین بی آمد این روند بود . مشابه همین وضع در شهرها اتفاق افتاد . طی دودمه انبوهی آژیپشه وران سنتی و مغازه داران بازار باور شکستگی روبرو شدند . فقط تعداد معدودی از آنان جذب کارخانه و موسسات بزرگ شدند .

تحولات دهه چهل و اوائل دهه پنجاه از نقش بازار در اقتصاد کشور کاست . در اواخر دوره شاه توزیع مستقیم محصولات و شرکت های بزرگ صنعتی توسط خود آنان شروع شد . این امر تعرض تازه سرمایه انحصاری علیه تجار بازار و کسبه بود . سیاست کنترل قیمت ها در همین دوره که توسط اطلاق های اصناف و دادگاههای صنفی اجرا میشد ، در عمل علیه منافع پیشه وران و کسبه جز بود . در نتیجه وضعی پدید آمد که نه فقط منافع فعالین بخش سنتی اقتصاد تهدید شده بود و ارزش آن ها جلوگیری میشد ، بلکه این خطر جدی شده بود که آنچه رام که تاکنون حفظ کرده بودند ، از دست بدهند .

اقتدار سنتی جامعه و خامت روز افزون اوضاع خود را نتیجه حمایت امریکاسرا ائیل اژدها و دخالت آنان در ایران و توسعه فرهنگ غربی توسط رژیم مید انستند . اقتدار سنتی جامعه برای مقابله با این وضع و ایجاد شرایطی که منافع آنان را تامین کند ، به مبارزه برخاستند . مبارزه خرده مالکان ، کسبه بازار ، پیشه وران سنتی ، تجاریکبه حوزه فعالیتشان دایماً بوسیله رژیم تنگ میشد و حاشیه نشینان شهرها که به خرید و فروش رانده شده بودند ، برای حفظ ساخت قدیمی اقتصادی از خطر ناپودی ، به منظور حفظ این ساختارها برای همیشه نبود . بلکه آنها می خواستند از طریق حفظ آنچه که دارند و در چارچوب آن بسوی آنچه که آرزوی می کنند حرکت کنند . در میان این بخش دو گرانش کلی وجود داشت . کارفرمایان شهری و روستائی و خرده مالکانی که از کار مزدوری به شکل محدودی استفاده میکردند ، کسبه و پیشه وران ، کارکنان مستقل و کارکنان فامیلی در شهر و روستا ، دهقانانی که زمین خود را از دست داده بودند ، خواهان براندازی رژیم و گروههای انحصاری و قطع دخالت خارجیان بودند تا رشد سرمایه داری از پایین را تامین کنند . در این راستا این اقتدار خواهان دخالت دولت در اقتصاد کشور بودند . اکثریت تجار و کسبه مرتبط با آنان خواهان لیبرالیسم اقتصادی یعنی احيای نقش گذشته بازار بودند و با دخالت دولت در اقتصاد کشور مخالفت میکردند . اسلام که ایدئولوژی این نیروها بود و روحانیت که با آنها پیوند تاریخی داشت عوامل تحکیم وحدت این طیف وسیع طبقاتی بود .

طیف سنتی جنبش ضد شاه برای مبارزه موثر علیه رژیم به سلاح ایدئولوژیک موثر و رهبری مورد اعتماد نیاز داشت . اسلام آن ایدئولوژی را تامین میکرد . پذیرش اسلام بعنوان پرچم و ایدئولوژی مبارزه نه فقط به آن دلیل بود که این ایدئولوژی ، یگانه ایدئولوژی در دسترس این طیف و عموم مردم بود ، بلکه در عین حال سیر دفاعی نیرومندی در برابر فرهنگ غربی بود که از بالا به جامعه تزریق میشد و زمینه های فرهنگی رشد سرمایه داری و بسته فراهم میکرد . دریناه این سیر دفاعی مقاومت طیف سنتی تقویت میشد و راه را برای تحقق اهداف طبقاتی نیروهای آن میکشود .

کنتیم که طی دهه ۴۰ و سالهای اول دهه ۵۰ ، مناسبات نیمه فئودالی در مقیاس کشور بطور عمده زوال یافت ، زمینداران نیمه فئودال بطور عمده به زمینداران بورژوا تبدیل شدند . این تحول به ویژه در شهرها که مرکز روحانیت در آن جامستقر بود ، قطعیت یافت . بازوال تدریجی و فرمبستی مناسبات مبتنی بر سهم بزی و انواع استثمار فئودالی و نیمه فئودالی و روحانیت ضد شاه از یکبه بر یک نیروی اجتماعی بانفوذ محروم شد . این دگرگونی این بخش از روحانیت را واداشت که پیوند خود را با بازار ، اقتدار سنتی شهر ، خرده مالکان روستا محکم تر کند و در جستجوی

دون
بیت
پنده
نوان
مشابه
نه نقل
ناز به
رست
بست
پوری
ناتیو
زمانه
کامل
متحد
جود
لنین
دهبر
ولت
نرد
انه
واحد
ه این
444
نی ما
زمنه
تنها
پلک
بید
وده
برکه
444
مخین
ایی
ای
رند
هند
لفته
ست

بیاپگاه وسیعتر به آنها نزدیکتر شود. در سازمان مایه این جنبه از تحول در بیاپگاه این بخش از روحانیت توجه کافی نمی شود.

علاوه بر آن ، این تحولات روحانیت راه سه شاخه تجزیه کرد . یک بخش مدافع رژیم شاه شد . جریان خروشی - بخش دیگر در موضع بورژوازی لیبرالی قرار گرفت . (جریان شریعتمدار) و بالاخره بخش اصلی آن از موضع دفاع از تجدید اعتبار اسلام که تامین منافع سنتی روحانیت رادریبی داشت ، و منافع افشارستانی به مبارزه پاشاه روی آورد . این واقعیت های تاریخی خصلت غیر علمی تر آپیوزسیون ارتجاعی را روشن می سازد .

تلاش روحانیت ضد شاه و ضد امریکا برای گرفتن قدرت سیاسی با گسترش مبارزه در افشارستانی علیه رژیم آمیخته شد . در نتیجه رهبری مبارزه پهلوك سنتی علیه شاه بتدریج به انحصار روحانیت درآمد . هر چه آثار منفی رشد سرمایه داری وابسته آشکارتر میشد ، خصلت رادیکال این مبارزه افزایش می یافت . تحت تاثیر این روند بود که روحانیت ، بتدریج از موضع مخالفت توأم با نصیحت شاه در آغاز دهه ۴۰ به موضع براندازی حکومت شاه در دهه ۵۰ گذر نمود .

آماج جنبش اجتماعی ناهمگونی که تحت رهبری روحانیت ضد شاه شکل گرفته ، به لحاظ سیاسی براندازی نظام سلطنتی و برقراری حکومت اسلامی بود . آماج این جنبش به لحاظ اجتماعی خلیع بود . از سرمایه داران بزرگ وابسته که هسته آثار گروه های انحصاری تشکیل میدادند و قطع سلطه نظامی و سیاسی امپریالیسم بود .

بزرگان از رژیم و بیاپگاه آن و قطع سلطه نواستعمار امپریالیسم خواست مشترک همه نیروهای خلی بود که پایه اتحاد مبارزاتی آنان در عمل شد .

افشارستانی زودتر از کارگران و و کارمندان و افشار جدید خرده بورژوازی تضاد عمیق منافع خود با گروه های انحصاری را درک کرده بودند . در نتیجه در مبارزه علیه شاه ، مبارزه سیاسی فعال تری را عرضه کردند ، به بیان دیگر هر چه تضاد خلی با دیکتاتوری شاه و سرمایه داران بزرگ وابسته که از سوی امپریالیسم حمایت می شدند ، تضاد عمده جامعه بود ولی در چارچوب این تضاد ، تضاد افشارستانی با رژیم فعال تر از سایر تضادها عمل می کرد . این امر رهبری روحانیت را بر انقلاب تضمین نمود . به ویژه که سازمان های چپ زیر ضربات رژیم ضعیف شده بودند و بورژوازی لیبرال که عمدتاً به وسیله جنبه ملی و نهضت آزادی نمایندگان می شد در براندازی رژیم و بیاپگاه آن و در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکانایبکیز و مترازل بود .

در پاییز ۵۷ ، جنبش توده ای علیه رژیم بایبوستن توده کارگران و کارمندان به این جنبش ، ابعاد بی سابقه ای یافت . در اثر تعیین جنبش انقلابی بورژوازی لیبرال که جناح راست جنبش ضد دیکتاتوری را تشکیل می داد تجزیه شد و بخش عمده آن زیر فشار این جنبش رهبری روحانیت را پذیرفت و به همراهی با جنبش ادامه داد . در نتیجه نیروی آن در سرنگونی رژیم به کار گرفته شد ، ضربه نهایی به رژیم زمانی وارد شد که طبقه کارگر کنترل نفت را به دست گرفت و فعالانه در قیام مسلحانه خلی شرکت نمود . نقش تاریخی طبقه کارگر ایران در سرنگونی رژیم از آنجا که تحت رهبری نیروهای انقلابی نبود ، باعث شد که نیروی طبقه کارگر در جهت تامین منافع افشارستانی و بورژوازی متوسط تاثیر کند .

حکومت جدید ، حاکمیت افشار و البته به ساختار سنتی اقتصاد در اتحاد بالای هائی از بورژوازی لیبرال بود که شکل آن تلفیقی از پارلمانتاریسم و تئوکراسی است . اقدامات حکومت جدید علیه ارتجاع سرنگون شده در عرصه های اقتصادی و سیاسی و سرکوب قهرآمیز مقاومت آن که علیرغم میل بورژوازی لیبرال صورت می گرفت ، نشان دهنده آن بود که به لحاظ طبقاتی افشارستانی دست بالان را دارند .

هر حکومت بنا بر ماهیت طبقاتی خود ، با هر یکی از افشار و طبقات جامعه مناسبات معینی را برقرار می کند . برخی آن مناسباتی که حکومت در واقعیت و در عمل بنا بر نیروهای اجتماعی برقرار می کنند نشان میدهد که آن حکومت علیه کدام نیرو و پسو د کدام نیرو اعمال قهر می کند . حکومت جدید ارتجاع سرنگون شده و مقاومت آن و سرکوب می کرد ، در نتیجه ارتجاعی نبود . اما همین حکومت جنبش ملی خلق های تحت ستم را سرکوب می کرد و در برابر حرکت مستقل توده کارمندان ، دانشجویان و کارگران می ایستاد و در برابر تعرض روبه گسترش دهقانان علیه بزرگ مالکان موضع بینابینی گرفته بود . در نتیجه انقلابی نبود . مرحله نخست انقلاب با سرنگونی رژیم و درهم شکستن مقاومت ارتجاع سرنگون شده به پایان رسیده بود ، توده کارگران و زحمتکشان شهر ، دهقانان ، روشنفکران ، کارمندان که با انقلاب به شور آمده بودند خروشان گسترش انقلاب در مرحله دوم آن بودند و با فشار آنان انقلاب در پایبسن در حال گسترش بود . اما افشار و طبقاتی که بیاپگاه طبقاتی حکومت بودند به شراپلی که می خواستند رسیده بودند و خواهان

بهره برداری از این شرایط در جهت منافع خود بودند. روحانیت نیز قدرت سیاسی را به کف آورده بود و در پی قانونی کردن رژیم تشکر اتیک و تشکیل نهادهای آن بود. برای روحانیت و اقلیت سنتی انقلاب به پایان رسیده بود. حکومت جدید، محافظه کار بود و مانع پیشرفت انقلاب شده بود. بارفرا ندم قانون اساسی که رژیم تشکر اتیک را قانونی می کرد، پروسه گذار حکومت جدید به حکومت ارتجاع آغاز شد. این گذار با تصویب بنی صدر از قدرت و کشتار خرد اد ۶۰ به پایان رسید.

تحقیق آماج های انقلاب ملی - دمکراتیک که در انقلاب بهمن متحقق نشد وظیفه مقدم کمیونست مادر فراد ای قیام بود. در صورت گسترش انقلاب بهمن در مرحله دوم بود که امکان تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب افزایش می یافت. انجام این وظیفه در گرو آن بود که کمیونست مادر راه تشکیل جبهه همه نیروهای چپ و دمکراتیک کشور بر پایه بیلاتفرم مشترک و تشکل توده های خلقی به منظور به قدرت رسانیدن حکومت خلق مبارزه می کردند.

سیاست ناشی از رژیم ارتجاع سیاه

کسی که حکومت فردای قیام را ارتجاعی ارزیابی میکند، نمی تواند مجموعه روحانیت و مبارزه آن علیه شاه را نیز ارتجاعی نداند. اگر در دوره انقلاب کمیونست های ایران به این نتیجه میرسیدند که روحانیت ارتجاعی است در آن صورت ناچار میشدند سیاستی را اتخاذ کنند که مطابق آن سیاست وظیفه داشتند در آن واحد م ارتجاع سلطنتی و هم "ارتجاع روحانیت" را هدف مبارزه خود قرار دهند. افشا و انفراد شاه و خمینی در دوره انقلاب عناصر اساسی این سیاست میشد.

منافع توده ها مبارزه برای براندازی رژیم شاه را ایجاد میکرد. آنجا که روحانیت علیه رژیم مبارزه میکرد، این مبارزه بطور عینی مترقی بود و آنجا که روحانیت برای انحصار رهبری انقلاب در دست خود علیه کمیونست ها و نیروهای مترقی مبارزه میکرد، این مبارزه ارتجاعی بود. تا زمانی که رژیم سلطنتی سرنگون نشده بود، مبارزه بطور عینی مترقی روحانیت، وجه غالب مبارزه آنرا تشکیل میداد. در نتیجه سیاست افشا و انفراد روحانیت ضد شاه نه به انفراد خمینی، بلکه به انفراد کمیونستهای انجامید.

علاوه بر آن مطابق این سیاست، هر چه انقلاب شد امپریالیستی و ضد سلطنتی تحت رهبری روحانیت نیرومندتر و پیروزی بر رژیم سلطنتی نزدیکتر میشد، سمت مبارزه کمیونست ها می بایست روی افشای روحانیت بیشتر متمرکز میشد. پس از فرار شاه، این سیاست کمیونست ها را بایه موضع دفاع از حکومت پخنجار سوق میداد، بایه شرکت در جنبش بی علقه میکرد. حتی ممکن بود آنان را در عمل در برابر انتقال قدرت قرار دهد. در هر صورت این سیاست، کمیونست ها را به رودر روی مستقیم با منافع خلق سوق میداد. چنین سیاستی راهبر سازمانی که پایه توده ای داشت، بآ آن را متلاشی میکرد بایه شدت ضعیف می نمود.

کاملاً روشن است زمانی که کمیونست ها نیروی کوچکی را تشکیل میدادند، ایستادگی آنان در برابر انتقال قدرت به ائتلاف رهبری کننده انقلاب، باعثکست روبرومی شد و حکومت جدید برقرار میشد. در این صورت ادامه منطقی آن ایستادگی بر فردای پیروزی قیام، اتخاذ سیاست سرنگون کردن رژیم و اعلام این سیاست بود. آنزمان آیا این سیاست می توانست سازمانهای اصلی جنبش دمکراتیک را به یکدیگر نزدیک کند، آبیامی توانست توده خلقی را حول خود متحد سازد؟

دو سال های ۵۸ و ۵۹، سیستم ولایت فقیه هنوز بطور کامل مستقر نشده بود و روحانیت همه رقیبان خود در قدرت سیاسی را، کنار گذاشته بود و نهادهای سرکوب خاص رژیم ولایت فقیه در حال شکل گیری بود. در این فاصله رژیم قدرت آنرا نداشت که در مناطق ملی، سنی نشین و در خوزستان و شمال کشور فعالیت مستقل توده های زحمتکش و سازمانهای چپ و انقلابی را بطور دلخواه کنترل کند. درگیری های درون حکومت و کشاکش در بالا امکانات رژیم را برای این کنترل باز هم کاهش میداد. در این مناطق فعالیت سازمانهای چپ و دمکراتیک کشور قابل توجه بود. علاوه بر آن فشار توده ها برای گسترش انقلاب از پایین اعمال میشد. در نتیجه عوامل فوق شرایط نیمه دمکراتیک در کشور هنوز وجود داشت که به کمیونست ها اجازه میداد که به فعالیت نیمه علنی خود ادامه دهند، از امکانات قانونی استفاده کنند، از تشکل علنی مبارزه حد اکثر بهره برداری را بکنند و با کار توده ای وسیع و تبلیغ و ترویج پرشامه و

سیاست خود، توده‌ها را آگاه‌تر و متشکل‌تر سازند.

همانطور که فعالیت سازمانهای چپ و دمکرات کشور در آن دوره مدلل میکند، کمونیست‌ها می‌توانستند، از آن شرایط در جهت تدارک قوای لازم برای انتقال قدرت به خلق بهره‌گیری کنند. اتخاذ سیاست سرنکونی در این دوره معنایی جز محروم کردن کمونیست‌ها از بهره‌گیری از شرایط موجودنداشت. چنین سیاستی، به آخوندها امکان میداد که با سوء استفاده از نفوذ خود در میان توده‌ها و از احساسات مذهبی آنان، خلق را در مقابل کمونیست‌ها به حرکت درآورند. در آن زمان سیاست سرنکونی، سیاست انفراد کمونیست‌ها بود.

از این ارزیابی که حکومت از فردای انقلاب ارتجاعی است، منطقیاً باید این نتیجه را گرفت که باید حکومت را سرتگون کرد. اما از آنجا مسکس است این نتیجه نیز گرفته شود که شعار مرکزی جنبش از همان فردای پیروزی انقلاب آزادی است. معنای چنین استنباطی جز این نیست که از همان روز اول جمهوری اسلامی، امکان فعالیت آزادانه سازمان‌های سیاسی و توده‌ها وجود نداشت. در نتیجه فعالیت آنان از همان روز اول با استبداد آخوندی روبرو بود. هر کس آن روزها را همانطور که واقعا" برده بخاطر آورد، میداند که حکومت نه آن زمان و نه ماهی بعد آن قدرت را نداشت که بتواند مبارزه توده‌ها را سرکوب کند. حکومت چنین قدرتی را طی زمان و به تدریج و به موازات شکل‌گیری ارگانهای سرکوب در طول سال ۵۸ و ۵۹ بدست آورد و در سال ۶۰ بود که رژیم واقعا" قدرت آن را یافت که سیاست سرکوب سازمان یافته، سراسری و بی‌گیر نیروهای دمکراتیک و چپ را به اجرا بگذارد. در نتیجه شعار آزادی به تدریج در مجموع شعارها نقش و وزن بیشتری یافت. در سال ۵۸ و ۵۹ تناسب قوادر درون حکومت و جامعه به گونه‌ای نبود که کمونیست‌ها مجبور شوند سایر شعارهایی که قدرت به حرکت در آوردن توده‌ها را داشت نسبت به آزادی فرعی کنند.

کمونیست‌ها می‌بایست شعارهایی را که توده‌ها حاضر میشدند در راه تحقق آن مبارزه کنند، مطرح سازند که توده‌های هر چه وسیع‌تری را به حرکت درآورد و نیروی هر چه وسیع‌تری را در مقابل حکومت قرار دهند. در آن دوره بعنّت عدم آگاهی بخش عظیمی از توده‌ها به اهمیت آزادی فعالیت احزاب و نیز بعنّت این واقعیت که حکومت اراده خود را بطور عمده با تکیه بر نفوذ عظیم ایدئولوژیک سیاسی روحانیت بر توده‌ها و به دست خود آنان به اجرا می‌گذاشت، شعار آزادی فاقد قدرت بسیج توده زحمتکشان بود.

واقعیت این است که قیام بی سابقه‌ترین آزادی را بعد از ۲۵ سال خفقان به وجود آورده بود پس از آن زمان نیز هرگز مابین ما چنان روزهای باشکوه و واقعا" آزاد را ندیدیم. حتی در آن شرایط نیز دفاع از حفظ آزادی ضرورت مطلق داشت و همواره نیز باید از جانب کمونیست‌ها و توده‌ها این خواست مطالبه شود. بحث به هیچوجه بر سر ضرورت مبارزه در راه آزادی سیاسی یا عدم مبارزه نیست، بلکه بحث این است که در شرایطی که بعد از قیام، حکومت هنوز سیاست سرکوب توده‌ها و سازمانهای چپ و دمکرات را به اجرا نگذاشته است، آیا فقط شعار آزادی‌های سیاسی باید مبنای اتحاد نیروهای سیاسی و با بسیج توده‌های خلق قرار گیرد یا علاوه بر آن باید سایر شعارهای انقلاب و توده‌ها مثلاً عدالت اجتماعی، استقلال، زمین، کار و غیره را هم باید با همان اهمیت مطرح نمود.

انقلاب توده‌ها را به شورش و شور و شوق آورده بود، نیروی عظیم آنان را آزاد کرده بود. توده دقانان و کارگران صنعتی در حال تعرض به سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ بودند و با کمک نیروهای پیشرو در حال تشکّل بودند. در محلات، شوراهای در حال شکل‌گیری بودند. در ادارات دولتی و موسسات آموزشی توده کارمندان و دانشجوین دانش آموزان متشکل میشدند. خلق علیه توطئه‌های آمریکا و اکنش نشان میداد. این رویدادها نشان داد که توده‌های خلق خواهان پیشرفت انقلاب نه فقط در عرصه حفظ آزادی‌های سیاسی بلکه در همه عرصه‌ها بود. در آن شرایط تکیه بر آزادی به مثابه شعار مرکزی جنبش، معنایی جز رها کردن یکم اهمیت کردن و تکیه بر آزادی و رهبری مبارزه طبقاتی توده‌ها در راه سایر شعارها نمی‌توانست باشد. هر سازمانی که چنین برخوردی با شعار آزادی میکرد حد اکثر تمایلات روشنفکران و کارمندان را سازمان میداد و از تبدیل شدن به یک جریان با پایگاه توده‌ای در میان زحمتکشان باز می‌ماند.

این علاوه بر آن به معنای خارج کردن ارتجاع طبقاتی یعنی زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ و نیروهای هواداران در حکومت از زیر ضرب انقلاب و دست کشیدن از تحول انقلابی جامعه نیز میباشد. تز ارتجاع سیاه چه سیاست براندازی حکومت را بدنهال داشته باشد، چه سیاستی را که مطابق آن آزادی شعار مرکزی جنبش میشود، یک ارزیابی نادرست از حکومت برآمده از انقلاب است. این تز به ناچار به نفع انقلاب ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی بهمین می‌انجامد. تصادفی نبود که راه کارگر شعار انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را طرح کرد.

له این که
زی خلق بر
ردم تحت
ت پیگیری
ار گرفتن
ای شرکت
راه تامین
ع تر چنین
ک ایران،
آموزشهای
منگره دوم
ها لزوما
ای لزوما
طرفداری
ظرف کنند،

و تاکتیک
رسید
سازمان،
در آن بر
طرح مبهم
آموزشهای
نی می‌کرد
ت اتحاد
ت عظیم
ب والیت
در این
رتوسکی
ت از این
و غیره"
مرکب از
انقلابی
ی بلکه با
به مسئله
ند در این
اشتراک

کتاریسم
ووزوا -
نروج

مرحله انقلاب ایران، مضمون و وظایف

به نظر می‌رسد امروزه هسته اصلی بحث‌های درن سازمان مادر مورد استراتژی و تاکتیک کمونیست‌ها در انقلاب ایران روی مسأله مرحله انقلاب متمرکز شده است. همه رفقاً ضمن اشتراک نظر در ارزیابی از مرحله انقلاب ایران به عنوان انقلابی "دمکراتیک" پیشوندها و پیوندهایی نظیر "ملی-دموکراتیک" شد امپریالیستی-دموکراتیک حقیقی" و غیره بر آن می‌افزایند. تا آنجایی که بحث به انتخاب، ویژه‌ای مناسب که بیانگر هرچه واضح تر خصوصیات اصلی انقلاب ایران در این مرحله باشد برمی‌گردد، بحثی ضروری و مفید. اما در مقالات توضیحی درباره این مسئله که در بولتن‌های ۱ و ۲ درج شده است، مسأله‌ی در رابطه با وظایف این انقلاب و حکومت آلترناتیو آن طرح می‌شود که انگار اصل دمکراتیک بودن مرحله انقلاب ایران را به زیر سوال می‌برد. به همین جهت ضروری است بحث‌های بیشتری در مورد این مسأله و به ویژه وظایف کمونیست‌ها در انقلاب دمکراتیک انجام گیرد.

پرولتاریا برای برقراری سوسیالیسم مبارزه می‌کند، این مبارزه‌ای است که قبل از همه برای منافع اقتصادی انجام می‌گیرد ولی پرولتاریا بدون قدرت سیاسی به عنوان وسیله‌ای برای تأمین این منافع نمی‌تواند خود را از یوغ سرمایه‌رسانی بخشد به همین جهت است که موضوع اساسی هر انقلابی راکسب قدرت سیاسی دانسته و همواره برای اعمال و استقرار رهبری خود مبارزه می‌کند. این که در شرایط مشخص چگونه سیاستی پیش بگیرد و از چه تاکتیک‌هایی استفاده نماید، این که در حکومت فردی انقلاب شرکت کند (در حالتی که تفوق نداشته باشد) یا نه، این که چه دولتی اتخاذ نماید و غیره، همگی در تحلیل نهایی در خدمت همین هدف قرار دارند.

"بدون این که روشن شود چه طبقات، افشار و دیگر گروه‌های اجتماعی در جامعه وجود دارند، چه مقدار از آنان منافع خود (و نه فقط منافع خود) را شناخته و کاملاً بدان آگاهند، چه نقش سیاسی بازی می‌کنند، چه فعالیت خود را عملی کرده و این تا چه اندازه با احتیاجات پیشرفت اجتماعی مطابقت دارند نه از مبارزه سیاسی چیزی می‌توان فهمید" (۱)

کمونیست‌ها باید، چنین بررسی با توجه به مختصات دوران کنونی نیروهای محرکه انقلاب را مشخص و مناسب‌ترین راه‌ها برای نیل سریع‌تر به پیروزی و محتمل‌ترین شکن تمیق و گسترش انقلاب را توضیح می‌دهند مثلاً مچون ایران کشوری است که سرمایه‌داری در آن به شیوه غالب (بسیار) تبدیل شده است. نسبت رشد ناموزون اقتصاد سرمایه‌داری وابسته، در کنار پیدایش انحصارات ماحضد آنیم که هنوز بخش عظیمی از نیروی کار صرف تولید خرد کالایی می‌گردد اگرچه طبق آمار موجود تعداد کارگران تا ۳ میلیون یعنی حدود یک سوم جمعیت شاغل ۷۰ درصد کن جمعیت برآورد شده است ولی باید توجه داشت که اولاً نیمی از این تعداد در روستاها شاغلند که بیشتر مشغلات و آرمان‌های خرده‌پورژوازی را حمل می‌کند تا خصوصیات کارگری، از نیمه دیگر نیز بخش عمده در تولید خرد به کار اشتغال دارند. در کشاورزی مانیر در کنار پیدایی واحدهای بزرگ و پیشرفته زراعی، در اراضی دهقانان تولید عمدتاً به شکل عقب مانده و سنتی صورت گرفته و در اراضی بخشی از بزرگ مالکین اجاره ماقبل سرمایه‌داری کماکان حفظ شده است نکته دیگر عامل ذهنی است. نفوذ عمیق مذهب در توده‌ها، خرافات، جهل و بی‌سوادی، عدم آگاهی به منافع خود، به سطح تأمین سازمان یافتگی طبقه کارگر و نفوذ شدید ایدئولوژی‌های غیرپرولتاری در آن همگی حکایت از آن دارد که عامل ذهنی به مراتب از سطح رشد اقتصادی، اجتماعی جامعه نیز عقب مانده‌تر است. یک مقایسه کوتاه ایران با کشورهای مشابه در آمریکای لاتین این واقعیت را نشان می‌دهد مثلاً در این قاره جنبش سندیکیایی کارگری یک رکن اساسی در تناسب قوای سیاسی جامعه است و طبقه کارگر در اغلب تحولات اجتماعی با صف مستقل خود وارد نبرد می‌گردد. میزان بی‌سوادی نیز گوشه دیگری از این واقعیت است. بی‌سوادی در شیلی ۵ درصد - اکوادور ۱۷ درصد - جامائیکا ۱۰ درصد - کلمبیا ۱۲ درصد - کستاریکا ۱۰ درصد - پاناما ۱۵/۴ درصد - باراکوئه ۱۶ درصد - پسرور ۲۰ درصد و در اروگوئه ۶ درصد است. نفوذ احزاب کمونیست و سازمان‌های جنب در توده‌ها به مراتب بیشتر است که این خود بی‌رهملبا میزان آگاهی توده‌ها از ایده‌های سوسیالیستی نمی‌تواند باشد رشد ناموزون اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری وابسته تأثیرات معینی در عرضه نیروهای سیاسی به‌جای می‌گذارد که منجر به وجود احزاب و سازمان‌های متعدد در کشور می‌گردد. از همین زاویه پدیده تعدد احزاب و سازمان‌های جنب و نیز بورژوازی و... در کشورهای آمریکای لاتین قابل توضیح است. مثلاً در جمهوری دمیکن "اتحاد جنب" متشکل از ۱۰ حزب و سازمان جنب است که در کنار حزب کمونیست وجود دارد.

به حاکم
پرچم
حقیقی به
رادرا
مبارزه
محمول
قهرمان
پرولتار
راتقیب
(۲)
به همین
در راه
هدفی ت
تعیین
رحمتک
ا
تنگ ا
دیجیتر
به سوی
قائل بو
صحبت
بدست
توده‌ها
به
و به مثا
هم‌نیرو
رشدیابنا
انقلابی
سد مکر
استراتژی
ط
دمکراتیک
جامعه و
*حزب

در اغلب این کشورها چنین پدیده ای مشاهده می شود. مجموعه این عوامل چنان وضعیتی را پدید می آورد که هیچ نیروی سیاسی به تنهایی قادر به بسیج وسیع توده ها برای پیروزی انقلاب نباشد از همین روست که تشکیل جبهه های گسترده، جبهه خلق، جبهه مبارزه برای دموکراسی و غیره متشکل از نیروهای محرکه انقلاب از یک طرف و امر وحدت نیروهای جنب برای بالا بردن نقش طبقه کارگر در جنبش توده ای در جز "مطایف مهم احزاب کمونیست" قرار دارد. این ساله در تمام کشورها، کنفرانس ها، اسناد و اغلب مقالات این احزاب به روشنی دیده می شود.

طبیعی است که پس از سرنگونی رژیم همین جبهه چنانچه حکومت سرنگون شده خواهد شد. البته این محتمل ترین حالت است، چرا که هیچ کس نمی تواند سیر رویدادها را دقیقاً پیش بینی نماید. این که در فردای سرنگونی رژیم پرولتاریا چه نقشی دارد. آیا اساساً حضور پرولتاریا در حاکمیت، نقش به میزان های متفاوت میسر باشد و حتی این که پرولتاریا نیروی رهبری کننده در آن باشد چیزی است که به هیچ وجه نه می توان پیش بینی کرد و نه از قبل یکی از آن ها را قطعاً میسر دانست. البته معلوم است که سرشست انقلاب و پایه بیان طرح ا.ت. سازمان به فرجام رسیدن انقلاب منوط است به رهبری طبقه کارگر و به قدرت سیاسی این تاکید به این معنی است که پیشاهنگ حد اکثر توان خود را در جهت اعمال و حتی استقرار این رهبری به کار بندد و اگر زمانی این هدف (استقرار) میسر گردد کوچکترین تردیدی نیز به خود راه نمی دهد. در همین حال پرولتاریا مرکز در حاکمیت برآمده از انقلاب شرط رهبری خود را نمی گذارد. این که تنها آلترناتیو حکومتی است با رهبری طبقه کارگر ایده ای است خطرناکی که به هیچ مفهائی علمی استوار نیست. چرا که اگر بپذیریم محرکه انقلاب نه به دلخواه بلکه با شرایط عینی و ذهنی جامعه و با توجه به دوران تعیین می گردند. اگر بپذیریم که هر "انقلاب واقعی" به معنای "سیاسی عملی" هم باید با جابه جایی طبقات در حاکمیت توأم گردد و اگر بپذیریم این جابه جایی بی قید و شرط توسط نیروهای محرکه هر انقلابی است. - که اساساً به همین جهت نیروهای محرکه انقلابند - صورت می گیرد، پس این دیگر معنی ندارد که تنها از حاکمیت با رهبری طبقه کارگر سخن بگوییم. مگر این که انقلاب سوسیالیستی منظور باشد. چون فقط انقلاب سوسیالیستی است که حاکمیتش مشروط به رهبری طبقه کارگر است. پرولتاریای مبارز باید خواهان پیروزی باشد ولی دیگر نیروهای محرکه انقلاب نیز مبارزه می کنند و به همین جهت خواهان پیروزیند. این که در تحلیل نهایی کدام نیروها رهبری خود را اعمال و مطلقاً (نه الزاماً قطعاً) مستقر سازند بستگی به آن دارد که کدامیک به قول لنین "بر اثر وی تر از همه مبارزه می کند" (۲) نه به شرط گذاری های غیر اصولی که در بهترین حالت در خدمت جدایی پرولتاریا و دیگر نیروهای خلق می تواند قرار گیرد. این که خرده بورژوازی سانتر است و غیره پدیده تازه ای نیست لنین به این مسئله توجه لازم را داشته ولی با این همه حکومت آلترناتیو را تنها با رهبری پرولتاریا در نظر نداشته است. در مقالات توضیحی انقلاب دمکراتیک خلق در پولتن ۱ و ۲ نقل و قول های متعددی از لنین ذکر شده که همگی تاکید بر نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و به درستی نتیجه گرفته می شود که

"هدف لنین از طرح مسئله کمک به دهقانان با تمام قوا این نبود که پرولتاریا به دهقانان ملحق شود و رهبری آنان در انقلاب و دولت دمکراتیک تأمین کرد" (۳)

ولی این نتیجه گیری مشکلی را حل نمی کند چون مسئله این جاست، لنین که با تمام قوا در راه اعمال و استقرار رهبری طبقه کارگر مبارزه می کرد تنها حکومت آلترناتیو را، با تفوق پرولتاریا می دیده است یا نه؟ آیا پیروزی (نه فرجام) انقلاب را در گرو حاکمیتی با تفوق پرولتاریا می دیده است یا نه؟ برخلاف نظر رفقا لنین اهدا چنین اعتقادی نداشت چرا که او اولاً در در نظریاتی که جنبش از مرحله دمکراتیک انقلاب را توضیح می دهد می گوید، "پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولتارها یعنی انبوه تبه دستان خرده بورژوازی شهر و ده می تواند به اکثریت عظیم و قاطع بدل گردد، وجود چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی ممکن البته در ترکیب دولت انقلابی تأثیر می بخشد و شرکت و یا حتی تفوق بیانگر آن بسیار ناممکن دمکراسی انقلابی را در این دولت تأثیر می سازد" (۴)

ثانیاً لنین بارها در آثار متعددی از شرایط شرکت حزب بلشویک در حکومت انقلابی موقت صحبت کرده و آن را مورد بررسی قرار داده است. طبیعی است که اگر حکومت آلترناتیو را تنها با تفوق پرولتاریا در نظر داشته است، دیگر بررسی شرایط شرکت در حکومت معنی نمی داشت.

ثالثاً در جریان انقلاب فوریه دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان در حد معینی (نه به شکل یک نهاد سیاسی) متحقق گردید و لنین هم از آن به عنوان دیکتاتوری برآمده از انقلاب که در کنار حاکمیت رسمی وجود دارد

نام برده است. در عین حال لنین اعتراف می‌نمود که حزب بلشویک در این شوراها، "در اقلیت آن‌ها در اقلیت وضعیتی به‌سر می‌برد" (۵)

ولی این مانع از آن نمی‌شود که آن‌ها را حاکمیت برآمده از انقلاب یعنی دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان نداند. چنانچه دیده می‌شود لنین مرکز پیروزی انقلاب (نه فرجام) را منوط به رهبری طبقه کارگر در دولت انقلابی نمی‌دانست. در حالی که رفقای با صراحت اعلام می‌کنند "با توجه به خصلت، مضمون و وظایف انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی دمکراتیک حاکمیت سیاسی در چنین دورانی تنها می‌تواند دیکتاتوری انقلابی و دمکراتیک خلقی به رهبری طبقه کارگر باشد". . . تا زمانی که پرولتاریا با جلب این اکثریت نتواند قدرت دمکراتیک خلقی را مستقر سازد و پیشروی بلافاصله به سوی سوسیالیسم را آغاز کند، نمی‌توان از پیروزی انقلاب دمکراتیک سخن گفت. ما حتی اگر دمکراتیک‌ترین و انقلابی‌ترین دمکرات‌های خرده بورژوا نیز در رأس قدرت قرار گیرند . . ." (۶)

حال باید پرسید اگر یک تحول سیاسی، یک انقلاب مفروض به وقوع بپیوندد که منجر به قدرت رسیدن همان دمکرات‌ترین و انقلابی‌ترین‌ها گردد و یا اشکال دیگری که پرولتاریا در قدرت تفوق نداشته باشد، چرا انقلاب پیروز نشده است؟ مگر این انقلابی‌ترین‌ها و دمکرات‌ترین‌ها جز "نیروهای محرکه انقلاب نیستند؟ مگر چاه‌جایی طبقات در حاکمیت صورت نمی‌گیرد؟ اصلاً چرا این انقلابی‌ترین‌ها جز "نیروهای محرکه انقلاب به‌حساب می‌آیند؟ تازه آن‌ها زمان رفقا چه خواهند گفت؟ چون پرولتاریا حاکمیت را تسخیر نکرده انقلاب پیروز نشده است؟

در مقالات توضیحی "انقلاب دمکراتیک خلقی" چاه‌جا از کنفرانس احزاب برادر در هاوانا نقل شده و از "تلاش‌های نویدبخش مجموع جنبش جهانی کمونیستی" برای برطرف نمودن "ناروشنی‌ها، بی‌دقتی‌ها و خطاهای تلورویک" سخن رفته است.

در چاه‌جایی هم گفته می‌شود "انقلاب ایران با انقلابات کشورهای اروپای شرقی، کوبا و به‌ویژه با انقلابات کشورهای آمریکای لاتین مشابهت دارد ولی این انقلاب را همان‌گونه که در میان احزاب کمونیست کشورهای آمریکای لاتین رایج است انقلابی "ضد امپریالیستی و خلقی دمکراتیک نامید" (۸)

البته واقعیتی است که جنبش جهانی کمونیستی در مجموع خود به بررسی نقاط ضعف خود می‌پردازد، چرا که در دهه‌های گذشته بی‌دقتی‌ها، بی‌جانانه‌نگری‌ها، عدم تجزیه و تحلیل به موقع و تلورویک برخی مسائل و نارسایی‌های دیگری وجود داشته است. این مسئله در تهادل نظر ر. کورباچف با اذیت نمایندگی ج. ک. آرژانتین در مسکو تأیید گشت و تأکید شد که "در دهه‌های گذشته پدیده‌های نوظهور به موقع تجزیه تحلیل نشده و یک "عقب‌ماندگی تلورویک" مشاهده شده است. (۹)

همان‌طور که گفته شد کمونیست‌ها هم اینک با بررسی این مسائل در جهت زدودن این نارسایی‌ها گام برمی‌دارند و به موفقیت‌های بزرگی نیز نایل آمده و می‌آیند. در سازمان ما هم که اینک افتخار جزئی از این مجموعه بودن را دارد مباحث حول ریشه‌یابی خطاهای گذشته جریان دارد و سازمان ما نیز موفقیت‌های بزرگی در این راستا کسب نموده که اسناد پلنوم گذشته سازمان گامی جدی در آغاز این راه بود.

در عین حال تاریخ نشان داده است که هر فرازی می‌تواند زمینه‌ساز یک فهمی‌ها، برداشت‌ها و تعابیر نادرست و انحرافی دیگری نیز باشد. از این نمونه است چیزی که رفقا مطرح می‌کنند. رفقا کوشیدند که با استناد به نقل و قول‌هایی از مقاله "تنها مشی انقلابی راستین" ثابت کنند که کوبا احزاب کمونیست در آمریکای لاتین هم چنین نظر اتنی دارند. برای روشن شدن واقعیت باید به خود این احزاب مراجعه نماییم. به همین جهت در این قسمت عمدتاً از احزاب برادر در آمریکای لاتین نقل شده (حتی الامکان آخرین اسنادشان) در چاه‌جایی هم که به دیگر احزاب (در قاره‌های دیگر) استناد گشته، سعی بر این بوده که این کشورها تفاوت رشد آنچنانی با ایران نداشته باشند. قبل از همه ذکر این نکته ضروری است که مقاله مورد استناد (مقاله تنها مشی انقلابی راستین) هم تأیید کننده نظر ات رفقا نیست.

در گزارش ح. ک. آرژانتین که به نام "آزادی، علیه وابستگی" انتشار یافت چنین آمده است.

"به‌مراه این فکر که چنین ارگان باطنیاتی ضروری است این فکر نیز جامی افتد که هیچ‌کس به تنهایی نمی‌تواند حکومت کند، هر روز روشن‌تر می‌شود که بهترین بود یک حکومت ائتلافی گسترده دمکراتیک تشکیل گردد" و در جای دیگر "این وظایف (قطع وابستگی نمی‌تواند به تنهایی توسط افسار میانی و یا بورژوازی ملی انجام گیرد"

(۱۰)

بورژوا
پس آن
دموکرا
بود.

کارگرا
انقلاب

استقرا
از این
بورژوا

پیروز،
و شهاد
سوسیال
دو شمار

پاشو

۱- ل
۲- ل
۳- ل
۴- ل

در
قدرت

مجرى
به عمل
است
ملی
انتها
حلال
ن شده
انظر
یک
بیانیه
ملی و
تکستن
یک از
ما سند
به طور
است
نالیکه
باتی را
یله از
قلمی
شی آن
دولتی
میلیون
هم چه
ارگران
ه برای
دولتی
تاتی با

در برنامه حزب کمونیست برزیل چنین آمده است " لحظه کنونی در برزیل از بین بردن قدرت امپریالیست ها، مخصوص امپریالیسم آمریکا، انحصارات و صاحبان لاتیفونده را طلب می کند" و "ماتوسط یک آلترناتیو ملی و دمکراتیک راه را بروی سوسیالیسم می گشاییم" و "به کمک دمکراسی برای توده ها که معرف راه به سوی سوسیالیسم در برزیل است، می توان یک آلترناتیو ملی، دمکراتیک تعیین کرد"

حزب کمونیست شیلی در مانیفست خود به خلق شیلی ضمن رد هرگونه مذاکره با رژیم پهلوشه و طرد "هر نوع دیکتاتوری" هدف اصلی سیاست خود را دمکراسی اعلام نموده و خواستار آن می گردد که به جای دیکتاتور یک حکومت موقت که در آن "بدون استقلال تمام نیروهای اپوزیسیون شرکت می کنند" تشکیل شده و "این حکومت بایستی فوراً تدابیر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را اتخاذ نماید" در شرح این تدابیر "حزب از لغو قوانین ضد بشری آزادی احزاب و فعالیت سندیکاها"، مراجعت تمام تبعیدشدگان، آزادی زندانبان سیاسی"، درهم شکستن سازمان اطلاعاتی پلیس"، زنده ساختن دوباره اقتصاد کشاورزی ملی، ملی کردن بانک ها و پعدا (دیپترت) به دست گرفتن کنترل کارفرمایان بزرگ توسط دولت اسم برده می شود. (۱۱)

باید توجه داشت که سه حزب فوق از احزاب با تجربه آمریکای لاتین و بانفوذ توده ای هستند که در سه کشور این قاره به سطح رشدی به مراتب بالاتر از ایران فعالیت می کنند. عامل ذهنی نهی در وضع بسیار بهتری از ایران قرار دارد مثلاً در آرژانتین سازمان یافنگی پرولتاریا در حد مطلوب و جنبش سندیکایی یک فاکتور نیرومند در تناسب قوای سیاسی جامعه محسوب می شود. ح. ک. آرژانتین هم بالغ بر نسیصد هزار (۲۰۰/۰۰۰) عضو دارد (با جوانان) (۱۲)

حال نگاهی به نظرات احزاب کمونیست دیگر کشورهای این قاره بیاورد.
در مالدینی "انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی" در دستور روز حزب قرار دارد. (۱۳)
در کستاریکا حزب برادر "برای یک انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک مبارزه می کند، که راه را به سوی سوسیالیسم می کشاید"

دبیر اول حزب کمونیست پاناما در توضیح روند انقلابی در کشورش می گوید
"در کشور ما فاز از بیرونه رهایی بخش ملی دمکراتیک شروع شده است که در آن تحولات عمیق در اسناد روز قرار دارد. (۱۴)
در اکوادور پیشاهنگ طبقه کارگر "برای یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی، دمکراتیک مبارزه می کند که به انقلاب سوسیالیستی فرامی رود" (۱۶)

حزب کمونیست کلمبیا برای "دفاع از دمکراسی مبارزه می کند و" معتقد است "کشور به یک تحول رادیکال و دمکراتیک احتیاج دارد" که باید "توسط یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی انجام گیرد" (۱۷)
در چهارمین کنگره ح. ک. هندوراس که سال قبل برگزار شد "انجام انقلاب رهایی بخش ملی دمکراتیک را در دستور روز حزب قرار داد" که خصلت آن پایان دادن به حاکمیت وابستگی به امپریالیسم را طلب می کند. (۱۸)

دبیر اول این حزب چنین می گوید
"حزب هم چنین منتفی نمی داند که در هندوراس یک حکومت چند حزبی دمکراتیک به قدرت برسد" (۱۹)
دومین کنگره حزب کارجامائیکا تاکید دارد که "طبقه کارگر باید در جنبش رهایی بخش ملی یک نقش مستقل و مهمی ایفا نماید" (۲۰)

شمین کنگره حزب کمونیست ونزوئلا "توضیح می دهد که تضادهای اجتماعی توسط یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد انحصاری، دمکراتیک" باید حل شود (۲۱)
سومین کنگره حزب کمونیست جمهوری دمیکن مهمترین وظیفه حزب را قرار گرفتن در اس پرده رهایی ملی اجتماعی مشخص نموده است. (۲۲)
اجتماع احزاب کمونیست نیمکره جنوبی (لیما ۱۹۸۲) ضمن تاکید بر نقش اصلی طبقه کارگر در "مبارزه ضد امپریالیستی دمکراتیک" "اعتبار و به قوت خود باقی بودن توضیحات کنفرانس هاوانا (۱۹۷۵) را اعلام می کند" (۲۳)

اسناد قطع نامه ای کنفرانس هاوانا را رفقا مطالعه کرده اند و نیازی به تکرار آن نیست. در کنفرانس علمی بین المللی برلین ۱۹۸۲ نیز همین مسایل مورد تاکید قرار گرفته اند.

بهرتر است از چند کشور دیگر نیز مثال آورده شود تا مسئله بیشتر روشن شود.

رفیق کاتورگا، پ. سیلوا دیبیر اول حزب کمونیست سریلانکا در رابطه با مصوبات سیزدهمین کنفرانس این حزب که چند ماه پیش برگزار شد چنین می‌گوید: "سوال این است که کدام نیروهای طبقاتی قادرند چنین تحولاتی (تحولات دمکراتیک) را انجام دهند. برنامه جدید حزب به این مسئله جواب می‌دهد. برای آن احتیاج به یک ائتلاف گسترده طبقاتی است که در برگیرنده طبقه کارگر، پرولتاریای کشاورزی، دهقانان، روشنفکران، سایر گروه‌های مزدبگیر، تجار کوچک، گروه‌های منفرد، کارفرمایان کوچک و متوسط میهن پرست باشد" وی اتحاد کارگران و دهقانان را هسته مرکزی این ائتلاف نامیده که هدفش عبارت است از "تحقق تحولات ملی و دمکراتیک" (۲۴)

ر. حیدر کوتلو دیبیر اول ح. ک. ترکیه می‌گوید

"برای دست یافتن به این مقصود باید وحدت نیروهای چپ در درون کشور را برای پیروزی امر دمکراسی ملی به‌طور مداوم گسترش داد" (۲۴). و در جایی دیگر "حزب مایک پروسه واحد انقلابی را ممکن می‌داند که سرانجام به سوسیالیسم منتهی می‌گردد. طبق نظر حزب امکان دارد که رشد اجتماعی مراحل پیشتری را طی کند" (۲۶)

ر. ژورژ حاوی دیبیر اول ح. ک. لهستان چنین می‌گوید

"انگیز در انقلاب ما فقط به‌طور شرطی می‌توان دو جنبه را از یکدیگر جدا ساخت، ملی و دمکراتیک" (۲۲)

الحاق خطیب عضو س. ک. م. ح. ک. اردن می‌گوید "کام نهادن در راه پیشرفت ملی و دمکراتیک مستلزم ایجاد ارتش است که در مواضع میهن پرستانه قرار داشته باشد و هم چنین نیازمند دمکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و ایجاد چنان شرایطی است که مردم کشور در حل و فصل مسایل مهم حیاتی خودشان فعالانه شرکت ورزند" (۲۸)

دیبیر اول ح. ک. سودان توضیح می‌دهد "پیروزی به دست آمده شرایط عینی مناسبی به وجود آورد تا بتوان گسترده ترین نیروهای اجتماعی را به سوی دورنماهای یک انقلاب ملی دمکراتیک و برنامه آن کشاند" (۲۹)

در برنامه ح. ک. مصر آمده است "انقلاب دمکراتیک ملی در مصر بخش جدایی ناپذیر از جنبش آزادی بخش ملی عرب است" حزب ک. مصر بر آن است که چنین آلترناتیوی باید قدرت کلیه طبقات و اقشار اجتماعی، کلیه نیروهای سیاسی باشد که برای ادامه انقلاب دمکراتیک ملی تا نپل به پیروزی نهایی آن باوریم مزدور خائن در مصر مخالفت می‌کنند" (۴۰)

هنوز می‌توان از ده‌ها حزب دیگر نقل کرد که در مورد مرحله انقلاب، وظایف و رهبری آن نظراتی مغایر با احکامی که در مقالات یادشده برلن آمده دارند سوالی که پیش می‌آید این است که، رفقها بر اساس چه شواهدی آغاز دوران جدیدی را اعلام می‌کنند؟ دوران انقلابات دمکراتیک خلق و ضد امپریالیستی" (۲۱) ارزیابی رفقها از ارزیابی که فوقاً از آن‌ها نقل شده است چگونه است؟ البته نظرات مشابه انقلاب "دمکراتیک خلق" هم در آمریکای لاتین و هم در کشورهای دیگر قاره‌ها یافت می‌شود ولی اشتباه است اگر آن را به عنوان حکم عامی که احزاب کمونیست* بخشی از کشورها تصویب کرده و یا این که برای آن‌ها لازم الاجراست فرض کرد. همچنین تعدادی از سازمان‌های چپ انقلابی نظیر MIR در شیلی و غیره از اصطلاحاتی نظیر "خلقی" برای توضیح مرحله انقلاب استفاده کرده و نظراتی مشابه دارند با این تذکر که متأسفانه حتی نظرات برخی از این سازمان‌های چپ نیز تفاوت‌های اساسی با "انقلاب دمکراتیک خلق" مورد بحث دارد که این را دنبال تر خواهیم آورد

از دیگر مسایل طرح شده در بحث استراتژی و تاکتیک این است که برخی از رفقها اعتقاد دارند که در فهرست وظایف انقلاب در طرح سازمان ماده ۵ مهم ترین وظیفه ای که از قلم افتاده است عبارت از درهم شکستن کامل ماشین دولتی بورژوازی که لنین آن را "کهنه آموزش مارکس می‌نامد" و دیگر این که "در زمره وظایف اقتصادی نیز موردی از قلم افتاده که عبارت است از کنترل کارگری" (۲۲)

یکی از آموزش‌های اساسی مارکسیسم در مبارزه پرولتاریا بر اثبات ساختمان جامعه نوین امروز در هم شکستن ماشین دولتی است که ارتباط ناگسستگی با تمام آموزش مارکس دارد. مارکس و خصوصاً انگلس این مطلب را جوینده و در دهان مارکسیست‌ها گذاشته اند لنین هم به عنوان مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاری این آموزش را متکامل نموده و در جزئیات و بعد از انقلاب اکثریت بدان جامعه عمل پیوسته اند. و اقوام لنین این مقوله را کهنه آموزش

*حزب کمونیست اروگوئه در توضیح انقلاب خود از اصطلاح "خلقی" استفاده می‌کند ولی مضمون‌ها هیچ شباهتی با "انقلاب دمکراتیک خلق" مورد بحث ندارد.

کمون
داشتن
برابر
اساسی
و بهی
لمانی
تشریح
ن لحاظ
آن از
ن نوع
ولتی
امتیاز
ن پذیر
این به
لیس و
به این
دها و
ز قرار
احیا
رهای
ند و
نیز با
دولتی
ویک ها
ن پگاه
لهشی
سخن
جهت
ای در
وضیح

مارکس نامیده است. این ماهمه پدیدهیات است و مورد قبول تمام کمونیست ها ولی مسئله ای که رفقا مطرح می کنند چیز دیگری است. رفقا خواستار آنند که این وظیفه راه به برنامه سازمان در مرحله انقلاب دمکراتیک برد و آن را جز وظایف انقلاب دمکراتیک محسوب می نمایند و حال آن که این درک نادرست و بکجروی از آموزش لنین است. لنین هرگز چنین چیزی را مطرح نکرده است و همواره خرد کردن ماشین دولتی را جز وظایف انقلاب سوسیالیستی به شمار آورد. بی جهت نیست که در استاد حزب بلشویک تا قبل از مرحله سوسیالیستی آن اثری از این بند یافت نمی شود. از طرف دیگر لنین در آثار خود با صراحت هر چه تمام تر این وظیفه را مربوط به سوسیالیسم دانسته است. او در مقاله "دوران جدید و اشتباهات قدیم به صورت جدید" می گوید: "ولی در عین حال ما برای انقلاب سوسیالیستی پرولتری کارهای بسیار زیادی مافوق انقلاب پرولتاریائی انجام دادیم. استبروهای طبقه کارگر را در رشته استفاده طبقه از قدرت دولتی پیش از هر زمان گسترش دادیم. سه پت های دمکراسی خرده پرولتاریائی یعنی مجلس موسسان و "آزادی های" پرولتاریائی نظیر آزادی مطبوعات برای دروتمندان شریفتی وارد ساختیم که در مقیاس جهانی محسوب بودند. مصادولت پرولتاریائی به وجود آوردیم که..." (۲۳)

اودر چایی دیگر در مورد نقش دولت به مثابه ابزار برای پرولتاریا در مبارزه طبقاتی می گوید:
"اولا پرولتاریا نه فقط از طریق به کار انداختن ماشین قدیمی دولت بلکه به وسیله خرد کردن آن ماشین به ابزار هم طراز کردن آن با سطح زمین (علی رقم چغیغ های وحشت زده بی فرهنگان و تهدیدهای خرابکاران) و با ساختن یک ماشین دولتی نوین به چنین ابزاری دست می یابد... این ماشین جدید قدرت دولت، یعنی نوع جدید قدرت دولتی "قدرت شورایی" است" (۲۴)

لنین در جا جای دیگر ارتباط ایند ماشین دولتی با دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نشان داده است (مارکس و انگلس هم در زمان خود) که در این مورد هم بازبای احزاب کمونیست به میان کشیده شد که در این رابطه و تقابلی که چنین نظراتی را به احزاب کمونیست در آمریکای لاتین نسبت می دهند بهتر است از اسنادشان چند نمونه را ذکر نماییم.

حتی سازمان های چپیی که نظر اشتان چایه چایه عنوان نظرات کنفرانس ها و اناتر وسط رفقا نقل شده است نیز چنین بندی در اسناد خود ندارند. مثلا سازمان وحدت انقلابی گواتمالا بر شاه حکومت میهن پرست انقلابی دمکراتیک خلقی را در ۵ بند فرموله می کند: "در بند ۳ که مربوط به حاکمیت است نه تنها آسی از خرد کردن ماشین دولتی پرولتاریائی برده نمی شود بلکه تنها دست به دست شدن قدرت و تغییراتی کاملاً سطحی در دستگاه دولتی اشاره دارد. این بهائی به تمام کسانی که توسط "سرمایه" خود خواستار حل مشکلات فقر و... در گواتمالا هستند تضییع می دهد که جایشان در حاکمیت محفوظ است" (۲۵)

بهتر است در این مورد قدری بیشتر مکت کنیم تا ابهامات اجتماعی بر طرف گردد. انقلابات سوسیالیستی به عنوان انقلابی عمیقاً خلقی و طبقه دارد پرولتاریائی را سرنگون نموده با درهم شکستن ماشین دولتی پرولتاریائی راه را برای جامعه عاری از استثمار یکسانید. درهم شکستن ماشین دولتی حقه ای است که تنها به سرنگونی حاکمیت پرولتاریائی محدود نمی گردد و لنین معتقد بود که خرد نمودن این دستگاه عامل اتحاد خلقی محسوب می شود که در معرض فشار و ستم توسط این ماشین پرولتاریائی و نظریه "قراری گیری" در دوران کنونی که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و کمونیسم محتوای بنیادی آن را مشخص می سازد. چایه جهانی سوسیالیسم، تعمیق پاتن تضادهای سرمایه داری، برقراری همبستگی در توازن قوای بین المللی، تشدید تضاد خلقی ها با امپریالیسم و استثمار نوافریش نقش هر چه بیشتر پرولتاریا و ناتوانی هر چه بیشتر پرولتاریائی در انجام تحولات دمکراتیک عواملی است که به انقلابات دمکراتیک خصلتی می کشیده اند. این خصلت انقلاب به لحاظ شرکت وسیع توده ها که از طریق دستگاه دولتی تحت ستم قرار می گیرند منجر به تحریکات شدید مبارزه توده ها برای تغییراتی در دستگاه می گردد. این پدیده به همراه رشد و نفوذ سوسیالیسم جهانی تشدید شده و می شود. از این زاویه انقلابات دمکراتیک کنونی به مقیاس قابل توجهی قابل قیاس با انقلابات پرولتاریائی در گذشته نیست (در گذشته نادر بوده است) و همان طور که تجربه کوبا نشان داد اگر رهبری طبقه کارگر بر جنبش اعمال شود انقلابات دمکراتیک کنونی) توان خرد کردن تدریجی این دستگاه در دوره پرولتاریائی آن به سوسیالیسم را دارد. در برخی از انقلابات بهایی بخش نیز این پدیده به درجعات متفاوت (البته ناقص) وجود دارد. خلاصه این که انقلابات دمکراتیک کنونی به نسبت شرکت وسیع توده ها، اشکال مبارزاتی و نیروهای هم مون به درجعات گوناگون این ماشین را آماج قرار داده و حتی این توان در آن ها وجود دارد که اقدام به خرد کردن این ماشین باحد و حد و مفارقت نمایند.

از این مطالب به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که گویا حزب طبقه کارگر باید انهدام کامل ماشین دولتی بورژوازی را جزو وظایف انقلاب دمکراتیک بیاورد چرا که توان انجام این وظیفه را داشتن یک چیز است و جزو وظایف گذاشتن چیز دیگر مثلا چه کسی منکر است که توان فرارویی به سوسیالیسم در انقلاب دمکراتیک کثونی وجود دارد. ولی آیا می‌توان برقراری سوسیالیسم را جزو وظایف انقلاب دمکراتیک محسوب کرد؟ پتانسیل شکر فی در انقلابات دمکراتیک دوران کثونی نهفته است، توان فرارویی به سوسیالیسم، تسخیر حاکمیت توسط کمونیست‌ها در کشورهای عقب مانده، برخوردن ماشین دولتی بورژوازی، ... همه حکایت از این توان دارد. حالا که این توان در آن‌ها وجود دارد بهتر نیست از خیر این انقلاب گذشته و از روی آن چهید؟

یعنی همان چیزی که خواسته یا ناخواسته "انقلاب دمکراتیک خلق" توصیه می‌کند. مسئله دیگر در زمینه وظایف انقلاب دمکراتیک مسئله کنترل کارگری است سوسیالیسم به عنوان نظام برتر میلیون‌ها بار دمکراتی بیشتر (از دمکراتیک‌ترین کشورهای سرمایه داری) در اختیار کارگران و زحمتکشان قرار می‌دهد و این مربوط به تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی است. سیاست، فرهنگ، علم، ورزش و هر عرصه دیگر منجمله (و خصوصا) در عرصه اقتصاد و سوسیالیسم کارگران و زحمتکشان مزدورانی نیستند که برای گذران زندگی مجبور به فروشی نیروی کار خود گشته و کوچکترین نقشی در اداره اقتصاد کشور نداشته باشند. در سوسیالیسم کارگران و زحمتکشان، مدیران، ناظرین و سازماندگان اقتصاد کشورند و این امر در شکل کنترل کارگری تحقق می‌یابد. این است معنای واقعی مارکسیستی "کنترل کارگری". کنترل کارگری مجموعه تدابیر است که تصمیمات اتخاذ شده را مورد کنترل قرار داده و ایفای نقش قطعی در تحقق آن‌ها را برای کارگران و زحمتکشان میسر می‌سازد. به همین جهت است که فرهنگنامه سیاسی (کوچک) چاپ آلمان دمکراتیک آن را "جزیی از دمکراسی سوسیالیستی می‌داند" (۲۶) *

از همین روی است که شعار "زنده باد کنترل کارگری" برای اولین بار در دوره مبارزه برای تدارک انقلاب سوسیالیستی به عنوان اصلی‌ترین شعار اقتصادی حزب مطرح گردید و طرح آن توسط لنین نوشته می‌شود. لنین‌ها را رابطه کنترل کارگری با سوسیالیسم را نشان داده است.

در صورتی که امر سوسیالیسم در نتیجه برقراری کنترل کارگری ملی کردن بانک‌ها و غیره تأمین باشد ... (۲۷) و "حال که سطره پرولتاریا به وجود آمده و تأمین گردیده است کنه اصلاحات سوسیالیستی عبارت خواهد بود از حساب و کنترل" (۲۸) حال رفقا امری چنین بدیهی، یعنی وظیفه سوسیالیستی کنترل کارگری را جز وظایف انقلاب دمکراتیک محسوب می‌کنند.

البته انتقادات خرده و ریز دیگری در لایه‌های نوشته‌ها به طرح استراتژی و تاکتیک وارد شد که قابل بحث است. نظیر این که طرح سرمایه داری ایران را غالب و نه مسلط دانسته است. معلوم نیست که چه تفاوت‌های معینی این دو کلمه در فرهنگ مارکسیستی باید یک‌دیگر دارند. یعنی این که غالب و مسلط چه معانی داشته و یا در زبان‌های دلتی که فرهنگ مارکسیستی کهن و پیشرفته‌ای دارند - آلمانی و روسی - این واژه‌های عربی الاصل معادل کدام واژه‌ها می‌باشند؟ * چه تفاوت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد؟ اگر منظور این است که "غالب" به اندازه کافی گویا نیست. باید پرسید "مسلط" چقدر می‌تواند گویا باشد و به چه دلیل؟ مثلا آیا کلمه "مسلط" می‌تواند تفاوت‌های موجود بین سرمایه داری ایران با مثلا آلمان فدرال را توضیح دهد؟ یا باید گفت در آلمان فدرال سرمایه داری مثلا مافوق مسلط است؟ در جایی دیگر طرح به علت این که مرحله انقلاب را کماکان ملی دمکراتیک ارزیابی کرده مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

* لازم به تذکر است که در این فرهنگنامه به جای واژه "کنترل کارگری" از واژه "کنترل اجتماعی استفاده شده که برای جامعه آلمان دمکراتیک مناسب‌تر است ولی همانطور که در خود فرهنگنامه دیده می‌شود در واژه را معادل محسوب نموده است.

* در فرهنگ آلمانی این هر دو کلمه معادل Vorherrschend گرفته می‌شوند.

با طرح لزوم
 ست راه
 ان نیست
 رژیم صورت
 نگر باشد اما
 متمدن همان
 حاشه بلکه
 تنی مبارزه
 اه سازش با
 ورت مسلما
 خواهد شد
 ست هنوز
 ت انقلابی
 ی خلقی را
 رد و طبقه
 عقانان آن
 خود جلب
 یکی مشا و
 انقلابی
 ی با آن چه
 ورد این
 ارد تا به
 لته یعنی
 مطرح شد
 به بررسی
 با انحلال
 ح نظرات
 بم شکند نه
 پاریس به
 فاطر نشان

"این کماکان دوره ای معادل یک قرن را شامل می شود (از ایران نیمه فئودال و نیمه مستعمره تا ایران
 سرمایه داری شاهنشاهی سلطنتی و بعد ایران جمهوری اسلامی)" (۲۹)
 معلوم نیست انتقاد متوجه چیست ، چون کماکان نمی رود کسی مضامین یکسانی برای انقلاب ایران مثل در زمان
 مشروطیت با الان قابل باشد . از طرف دیگر عمر واژه "ملی دمکراتیک" به سه دهه هم نمی رسد و در دهه ۶۰ و در جریان
 کردهمایی احزاب کمونیست برای اولین بار وارد اسناد احزاب کمونیست گردید . ولی اگر منظور این است که چرا
 در عرض ۱۰۰ سال انقلاب کماکان دمکراتیک است که باید گفته شود ، کمونیست ها مرحله انقلاب را بر اساس سن و
 سال آن تعیین نمی کنند . مثلا کنفرانس مشترک احزاب کمونیست آمریکای لاتین در مونتویدئو سال ۱۹۲۴ ضمن
 تاکید بر خصلت دمکراتیک انقلاب و رابطه انقلاب ارضی مبارزه در راه رهایی ملی را نشان داد . از
 آن زمان تا امروز همچنان احزاب کمونیست این کشورها انقلاب ارضی مبارزه در راه رهایی ملی را نشان داد . از
 کنفرانس هاوانا (۱۹۷۵) نیز بر همین دمکراتیک بودن مرحله انقلاب در آمریکای لاتین تاکید نماید . کنفرانس
 لیما نیز چنانچه دیدیم اعجاز اسناد کنفرانس هاوانا را کماکان اعلام می کند . آیا از این می توان این نتیجه را
 گرفت که مضامین انقلاب ، ر آمریکای لاتین تغییر نکرده است ؟ و یا می توان احزاب برادر را سرزنش نمود ؟



انقلاب شمالی دمکراتیک یا انقلاب سوسیالیستی

با آن چه گذشت به جرات می توان گفت که انقلاب خلقی دمکراتیک "دمکراتیک خلقی" که مطرح شده است
 در واقع همان انقلاب سوسیالیستی است . برای حاکمیت برآمده از انقلاب شرط رهبری طبقه کارگر می گذارند و
 همان طور که گفته شد فقط انقلاب سوسیالیستی است که حاکمیتش مشروط به رهبری طبقه کارگر است . وظایف
 دمکراتیک هسته به اینکه چه طبقه ای آن ها را انجام دهد می تواند تغییر ماهیت یابد و طبیعی است که در ایران
 با وجود بخش نیرومند دولتی بخش سوسیالیستی چه در صنایع ، چه در کشاورزی و چه در معادن بوجود خواهد آمد .
 و فقاخره کردن ماشین دولتی بورژوازی را هم جز وظایف این انقلاب خود می گذارند و طبیعتا چیزی باید چنانچه این
 سازند که این در هر صورت چیزی شبه حاکمیت شوراها (حد اقل با این مضمون) خواهد بود .

کنترل کارگری هم که به عنوان چیزی از دمکراتیسم سوسیالیستی برقرار می کرده ، همه چیز واضح است و روشن ، تنها
 چیزی که به ظاهر روشن نیست این است واقعا چرا در ایران سرمایه داری مسئله این انقلاب سوسیالیستی نیست ؟
 تنها دلیلی که آورده اند این است که به گفته لنین "دیکتاتوری پرولتاریا اتحاد علیه سرمایه ، اتحاد به
 منظور سرنگون کردن کامل سرمایه ، سرکوبی کامل مقاومت از طرف بورژوازی و تلاش ها در راه تجدید حکومت از
 جانب آنان ، اتحاد برای ایجاد و استحکام سوسیالیسم به طور نهایی می باشد .

و از این جا نتیجه می گیرند که چون آن ها چنین وظایفی در دستور کار ندارند پس معتقد به انقلاب
 سوسیالیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) نیستند و این ها اتهامات است . حال به این تنها دلیل رفقان نظری بیاندازیم .
 ایجاد بخش سوسیالیستی اقتصاد با وجود بخش نیرومند دولتی (که در دست طبقه کارگر است) امریست طبیعی
 ، ثائیا نقطه عطف سرکوب مقاومت بورژوازی همانا انجام ماشین دولتی بورژوازی است و سرکوب تلاش های
 بورژوازی "در راه تجدید حکومت" خود نیز پیروسی را در بر می گیرد که با آن بین رفتن پایه های مادی برای
 احیای سرمایه داری کامل می گردد (البته امروزه به دلیل حضور نیرومند سوسیالیسم جهانی بازگشت ناپذیری
 انقلاب حتی قبل از محو این پایه های مادی امکان پذیر است) .

البته نمی خواهیم این نتیجه را بگیریم که "انقلاب دمکراتیک خلقی" مطرح شده ، استراتژی خود را "استحکام
 سوسیالیسم به طور نهایی" قرار داده است (که به هیچ وجه یک روز و یک ساله امکان پذیر نیست) بلکه این
 استراتژی می تواند "ایجاد" سوسیالیسم باشد و این هم از نقل و قول ذکر شده از لنین دیده می شود و هم با نظرات
 مطرح شده در بولتن های فوق الذکر جور می آید . ممکن است گفته شود که وظایف این انقلاب سوسیالیستی نیست
 البته روشن است که وظایف انقلاب در مجموع خود مضمون بورژوازی خواهد داشت ولی این مضمون به تنهایی
 تعیین کننده تمام جوانب انقلاب نیست ، چرا که تضاد بین این مضمون و حاکمیت سیاسی امری است ممکن و در
 بسیاری موارد طبیعی . این تضاد در تحلیل نهایی ناشی از اولویت سیاست بر اقتصاد است . مثالی بر اینم تا مسئله

روشن شود. تمام کمونیست ها و غیر کمونیست ها، تمام تاریخ بر این باور است که در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه انقلاب سوسیالیستی به وقوع پیوسته است ولی آیا این بدان معنی است که این انقلاب از نظر انجام وظایف هم سوسیالیستی بوده است. سیتوینا خیر (الهیته این به معنی نفی انجام وظایف سوسیالیستی نیست بلکه در مجموع مورد نظر است). لنین چنین می گوید: "مرحل عمده انقلاب ما را به خاطر بیاورید، مرحله نخست که به اصطلاح مرحله سیاسی است. فاصله زمانی بین ۲۵ اکتبر تا ۵ ژانویه یعنی تا انحلال مجلس موسان را برمی گیرد. ما طی تقریباً ده هفته برای نابودی واقعی و کامل بقایای فئودالیسم در روسیه صدر این کاری را انجام دادیم که... آیا انقلاب در آن هنگام پروژوایی بود؟ البته بود چون کاری که ما می بایست به پایان رسانیم عبارت بود از فرجام انقلاب پروژوا دمکراتیک" (۴۰)

همان طور که دیده می شود لنین انقلاب را به لحاظ وظایف در این دوره (حدوداً سه ماه بعد از اکتبر) پروژوایی ارزیابی می کند (در مجموع) ولی این شافی به وقوع پیوستن انقلاب سوسیالیستی در اکتبر نیست که یک سری وظایف دمکراتیک و در کنارش وظایف سوسیالیستی را به انجام رسانده و سپس وظایف سوسیالیستی را برجسته نمود. در بخش کشاورزی عمدتاً این مبارزه در او اواخر سال های بیست به نقطه عطف خود رسید. همان چیزی که در مورد انقلاب خلقی دمکراتیک نیز کاملاً می تواند صادق باشد منتهی شاید این دوره سه ماهه در ایران ۶ ماه یا یک سال و دو سال طول بکشد که در اصل موضوع تغییری نمی دهد.

همان طور که گفته شد، تلاش در جهت انتخاب واژه ای مناسب که بیانگر هر چه واضح تر خصوصیات اصلی انقلاب ایران در این مرحله باشد امری است ضروری و مفید. اما هرگونه صدور احکامی از این دست که گویا هر کس از واژه ای غیر از ملی-دمکراتیک صحبت کند، گویا فقط انقلاب سوسیالیستی می خواهد و یا انقلاب فقط دمکراتیک خلقی و هر کس غیر از آن بگوید فرامیست و غیر بالنده است، برخوردی دکماتیستی و جامد با مقولات و مفاهیم زنده مارکسیستی بوده و به صف بندی های غیر واقعی و تصنعی خواهد انجامید. بحث اصلی باید بر سر مضمون این انقلاب باشد. زمانی که این مضمون روشن شد و یا روی آن توافق به عمل آمد، آن گاه می توان به آسانی واژه ای مناسب که بیانگر این مضمون باشد انتخاب نمود.

فرستید

پایوبس ها

- ۱- بیوری و اسلیف - چرا بلشویک ها پیروز شدند - انتشارات ثبوتی ص ۲ - آلمانی
- ۲- لنین، نقل شده از کتاب "استراتژی اتحادهای طبقاتی - انتشارات سازمان
- ۳- بولتن ۲ مقاله "نگاهی به مبانی استراتژی انقلاب دمکراتیک" ص ۷۸
- ۴- لنین در مقابل با تروتسکیسم - از گنجینه های اندیشه ۵۰۲ - از انتشارات حزب توده ایران سال ۱۳۵۵ ص ۲۷
- ۵- منتخب آثار لنین - یک جلدی فارسی ص ۴۵۳
- ۶- بولتن ۲ مقاله "نگاهی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلقی" ص ۹۸
- ۷- بولتن ۲ مقاله "نگاهی به مبانی استراتژی و انقلاب دمکراتیک" ص ۷۲
- ۸- بولتن ۲ مقاله "نگاهی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلقی" ص ۹۵

- ۹- مسایل صلح و سوسیالیسم، مه سال ۱۹۸۷، ص ۶۲۳- آلمانی
- ۱۰- کتاب آمریکای لاتین- چاپ جمهوری دمکراتیک آلمان- آلمانی Berlin 1985 Dietzverlag
- نوشته و گردآوری شده
توسط جمعی از محققین ج. د. (در توضیحات بعدی تنها آمریکای لاتین ذکر می گردد) ص ۴۰۰ تا ۲۹۶
- ۱۱- همانجا ص ۴۱۱ تا ۴۰۷- آلمانی
- ۱۲- همانجا ص ۲۰۴ - آلمانی
- ۱۳- همانجا ص ۳۹۷ - آلمانی
- ۱۴- همانجا ص ۳۱۴ - آلمانی
- ۱۵- مسایل صلح و سوسیالیسم فوریه ۱۹۸۶ ص ۱۷۳- آلمانی
- ۱۶- آمریکای لاتین ص ۲۹۱- آلمانی
- ۱۷- همانجا ص ۳۱۲- آلمانی
- ۱۸- مسایل صلح و سوسیالیسم سپتامبر ۱۹۸۶ ص ۱۲۰- آلمانی
- ۱۹- همانجا ژوئیه ۱۹۸۶ ص ۲۰۶- آلمانی
- ۲۰- همانجا مارس ۱۹۸۲ ص ۲۷۷- آلمانی
- ۲۱- همانجا ژانویه ۱۹۸۲ ص ۱۷۱- آلمانی
- ۲۲- مسایل صلح و سوسیالیسم اکتوبر ۸۴ ص ۱۰۵- آلمانی
- ۲۳- کتاب "آمریکای لاتین" ص ۱۱۸- آلمانی
- ۲۴- مسایل صلح و سوسیالیسم ژوئیه ۸۷ ص ۹۲- آلمانی
- ۲۵- همانجا سپتامبر ۸۵ ص ۱۱۷- آلمانی
- ۲۶- همانجا سپتامبر ۸۶ ص ۱۱۹- آلمانی
- ۲۷- مسایل بین الملل ۶/۶۴ ص ۴۱
- ۲۸- همانجا ۵/۶۲ ص ۶۱
- ۲۹- همانجا ۵/۶۴ ص ۳۹
- ۳۰- ترجمه فارسی از بولتن اطلاعاتی مسایل صلح و سوسیالیسم
- ۳۱- بولتن ۲ مقاله "نگاهی به مباحث استراتژی در انقلاب دمکراتیک ص ۸۱
- ۳۲- همانجا مقاله "نگاهی درباره استراتژی استقرار ج. د. خ: ص ۹۴
- ۳۳- لنین، منتخب آثار یک جلدی- فارسی ص ۸۱۸
- ۳۴- لنین- مقاله انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتوری پرولتاریا ص ۲۱- انتشارات سازمان مردمان ۵۸
- ۳۵- کتاب "آمریکای لاتین" ص ۱۷ تا ۴۱۲- آلمانی
- ۳۶- فرهنگنامه سیاسی- چاپ جمهوری دمکراتیک آلمان ص ۵۶۷- آلمانی
- ۳۷- منتخب آثار یک جلدی فارسی ص ۵۷۰
- ۳۸- همانجا ص ۵۷۷
- ۳۹- بولتن ۲ مقاله "نگاهی درباره استراتژی استقرار ج. د. خ: ص ۸۹
- ۴۰- لنین، منتخب آثار یک جلدی- فارسی ص ۸۱۷-۸

تخریف

به ویژه

هست که

ن دستگاه

آید و نه

بستی-آن

ن نکته که

ولی این

مت، اگر

ابن طبقه

و ایجاد

دستگاه

س-اس

تسکیتی

مشاهده

ن را فقط

نهایی و

در این

در باره

رژوایی

به این

تقریر

کمیتی

لیفاتی

نشین هم

د. جنگ

می ممکن

مستگانی

و لزوما

ن اعلام

"حاکمیت انقلابی خلق" استمرار انحرافات گذشته

نگاشتی در رابطه با مسایل دولت و انقلاب

۱ - سخنی درباره اهمیت مبارزه درون حزبی فعلی، جنبش انقلابی در میهن ما لحظات سخت و دشواری را می گذراند. توده های مردم که در مصیبت جنگ، اختناق، فقر کمر خورده اند، به دنبال نیروی نجات بخش، به دنبال پیشاهنگ انقلابی می گردند. سازمان - بهر زکترین سازمان چپ ایران، اما درگیر مبارزه درونی، قادر نیست که جای واقعی و شایسته خود را در پیشاپیش مبارزات توده ای اشغال کند. چگونه می توان در جنبش خلقی به طرز موثرتر حضور یافت؟ این همه مشاجرات، آن هم درست در زمانی که توده ها بیشترین نیاز را به پیش آهنگ انقلابی خویش دارند برای چیست؟ و آیا بهتر نیست که به مبارزه در داخل، به جنبش انقلابی بپردازیم؟ ...

به راستی ضرورت این مبارزات درونی و این همه صرف نیرو برای چیست؟ شاید این سخنان لنین در کرامرگ مشاجرات میان سوسیال دمکرات های روسیه، بتواند تا حدودی به قضاوت صحیح در مورد وضعیت فعلی به ما کمک کند. لنین به هنگام کنگره دوم حزب و مبارزات شدید با منشویک ها نوشت و

"در این مورد نمی توانم از بیاد آوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره با یکی از نمایندگان "مرکز" خودداری کنم. او بمن شکایت میکرد که، "در کنگره ما چه وضع دشواری حکم فرماست! این مبارزه دهشتناک. این تبلیغات ضد یکدیگر، این جریبوت های خشن و این روش غیر رفیقانه! ... "در پاسخ وی گفتم، "کنگره ما - جقدر عالی است! مبارزه آشکار و آزاد است. عقاید بهمان شده است. خرده اختلافها نمایان گردیده است. گروهها معین شده اند. رای ها داده شده است. تصمیم ها اتخاذ شده است. به پیش از این همان چیزی است که من می پسندم. این زندگی است. این نه آن لغاتی بی پایان و خسته کننده و روشنگرانه که علت تمام شدنش نه حل شدن مسئله، بلکه خسته شده افراد از گفتن است... رفیق از "مرکز" با چشمان حیرت زده بمن تکریست و با تعجب شانه ها بالا انداخت. ما با زبانهای مختلف با هم حرف میزدیم." (۱)

به پیش! هدف ما تبدیل شدن به رهبر واقعی جنبش توده ای است و تمامی امکانات انقلابی ما نیز باید در خدمت همین هدف قرار گیرد. اما جنبش انقلابی یک پراتیک کوروی هدف نیست. جنبش انقلابی را نمی توان و نباید از تئوری انقلابی جدا کرد و در برابر آن قرارداد. لنین می گوید و

"بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز ممکن نیست. در این هنگام که دلبستگی به اشکال بسیار محدود فعالیت عملی با تبلیغ مد شده و رایج اپورتونیسم هم آغوش است، هر اندازه روی این اندیشه پافشاری شود، کم است" (۲)

آری هر اندازه روی این اندیشه پافشاری شود، کم است! سازمان ما باید این اندیشه اساسی لنینی را امروز پیش از هر زمانی راغمنای عمل و حرکت خود سازد. برای سازمان پراتیسین ما سازمانی که همواره در آن تئوری در برابر پراتیک قربانی شده، این سخنان لنین، اهمیتی دوچندان دارد. ما خود دیده ایم که بهترین فداکاری و کار در شرایط فقدان برنامه انقلابی چگونه برخلاف اهداف و آرمان ما، آب به آسیاب خمینی ریخت و چگونه نیرومندترین سازمان چپ انقلابی در خدمت "شکوفایی" ارتجاع قرار گرفت. هرگونه کم اهمیت دادن به تئوری، در عمل یعنی ستایش از جنبش خود انگیزه، ستایش از حرکت کوروی هدف، خود جلوه ای از اپورتونیسم، جلوه ای از انحرافات گذشته است.

وحدت تئوری و پراتیک. این است سلاح ما در کرامرگ مبارزه. نه تئوری بدون پراتیک، بدون تشکیلات و بدون عمل انقلابی و نه تشکیلات بدون تئوری انقلابی، هیچکدام نخواهد توانست طبقه کارگر ایران را در مبارزه بر ضد مذهب ترین هیولای تاریخ معاصر، پیروزمندانه به سر منزل مقصود برساند. تنها در کوره مبارزات درون حزبی است که می توان و باید بر انحرافات غلبه کرد، به تئوری انقلابی مجهز گردید و به پیشاهنگ واقعی کارگران و زحمتکشان تبدیل شد و همین امروز، درست در زمانی که توده ها پیش از هر وقت به پیشاهنگ انقلابی نیاز دارند، اهمیت این مبارزه درون حزبی، برای آن که بتوان به پیشاهنگ واقعی بدل شد نیز بیشتر است. زیرا،

"نقش مبارزه پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو را رهمنوشش باشد می تواند ایفا کند" (۳)

ما از درون این مبارزه، چنین حزبی را خواهیم ساخت.

۳- انتقاد از گذشته به شیوه گذشته

بازنگری و انتقاد شجاعانه از تفکری که سازمان ما را در اوج اقتدار و در مهم‌ترین نبردهای طبقاتی برخاسته از یک انقلاب بزرگ به فاجعه و کربش در برابر بورژوازی آن‌ها در عقب‌مانده‌ترین توشش - و چپ‌سایبی در برابر مذهب - آن‌ها در شکن ولایت فقیهش - کشانید، همچنان ضرورت مهم سازمان ما و شرط دستیابی به تئوری انقلابی و مهیا کردن پتانسیل عظیم سازمان است.

چنین بازنگری و انتقادی یک پیرو عینی را در سازمان ما طی کرده است. از همان فردای آشکار شدن شکست، جوهرانه‌های انتقاد به خط‌مشی گذشته شکست، گوهر انقلابی و ارزشمندی که مشخصه بارز یک دهه نیکار چانه‌هازانه قداشایان خلقی بود، نمی‌توانست با طرز تفکر و خط‌مشی که جز تسلیم و سرفرواد آوردن چیز دیگری نمی‌شناخت، به سازش بنشیند، ضربات که نه یورش "عده‌شکنانه" و "ناچوانمردانه" بلکه قانون مبارزه طبقاتی و قبل از هر چیز نشانه آشکار شدن خط‌مشی گذشته و فرو ریختن آن کاخ خیالی بود که ما در ذهن خویش و در ستیز با واقعیت برپا ساخته بودیم، عاملی شد که وجدان انقلابی فروخته در سازمان بیدار شود. یک رشته عوامل داخلی و جهانی مساعد و ظرفیت‌های درونی سازمان برای تصحیح انحرافات، دستمایه اولیه برای آغاز این پیرویه بود.

پلنوم فروردین ۶۵ با مرود اعلام کردن سیاست "اتحاد، انتقاد" با جریان ارتجاعی خمینی، خط‌مشی گذشته سازمان را اپورتونیستی و "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" ارزیابی کرد و از این نظر نقش شایسته‌ای در تثبیت دیدگاه‌های نو و احیای خصلت انقلابی سازمان ایفا کرد. اما پلنوم به دلایل کوتاه‌گون نتوانست ریشه‌ها و علل خطاها را تعیین کند و از این رو بحث برای شناخت دقیق علل ذهنی و عینی انحرافات همچنان اهمیت حیاتی خود را حفظ کرد. ضرورت بازنگری مجدد در مورد مقوله راه رشد غیر سرمایه‌داری و انطباق یا عدم انطباق آن بر جامعه ایران، رابطه انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی، برخورد مارکسیستی به مسئله دولت، رابطه مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه طبقاتی، جایگاه دمکراسی در مبارزه طبقاتی و پرولتاریا، رابطه مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی با مبارزه در راه اصلاحات اجتماعی - اقتصادی و یادداشت‌کنیک رابطه انقلاب و رفرف، مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک، سیاست اتحادهای طبقاتی و ائتلاف‌های سیاسی، برخورد مارکسیستی به مسئله مذهب، مسائل مربوط به وحدت جنبش کمونیستی و ده‌ها مسئله دیگر امروز در برابر ما قرار دارد. لزوم این بازنگری حیاتی است. حیاتی است زیرا بدون پاسخ عملی و انقلابی به آن، کشور در راه آینده، تدوین استراتژی و تاکتیک انقلابی و هدایت طبقه کارگر و توده‌های مردم به سوی پیروزی ناممکن و محال خواهد بود.

متأسفانه در سازمان ما تفکری وجود دارد که به دفاع از انحرافات خط‌مشی گذشته پرداخته است. این تفکر از همان ابتدا در برابر انتقاد از آن خط‌مشی به ایستادگی پرداخت و هر چه جریان انتقادی عقب و سرعت بیشتری یافت، این مقاومت نیز آشکارتر گردید. مدافعین پیش گذشته، نه تنها نتوانستند و نخواهند خود را با روند عینی و انقلابی نو همراه سازند، بلکه عملاً به کند کردن آن دست زدند. پیش‌گه‌می‌کوشد ضمن طرح انتقادهای سطحی و ناپایگیر، بنیان‌های خط‌مشی گذشته را حفظ کند. مقاله "درباره استراتژی تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک ایران" که در رپولتن شماره ۲ منتشر شد، نمونه‌ای از این ناپی‌گیری و سطحی‌نگری است هر چند هدف مقاله مذکور اساساً افشای "ایده‌های ترس‌گویی" مدافعین پیش‌گه‌می‌کوشد در سازمان است، اما در عین حال به خط‌مشی گذشته نیز پرداخته است. مقاله از "بحث تفصیلی" در این مورد احتراز کرده. اما "احکام اصلی" و به عبارت دیگر رؤس انتقادات به خط‌مشی گذشته را طرح نموده است. مکت روی این انتقادات از آنجا که بیانگر چگونگی تک‌ش تفکری در سازمان نسبت به گذشته است، برای ارزیابی واقعی از این تفکر ضروری است.

مقاله، خود در مورد اهمیت ریشه‌یابی خطاهای گذشته می‌گوید.

"از آنجا که ما در یک دوره معین بر مبنای چنین درکی حرکت کرده ایم و این ایده‌ها (منظور انحرافات گذشته است) را آموزش داده ایم، نمی‌توان تصحیح ایده‌ها را بدون مبارزه جدی با ایده‌های گذشته و آموزش همه‌جانبه جمع‌بندی‌های نوین پیش برد. خطاهای نظری ما در گذشته تنها مربوط به گذشته و یک شرایط تاریخی معین نیست همه آن عوامل امروز و فردا نیز حضور دارند. پرخورد روشن و جدی با این ایده‌ها و آموزش آن‌ها ضروری است" (ص ۲ مقاله تاکید از من)

سخنی است صد در صد درست. شاید در سازمان هیچ‌کس نفاها نیز با این سخن مخالف نباشد. اما واقعیت چیست؟ تفکر کهنه تا امروز به کدام تلاش در جهت "مبارزه نظری جدی" یا "خطاهای نظری ما در گذشته" دست زده است؟ آیا جز این بوده که مدافعین آن تفکر، هر تلاشی در این زمینه را با انواع اتهامات مورد تخطئه قرار داده‌اند. چرا در شرایطی که همه عوامل انحرافات گذشته "امروز و فردا نیز حضور دارند" علم ترنسکسیم برداشته ایم و به دنبال شیخ خیالی می‌گردیم؟ تاریخچه چند ساله مبارزات ایدئولوژیک درونی، گواه آشکار و روشنی است که مدافعین تفکر گذشته به چنین ضرورتی معتقد نیستند و همین امر کارریشه‌یابی خطاهای گذشته را دوچندان مشکل کرده است.

الف - کدام بیماری؟ مقاله "در باره استراتژی تاکتیک..." خطاهای ما در گذشته را چنین جمع‌بندی می‌کند:

"در طرح برنامه سازمان در سال ۶۱، ما هدف مقدم خود را ارتقا انقلاب تاملح ستگیری سوسیالیستی از طریق تقویت جناح به زعم ما رادیکال موجود در درون رژیم و پیشبرد تاکتیک "که بر که" قرار دادیم... ما پیشروی چنین روندی را در شرایطی که آزادی‌های سیاسی محدود و حتی سرکوب می‌شد ممکن می‌دیدیم. در تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نبود "که بر که" در درون حاکمیت موکل می‌شد و چگونگی نیل به آن و برقراری حاکمیت پرولتاریا مبهم و به آینده‌ای تاروشن محول می‌گردید. ما علاوه بر تحلیل نادرست از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای متشکله آن، تصویری کردیم تضعیف مواضع اقتصادی، اجتماعی و بورژوازی در سطح جامعه مستقیماً نیروهای رادیکال را در حکومت تقویت می‌کند و قطعاً راه را در آینده برای قدرت‌گیری ما خواهد گشود" (ص ۱ مقاله)

آن چه شرح داده، تنها بخشی از فهرست خطاها و در واقع تحریفات مادرمارکسیسم - لنینیزم است. اما از همین مقدار هم پیداست که این انحرافات در اساس به غرض استراتژی ما مربوط می‌شود و در واقع این استراتژی، استراتژیی انحرافی بوده است. مقاله بعد از طرح این انتقادات به جای معرفی خصلت و مضمون واقعی آن نتیجه‌گیری می‌کند که:

"تجربه انقلاب ایران و تجربیات مشابه در دیگر کشورهایی پایه‌ی بودن ایده‌های فوق را ثابت کرده (تاکید از من)

کاربرد این گونه واژه‌ها از طرف رفقا در برخورد با خطمشی گذشته و فقط در برخورد با خطمشی گذشته یک نوع معین انحراف بسیار رایج و گسترده است. در همین مقاله هنگام ارزیابی از خطمشی حزب توده ایران گفته می‌شود:

"نظر حزب توده ایران در مقاله اخیرش در پاسخ به مقاله سازمان که حمایت‌های خود از حکومت را تاکتیکی و در راستای استراتژی حزب در جهت کسب قدرت تصویر می‌کند، واقعی نیست" (ص ۲ تاکید از من)

رفقا که در برخورد با پیش‌نود سازمان توپخانه‌ای از اصطلاحات مارکس‌ها و اتهامات کوناگون از سوسیال دموکرات تا ترنسکسیم را به کار گرفته‌اند و همچنان با بی مسئولیتی به کار می‌گیرند، در مواجه با گذشته و انحرافات آن ناگهان دچار "کمبود" اصطلاحات شناخته شده مارکسیستی می‌شوند! مقاله فوق الذکر ظاهر ۳۱ انحراف رایج به استراتژی را مورد نقد قرار داده است. انحراف "ب" یعنی "دیدگاه‌هایی که هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا می‌دانند" به نام "ترنسکسیم" و انحراف "ج" و واژه‌هایی چون عقب‌مانده "پسگانه" و دارای "انجماد فکری" معرفی شده است. انحراف نوع "ج" یعنی "ایده‌هایی که با حفظ عبارت‌پردازی‌های چپ هدف مقدم خود را برقراری نوعی از حاکمیت بورژوازی قرار می‌دهند" به نام انحراف راست و ضد کمونیسم مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، اما دیدگاه "الف" یعنی همان دیدگاهی که "رابطه میان افزایش نقش هدایت‌کننده و تحکیم و تقویت موقعیت کمونیست‌ها با پیشروی انقلاب دموکراتیک را قطع می‌کند"، یعنی

همان دیدگاه فاجعه‌بار گذشته، همان دیدگاهی که سازمان را به کرنش در برابر ارتجاع کشاند تنها با واژه‌هایی همچون "بی‌پایه" و "غیر واقعی" مورد انتقاد قرار می‌گیرند!

زمانی لنین، هنگام پاسخ به "مهملات، توهین‌های شخصی و خشت‌های خیالی، رازچویی و امانت‌ها و لکه‌زدن‌های ناشی از رنج و تعب" مارتف یکی از سران جریان منشیکی نوشت: "اگر یک حزب سیاسی شهادت این را نداشته باشد که بیماری خود را به نام واقعی آن بنامد و پیرحمانه در پی تشخیص آن برآید و وسایل معالجه آن را جستجو کند در خور احترام نخواهد بود" (تاکید از من) (۴)

با کاربرد واژه‌های غیر علمی، بی‌محتوا، بدون بار مارکسیستی و طبقاتی، صد البته خصمیت واقعی و طبقاتی انحراف برده‌پوشی می‌شود. چنین برخوردی به "برخورد روشن و جدی" که مقاله بدان وعده می‌دهد، قریب‌تر ندارد و راه‌گشاه سو' استفاده و تقلب را باز می‌گذارد و نمونه از این دست فراوان است. بلنوم فروردین ۶۵ واژه "انحراف به راست" را به جای اپورتونیزم بکار گرفت و بعداً کسانی مدعی شدند که منظور چیز دیگری بوده و اپورتونیزم و انحراف به راست ۲ چیز هستند! با چنین روش‌های کهنه و زنگار گرفته‌ای نمی‌توان طبقه و توده را آموزش داد. باید خطاها را همانگونه که هست "بنام واقعی آن" نامید. "پیرحمانه در پی تشخیص آن" برآمد تا بتوان "وسایل معالجه" آنرا جستجو کرد. * این است علامت یک حزب جدی و لنینی.

"روش حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهمترین و صحیح‌ترین معیارهای جدی بودن حزب و اجرای عملی وظایف آن نسبت به طبقه خویش و توده‌های زحمتکش است. اعترافات آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی که موجب این اشتباه شده است، بحث و مذاکره دقیق در اطراف وسایل رفع اشتباه، این است علامت یک حزب جدی، این است اجرای وظایفی که وی برعهده دارد، این است تربیت و تعلیم طبقه و سپس توده‌ها" (۵)

آری، آن کسی که حاضر نیست بیماری خود را به نام واقعی آن بنامد، آشکارا به اشتباه اعتراف کند و ضمن بحث و مذاکره دقیق به رفع اشتباه بپردازد، نه در خور احترام خواهد بود و نه یک حزب سیاسی جدی، متأسفانه مقاله "در باره استراتژی و تاکتیک..." - به عنوان نمونه ای از تفکر گذشته - با کاربرد واژه‌های غیر علمی، نادقیق و غیر مارکسیستی و با لاپوشانی منشا انحرافات، بر اپورتونیزم راست کلاشته سرپوش نهاده و نشان داده است که انتظار یک برخورد جدی مارکسیستی نسبت به کلاشته را از آن داشتن، انتظار تعلیم و تربیت طبقه و سپس توده‌ها را از آن داشتن، انتظار بهبودی‌های است. این خود نشانه‌ای است که مقاله هنوز از "آن بیماری" رهایی نیافته و حاضر نیست و نمی‌تواند آن را همان گونه که هست به طبقه و توده‌ها نشان دهد.

ب- سکوت در برابر راه رشد غیر سرمایه‌داری.

مقاله در برخورد به انحرافات کلاشته نیز همین ثابتهایی را به نمایش می‌گذارد و ضمن انتقاد از "درک نادرست (؟) ما از سمت گیری سوسیالیستی" می‌گوید: "ما چگونگی فراوویی و سرشوش انقلاب را مهمم کلاشتیم" در این‌جا ظاهرآ به یکی از بنیان‌های انحرافات پیشین پرداخته شده است. اما به جای درک انحرافی پیشین، نظریه انحرافی دیگری جایگزین شده است. این حکم که "ما چگونگی فراوویی و سرشوش انقلاب را مهمم کلاشتیم" یک حکم نادرست است. اساس استراتژی ما بر پایه "راه رشد غیر سرمایه‌داری" قرار داشت و مسئله مرکزی در این استراتژی عبارت بود از "شکوفاساختن" رژیم جمهوری اسلامی. برپایه این درک ما معتقد بودیم که در اثر پیشرفت

* تاکید بر این رهنمودهای لنین به ویژه زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که می‌بینیم چه تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا ماهیت اپورتونیزمی خطامشی کلاشته متکون همانند و در این راه "تئوری‌هایی" صادر می‌شود که ربطی به زندگی واقعی ندارد. گروهی اپورتونیزم را به چنان قلعه نفوذناپذیری تبدیل می‌کنند که تنها به درد خواب کردن طبقه کارگر می‌خورد و گروهی دیگر از "انترناسیونال" آب زمزمی می‌سازند، که بیک بار غوطه‌خوردن در آن برای روئین‌تن ساختن ابدی هر حزب و گروهی کافی است و این نیز تنها به درد خواب کردن طبقه کارگر و کاستن از حاکمیت آن در مقابله با اپورتونیزم می‌خورد.

انقلاب و نبرد "که هر که" دموکرات‌های انقلابی - "خط امام" - حاکمیت را تماماً به انحصار خود در خواهند آورد و پیشروی انقلاب را تضمین خواهند نمود. در گام بعدی عناصر پیشرو "خط امام" اتحاد با ما و حزب توده ایران را خواهند پذیرفت، به سطح یک نیروی مارکسیست - لنینیست فرا خواهند زوید و از این طریق گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی تأمین خواهد شد. این اساس نقشه استراتژیکی بود که سازمان در راه آن مبارزه می‌کرد و آن را در اسناد سازمانی از جمله در مقاله "جنبش‌های رهایی‌بخش دوران معاصر و مسئله انتخاب راه رشد" تئوریزه کرد. در این جزوه، نفی آشکار لزوم رهبری طبقه کارگر اعلام شد،

"اگر در عصر امپریالیسم دور زدن مرحله سرمایه‌داری و در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری در کرو هم‌مونی طبقه کارگر در آن کشور بود، در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوی سوسیالیسم که "اوضاع و احوال تاریخی به نحو بنیادی تغییر یافت" و پرولتاریا در مرکز تحولات جهانی قرار گرفت. در شرط هم‌مونی برای در پیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری نیز دگرگونی حاصل شد و هر چه اهم اصلی دوران یعنی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی تناورتر و نافذتر شد، این دگرگونی دافعه بیشتری یافت... فقدان هم‌مونی طبقه پیشرو در درون کشورهای مزبور با استقرار هم‌مونی همان طبقات در کشورهای نزدیک و همسایه چیران شد." (تاکید از من) (۶)

کار به جایی رسید که اصل رهبری طبقه کارگر به تسخر گرفته شد و به طغیان نوشته شد "مرغ یک یادارد. طبقه کارگر و فقط طبقه کارگر میتواند بطرف سوسیالیسم برود." (۷) و بر این پایه نتیجه گرفته شد "توسعه و تحکیم جهانی این هم‌مونی (منظور هم‌مونی پرولتاریا) به قشرهای وسیع دهقانان و زحمتکشان میدان داده است تا... وظایف دموکراتیک انقلاب را در سیر جد سازی از سیستم سرمایه‌داری جهانی طی کنند." (۸)

با استفاده از این مقدمات این نتیجه گیری غیر لنینی حاصل آمد:

"در اسناد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، نه در آثار پوماناریف و نه هیچیک از تئوریسین‌های رسمی و معتبر جنبش انقلاب جهانی" انجم وظایف مرحله دموکراتیک انقلاب‌های ضد امپریالیستی در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم "منحصر به طبقه کارگر دانسته نشده است." (۹) ما در همان جزوه "سرنوشت محتوم" دموکرات‌های انقلابی را نیز پذیرش مارکسیسم - لنینیسم اعلام کردیم

بدین ترتیب در استراتژی ما چیز مبهمی وجود نداشت، انقلاب دموکراتیک تحت رهبری دموکرات‌های انقلابی پیش می‌رود و به پیروزی می‌رسد و همراه با این روند دموکرات‌های انقلابی نیز به مارکسیسم - لنینیسم ارتقا می‌یابند و در اتحاد با کمونیست‌ها که "پیدریغ" از آن‌ها حمایت کرده‌اند، انقلاب دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فرامی‌روبانند. ماجکونگی فرارویی و سرنوشت انقلاب را مبهم "نگذاشتیم بلکه بر اساس یک استراتژی مشهود و شناخته شده یعنی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" آن را تماماً به دموکرات‌های "خط امامی" واگذار کردیم - آن‌چه که واقعا مبهم مانده است، استراتژی جدید، چگونگی فرارویی "حاکمیت انقلابی خلق" به "حاکمیت پرولتاریا" و وظایف کمونیست‌ها و استراتژی آن‌ها پس از برقراری "حاکمیت انقلابی خلق" و به طور کلی تمام دوره از استقرار این حاکمیت تا انقلاب سوسیالیستی است. نخستین گام در بازنگری مجدد به خط‌مشی گذاشته، بازنگری دوباره به مقوله راه رشد غیر سرمایه‌داری است. اما متأسفانه در سراسر مقاله "درباره استراتژی، تاکتیک... در" این مورد چیزی به چشم نمی‌خورد، مقاله خواسته با به کارگیری واژه نامفهوم "درک نادرست" گریبان خود را از این مسئله اساسی خلاص کند و نمی‌گوید که آیا چنین تئورویی برای جامعه ما درست است یا نه، نمی‌گوید راه آینده را نیز باید با همین تئوری پیمود یا نه... بدون پاسخ دادن به این مسئله اساسی، بدون انتقاد از درک غیر لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری و بدون اعلام موضع آشکار در مورد به‌لاموضوع بودن این مقوله در جامعه سرمایه‌داری ایران، نقد گذشتگی بی‌ارزش و تعیین راه آینده انحرافی خواهد بود. متأسفانه مقاله مورد بحث از پاسخ سریخ به این مساله اساسی نظره رفته است.

ج- سازمان اتحاد و انتقاد؟

مقاله نه تنها اساس استراتژی ما را که برپایه یک رشته انحرافات نظری قرار داشت، مورد انتقاد قرار ندهد،

د آورد و
ایران را
انقلاب
مبارزه
راه رشد
ن در کرو
اربخیه به
رفتن راه
نناورتر و
مربور با
... طبقه
و تحکیم
ت تا...
ی رسمی و
گذار از
محتوم
ات‌های
لنینیسم
ک را به
سازیک
و اگذار
حاکمیت
یام دوره
انزکری
... در
غود را از
پنده را
نیفی راه
ایران
بین مساله
نداده

بلکه سیاست "اتحاد-انتقاد" با جریان ارتجاعی خمینی را نیز مورد تأیید قرار داده و در انتقاد به حزب توده ایران می‌گوید:

"نظر حزب توده ایران در مقاله اخیرش در پاسخ به مقاله سازمان که حمایت‌های خود از حکومت را تاکتیکی و در راستای استراتژی حزب در جهت کسب قدرت تصویر می‌کند واقعی نیست. در صورت و چرچ چنان سیاستی در چهارچوب تحلیل خود حزب نیز در عین آن که استفاده از تاکتیک‌ها و مانورهای مناسب با توجه به پایگاه وسیع توده‌ای حاکمیت مجاز بود، نمی‌بایست تماماً بر نزدیکی و حتی یگانگی و همگونی اغلب شعارها و تاکتیک‌ها و بالاخص آماج‌های مائوئیستی که می‌بایست آن را به زیر کشیم تأکید می‌شد" (ص ۲- تاکتیک از من)
به عبارت صریح و روشن سیاست "اتحاد-انتقاد" با رژیم خمینی صحیح و اصولی بوده است، اما نمی‌بایست تماماً بر نزدیکی و یگانگی تأکید می‌شد! یکی از اساسی‌ترین انحرافات خط مشی فاجعه‌بار گذشته مجدد امور تأکید و دفاع قرار گرفته است اما به شکلی فاجعه‌بارتر و ناپوشودنی‌تر. ما وقتی به سیاست "اتحاد-انتقاد" با رژیم پرداختیم که آن رژیم را رژیمی خرده‌بورژوازی، مترقی، ملی، مردمی، ضد امپریالیست... می‌شناختیم. خطایم را جریان دموکرات انقلابی می‌شناختیم که قادر است وظایف دموکراتیک انقلاب را به انجام برساند و جامعه را "به سوی سوسیالیسم" ببرد. ماحتی در سال ۶۱ اعلام کردیم که این رژیم راه رشد غیر سرمایه‌داری را انتخاب کرده است و اکنون باید آن را قطعیت بخشید و در برنامه خود شوشتم؛

این وضعیت نشان می‌دهد که هنوز انتخاب راه رشد غیر سرمایه‌داری، به مثابه راه تکامل اجتماعی و تعمیق خصلت مردمی انقلاب و طرد راه سرمایه‌داری در حاکمیت جمهوری اسلامی قطعیت نیافته است و خط انحراف و بازگشت از جهت گیری ضد امپریالیستی و مردمی همچنان جدی است. "تاکتیک از من" (۱۰)
بر پایه چنین ارزیابی از ماهیت، توان و ظرفیت‌های جمهوری اسلامی بود که سیاست "اتحاد-انتقاد" از جانب ما به کار گرفته شد. اما امروز این سیاست درباره چه رژیمی مورد مدافعه قرار می‌گیرد؟ رژیمی که خود مقاله جنبه‌هایی از مشخصات آن را چنین ارایه می‌دهد: رژیم که
"از درآمیزی دین و دولت دفاع می‌کند، مدافع بی‌گیر ولایت فقیه بود و از نظر ایدئولوژیک و آرمان اقتصادی و اجتماعی شدیداً کمونیسم و سوسیالیسم در تضاد بود. تعصب مذهبی، اعتقاد به ولایت فقیه و تکیه بر شعار "نه شرقی نه غربی" دستگاه ایدئولوژیک و نظری این جریان را تشکیل می‌داد" و در یک کلام و بنا به نظر خود مقاله رژیمی که "می‌بایست آن را به زیر کشیم"

مقاله "در باره استراتژی و تاکتیک... سیاست "اتحاد- مبارزه" با چنین رژیمی را توصیه می‌کند. آخر ما کدام نزدیکی و یگانگی و همگونی را با شعارها و تاکتیک‌ها و آماج‌های رژیمی که می‌بایست آن را به زیر کشیم می‌توانستیم داشته باشیم. کدام منافع و علایق می‌توانست طبقه کارگر را با رژیمی تماماً ارتجاعی و ضد انقلابی دارای شعار و تاکتیک و آماج مشترک سازد؟ دفاع کردن از سیاست "اتحاد و انتقاد" مائوئیستی که می‌بایست آن را به زیر کشیم، گناهی است عد بار بزرگتر از گناهی که در گذشته مرتکب شدیم.

مقاله در باره استراتژی تاکتیک... که رسالت انتقاد از خط مشی گذشته را به عهده گرفته است، متأسفانه هنوز تماماً آغشته به همان تفکر کهنه و ایپورتونیستی گذشته است. تلاش مقاله برای مرز بندی با گذشته البته تلاشی مثبت، اما نیمه کاره و ناپیکیرانه است. طبیعی است که لاچنین تفکری تعیین راه آینده نیز از خطاهای کهنه مصون نخواهد ماند. آن مقاله خود شاهد بارز این مدعاست و راه آینده را با همان مصالح کهنه و رنگ باخته گذشته فرش می‌کند. در ادامه این مقاله تکرار و استمرار انحرافات پیشین را در مسئله اساسی استراتژی انقلابی، یعنی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- "حاکمیت انقلابی خلق"، جمهوری نوع بورژوازی

"حاکمیت انقلابی خلق" که به مثابه شعار استراتژیک در طرح مصوب پلنوم راه یافته است، مورد مدافعه تفکر گذشته قرار دارد. این شعار به هیچ روی شعار تازه‌ای نیست و در ۸ ساله گذشته به نام‌های مختلف و با ماهیت یکسان بارها تکرار شده است. نخستین بار در آستانه انقلاب بهمین، رهبری سازمان با دست کشیدن از ایده "جمهوری دمکراتیک خلق" شعار "حاکمیت خلق" را عنوان نمود. هدف اساسی طرح این شعار در آن زمان، گردن نهادن به حاکمیت خمینی بود که نیروی خرد بورژوازی ارزیابی می‌شد و در آستانه کسب قدرت قرار داشت. این شعار تا مدتی پس از انقلاب نیز حفظ شد و بعد همانگونه که ناگهانی به برنامه سازمان راه یافت، به همانگونه هم ناگهانی کنار گذاشته شد. مضمون واقعی این شعار هیچ‌گاه مورد بررسی دقیق قرار نگرفت و در پرده ابهام باقی ماند، اما مهم‌ترین مشخصه آن دست کشیدن از ایده رهبری پرولتاریایی بود. در دوران تسلط اپورتونیزم این شعار با عناوین و نام‌های دیگری تکرار شد طی سال‌های ۶۰-۶۱ "شکوفایی جمهوری اسلامی" هدف مبارزه ما قرار گرفت، یعنی حاکمیتی که

"نیروهایی که منافع اقل میانی جامعه را نمایندگی می‌کنند و حسرت ضد امپریالیستی و مردمی دارند و خواهان دگرگونی‌های بنیادی در نظام اقتصادی-اجتماعی کشور هستند" در آن "وزن و نقش عمده را دارند" (۱۱) در پلنوم مهر ماه ۶۲ مبارزه در راه "شکوفایی جمهوری اسلامی" جای خود را به "پایان دادن حاکمیت ارتجاع" و "تامین حاکمیت ملی دمکراتیک" داد (۱۲) بالاخره در سند برنامه‌ای سال ۶۴ یعنی "بیانیه مشترک" حزب و سازمان "حاکمیت ملی دمکراتیک" به "جمهوری ملی-دمکراتیک" تغییر یافت. "حاکمیت انقلابی خلق" در ادامه منطقی تفکر انحرافی پیشین به سند استراتژی تاکتیک پلنوم راه یافت و از نظر ماهوی هیچ تفاوت جدی با شعارهای قبلی ندارد. تمام شعارهایی که طی این مدت در مورد حکومت آلترناتیو داده شده است، در نکات اساسی زیرین مشترک است.

۱- مسکوت گذاردن و در مواردی حتی نفی رهبری طبقه کارگر و به عبارت دیگر سپردن رهبری به دست نیروهای غیرپرولتری.

۲- مسکوت گذاردن این اصل که این حکومت‌ها نتیجه مستقیم انقلاب قهرآمیز و قیام پیرومند بوده‌ای است.

۳- مسکوت گذاردن این اصل که این حکومت‌ها پرورانه‌های دستگاه بوروکراتیک و نظام بورژوازی بنا خواهد شد.

۴- استقرار این حکومت‌ها، هیچ‌کدام هنوز به معنی پیروزی قطعی انقلاب نیست.

نکات اساسی فوق حاکمیت‌ها و یا جمهوری‌های طرح شده توسط سازمان را با جمهوری‌های نوع بورژوازی هم‌مرز می‌سازد و از شکل عالی‌تر نظام حکومتی و قدرت سیاسی که مورد مدافعه طبقه کارگر و حزب آن قرار دارد، دور می‌سازد. در مورد محور اول، در شماره‌های قبلی بولتن به اندازه کافی بحث شده است. در ادامه این مقاله به سه محور دیگر خواهیم پرداخت. اما قبلاً توجه به یک نکته ضروری است.

مدافعين پيش گشته و از جمله مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک... می‌گویند شعار "حاکمیت انقلابی خلق" را دستاورد جدیدی برای سازمان معرفی کنند. اما نگاهی به اصلی‌ترین مشخصه‌های شعار پیشین و بررسی تشابهات تام و تمام آن‌ها با شعار امروزی نشان می‌دهد که در این شعار "جدید" هیچ نکته تازه‌ای که حاصل درس آموزی از انحرافات گذشته و فاصله گرفتن از آن انحرافات در این مرکزی‌ترین مسئله استراتژی باشد وجود ندارد. اگر فقط این نکات جدید را که "حاکمیت انقلابی خلق" را در شعارهای پیشین متمایز می‌سازد، نشان و توضیح دهند، قطعاً آموزنده خواهد بود. تنها یک تفاوت هست. شعارهای قبلی در برنامه ۶۱، در پلنوم ۶۲ و در بیانیه مشترک ۶۴ همه در شرایطی طرح می‌شد که مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب مسکوت مانده و پانفی می‌گردید. "شعار حاکمیت انقلابی خلق" در شرایطی طرح می‌شود که ظاهراً امر رهبری طبقه کارگر مورد پذیرش قرار گرفته است. پرسیدنی است که این

همان دید
همچون "بر
زمان
ولکه زدن ه
نداشته با
چستونکه
با ک
انحراف بر
و راه هرگز
انحراف
اپورتونیز
آموزش دا
بتوان "وس
رو
عملی و ظا
تحلیل اوه
علامت یه
توده‌ها"
آرز
بحث و م
مقاله "در
غیر مارک
انتقار یک
از آن دا
نیست و
ب-
مقا
نادرست)
این چا ظا
انحرافی
حکم نادر
استراتژی
* تاکید ب
ماهیت او
ندارد. ک
می‌خورد
ساختن او
آن در مقا

"پذیرش" به کدام تفاوت‌ها، به وارد کردن کدام نکات تازه در مسئله استراتژیک مربوط به قدرت سیاسی انجامیده است؟ آیا از همین نکته نمی‌توان به عبار واقعی ادعاها در مورد پذیرش رهبری طبقه کارگر پی برد؟

الف "حاکمیت انقلابی خلق" و پیروزی قطعی انقلاب - (انحراف در متد) - می‌دانیم که اساسی‌ترین مسئله هر انقلاب، مسئله قدرت سیاسی است. در مجموعه استراتژی هر حزب انقلابی، برخورد به این مسئله در واقع مرکزی‌ترین مسئله را تشکیل می‌دهد. لنین با در نظر گرفتن این اصل می‌نویسد:

"حزبی که هدف و منظور خود را رنگین ساختن حکومت قرار داده است، ناگزیر باید در این فکر باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومتی که باید سرنگون شود، نماید" (۱۲)

مقاله "در باره استراتژی تاکتیک..." که "دیدگاه عمومی" طرح استراتژی و تاکتیک سازمان را مورد تأیید قرار می‌دهد، به دفاع از نکته مرکزی در این طرح یعنی "حاکمیت انقلابی خلق" پرداخته و مدعی است:

"شعار حاکمیت انقلابی خلق با استفاده از نظرات لنین در رابطه با انقلاب دموکراتیک طرح گردید و تمامی تجارب ۸۰ سال اخیر اثباتگر این ایده‌ها بوده است" (ص ۶)

شعار "حاکمیت انقلابی خلق" بنا به تصریح بعد استراتژیک تاکتیک عبارت است از: حاکمیت افشار و طبقات انقلابی یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی. در این حاکمیت امر رهبری طبقه کارگر مسکوت گذارده شده است. چنین حکومتی را که مقاله می‌خواهد به‌نام یک ایده‌لمنشی معرفی کند، در واقع امر تشابهات بسیار بیشتری با ایده دموکرات‌های خرده‌بورژوازی روسیه دارد. در رساله و "دیباچه‌ای بر آثار جاودان" که تفسیری است بر دو تاکتیک لنین چنین نوشته شده است:

"لنین مجبور بود برای پایه‌ریزی علمی استراتژی و تاکتیک پهلویکی در مقابل سوسیالیست‌های انقلابی نیز جبهه بگیرد. آن‌ها سرشت سرمایه‌داری متکامل روسیه را انکار می‌نمودند و برای اثبات این مدعا برتری کمی جمعیت

دهقانی را شاعی می‌آوردند و با نتیجه‌گیری از آن به نفی هژمونی پرولتاریا می‌رسیدند. آن‌ها به جای نقش رهبری طبقه کارگر فرمول مبهم "اتحاد کانه" روشنفکران، پرولتاریا دهقانان را پیش می‌کشیدند. لنین به همین خاطر

آن‌ها را به عنوان ناپاینده فراموش می‌کرد. چپ افراطی دموکراسی بورژوازیستی - ارزبایی می‌نمود." (تأکید از من) (۱۴)

در مورد این مسئله که "حاکمیت انقلابی" به معنی دست کشیدن از ایده لینی شریوت رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک است، در بولتن‌های قبلی به‌کرات سخن رفته است. در این جا از زاویه‌ای دیگر این مسئله را

مورد بررسی قرار می‌دهیم که چرا مدافعین این شعار از متد لینی تعیین نوع حکومتی که باید در انقلاب پدید آید، دچار انحرافند. مقاله در این زمینه متدی به دست می‌دهد که چنین است:

"حاکمیت آلترناتیو و شعار کمونیست‌ها حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد" (ص ۱۰ تأکید از من)

این متد هر چند به‌نام کمونیست‌ها از پایه می‌شود اما قرابتی با متد کمونیست‌ها ندارد. بررسی چگونگی برخورد لنین با قدرت دولتی که می‌باید در جریان انقلاب پدید آید، ماهیت واقعی این ادعا را روشن می‌کند. شعار استراتژیک پهلویکی‌ها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ عبارت بود از دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان. این شعار که از ارزبایی مارکسیستی ماهیت انقلاب روسیه، نیروهای محرکه و وظایف آن، با توجه به آغاز دوره امپریالیسم اخذ شده‌بود، نه به معنی حاکمیتی که بتواند راه را آغاز کند، بلکه به مثابه حاکمیتی بود که بتواند انقلاب را به پیروزی قطعی برساند. لنین می‌نویسد:

"پیروزی قطعی انقلاب بر تراریسم" عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان و "پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" (۱۵)

انقلاب می‌تواند به دو نتیجه متفاوت منجر شود. "مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا این که قطعه معامله ناچیزی ختم می‌گردد. آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا این که بر سر مشروطیت می‌پف

"مشروطه" شیخ مایهانه "نیز نسبت به حکومت مطلقه تزاری" گامی به پیش است. اما بشویک هانه برای "گام به پیش" یا "حکومت آغازکننده راه" بلکه برای پیروزی قطعی انقلاب و آن نوع قدرتی که بتواند این انقلاب را به چنین پیروزی برساند، مبارزه می کنند. لنین تصریح می کند:

"وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا به تمام مردم نشان دهیم که شعار "انقلاب" کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب به طور روشن، صریح و بی گیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یکانه شعاری است که می تواند "پیروزی قطعی" انقلاب را به طرف صحیحی بیان کند و آن شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است" (تاکید از من) (۱۷)

بر این پایه است که لنین یکانه سیاست انقلابی یعنی سیاست سوسیال دموکراتیک را مبارزه برای پیروزی قطعی انقلاب، برای استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان معرفی می کند و با این کلمات پرشور کارگران را به مبارزه برای چنین حکومتی تشویق کرده و پریاران نیمه راه و ناپیکیر می تازد:

"کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمی خواهند. آن ها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان به کار می برند.

شکی نیست که هنگام طوفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید می کند تا هنگام "دریانوردی" آرام ترقی لیبرالی که در آن استعمارکنندگان با تائی دردناکی خون طبقه کارگر را می مکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک هزار بار از وظایف "اپوزیسیون افراسی" و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و معضلتراست ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه "اپوزیسیون" بدون خنجر و چاق قابل شده همان به که خود را از فعالیت سوسیال دموکراتیک کنار بکشد و منتظر بیان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جنبش سیری شده و مجدداً روزهای عادی آغاز شده باشد و بدین طریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی به کار می برد، این ناممکنی مشتمل کننده را نداشته باشد و وظایف طبقه پیش آهنگ را با چنین زنگتی تحریف ننماید." (۱۸)

چنین است مند لینی بر خورد با انقلاب و حاکمیت سیاسی. به پیش در راه پیروزی قطعی انقلاب! این مند رطبی به آن چه که مقاله به کمونیست ها نسبت می دهد ندارد. رفقا معتقدند شعار "حاکمیت انقلابی خلق" از ابدی های لنین اخذ شده است. علاوه بر همه آن چه که تاکنون و در مقالات پیشین نسبت به این ادعا گفته شده باید بریک نکته دیگر نیز انگشت گذاشت. دیدیم که لنین دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان را معادل پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک می داند و از همه پس رو کارگران را به مبارزه در راه آن فرا می خواند، اما "حاکمیت انقلابی خلق" رفقا فاقند چنانچه خصوصیت سی است *

اکنون رفقای مدافع پیش کهنه نیز پذیرفته اند که شرطی پیروزی قطعی انقلاب در ک اعمال رهبری طبقه کارگر در انقلاب و قدرت سیاسی (با همان جمهوری دموکراتیک خلق است) اما آن ها حاضر نیستند به شیوه لنین کارگران و تمام مردم را به مبارزه در راه این پیروزی قطعی فرا خوانند. پیروزی قطعی این انقلاب از ت رفقا رطبی به امروزند ا وظیفه امروز نیست. بلکه امری مربوط به آینده است. آن ها امروز کارگران را به امری دعوت می کنند که هنوز ناپیروزی قطعی فاصله زیادی دارد.

* در سند استراتژی تاکتیک این مسئله تصریح شده است. پیروزی قطعی انقلاب در ک و اعمال رهبری پیشاهنگ پرولتاریا بر انقلاب و قدرت سیاسی دانسته شده و "حاکمیت انقلابی خلق" تنها شرط ر پیروزی نامیده شده است.

فرمول جاودانه لنن در زمینه چگونگی فرایندی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی که دو تاکتیک با آن پایان می‌یابد چنین است .

در اس تمام مردم و به ویژه دهقانان - در راه آزادی کامل ، در راه انقلاب پیگیر دموکراتیک ، در راه جمهوری به پیش ا در اس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان - در راه سوسیالیسم به پیش ا این است آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد . این شعار طبقاتی که باید در حل هر مسئله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر به هنگام انقلاب رخنه کرده و تعیین کننده آن باشد ." (۱۹) (تاکید از من)

مدافعین پیش گذشته بر پایه عدم درک همین نکته و انحراف در متد ناچارند در این فرمول نیز دست کاری کنند . و آن را مثلاً به صورت زیر در آورند . به دنبال تمام مردم - در راه انقلاب دموکراتیک یا "حاکمیت انقلابی خلق" به پیش ا در اس تمام مردم در راه انقلاب پیگیر دموکراتیک (یا جمهوری دموکراتیک خلق که رفقا حاضر به هر زبان راندن این نام نیستند) به پیش ا و در اس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان - در راه سوسیالیسم به پیش ا

با چنین سیاستی قطعاً همواره در همان مرحله اول درجا خواهیم زد و هیچ گاه به مرحله دوم و پیشرفت پی گیر انقلاب دموکراتیک نخواهیم رسید ا

ب - "حاکمیت انقلابی خلق" و انقلاب قهرآمیز

مدافعین پیش کهنه در سازمان ما اصرار دارند که "حاکمیت انقلابی خلق" را مترادف با دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان معرفی کنند . اما میان این دو از جنبه دیگری نیز تفاوت اصولی وجود دارد . تمام آموزش لنن در مورد دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان بر این پایه استوار است که این دیکتاتوری محمول قیام پیروزمند و قهرآمیز توده ای است و حاکمیت مورد نظر رفقا همانا فاقد چنین خصوصیتی است .

در قطعنامه مربوط به دولت موقت انقلابی (کنگره سوم بلشویک ها) تصریح شده است ،
" (۲) استقرار جمهوری دموکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندانه مردم که ارگان آن دولت موقت انقلابی خواهد بود ، امکان پذیر است و این حکومت بگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تملیقات پیش از انتخاباتی را تأمین کند و مجلس موسساتی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی ، مساوی و مستقیم با اخذ رای مخفی دعوت نماید " (تاکید از من) (۲۰)

لنین این اندیشه را در سرتاسر دو تاکتیک مورد توجه دقیق فرامی دهسد . او تاکید می کند ،
" بدین طریق این قطعنامه (منظور قطعنامه راجع به دولت موقت است) حسبت و هدف دولت موقت انقلابی را روشن می سازد . از لحاظ چگونگی متشا و ضعیف اساسی خود این دولت باید ارگان قیام مردم باشد . از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاحی برای دعوت مجلس موسان همگانی باشد . از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دموکراسی پرولتاریایی را که یگانه تاین کننده منافع مردمی است که هر ضد حکومت مطلقه قیام کرده اند ، عملی سازد " (تاکید از من) (۲۱)

بعدها لنن در اثر مشهور خود " دولت و انقلاب " پایه های تئوریک این احکام را بر پایه آموزش مارکس و انگلس تشریح کرد . او از قول انگلس (منشا خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت) نوشت ،
" دولت محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل آن است . دولت مظهر ارمان به این نکته است که جامعه با خود تضادهای لاینحلی پیدا کرده و به قطب های آشتی ناپذیری که توان رهایی از آن ها را ندارد ، تجهیز شده است . ولی برای این که این قطب ها یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد در یک مبارزه بی شریکدیگر و جامعه را از هم ندرند ، قدرتی ضرورت پیدا کرد که به ظاهر مافوق جامعه است تا از شدت تضاد بکاهد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود نگاه دارد . و این قدرت که از درون جامعه برخاسته است ، ولی خود را مافوق آن چمی دهد و بیش از پیش خود را با آن بیگانه می سازد ، دولت است " (۲۲)

لنین پس از نقل این سخن انگلس نتیجه می‌گیرد،

"وجود دولت ثابت می‌کند تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند. هر سرزمین نکته بسیار مهم و پهنادی تحریف مارکسیسم آغاز می‌شود که در دو جهت عمده سیر می‌کند. از یک طرف ایدئولوژی‌های بورژوازی و به ویژه خرده‌بورژوازی هستند که زیر فشار حقایق تاریخی مسلم ناکزیرند از عان کنند که دولت فقط در جایی هست که تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی هست، ولی سخن مارکس راطوری "اصلاح می‌کنند" که در نتیجه آن دولت دستگاه آشتی طبقات از کار در می‌آید. طبق نظر مارکس اگر آشتی طبقات ممکن بود، دولت نه می‌توانست پدید آید و نه می‌توانست پایدار بماند." (۲۲)

لنین سپس به جهت دیگر تحریف آموزش مارکسیستی دولت، یعنی تحریف کائوتسکیستی آن می‌پردازد و می‌گوید،

"از طرف دیگر، تحریف "کائوتسکیستی" مارکسیسم بسیار ظریف‌تر است. "از نظر تئوریک" نه این نکته که دولت دستگاه فرمانروایی طبقاتی است نفی می‌شود و نه این نکته که تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند. ولی این مطلب از نظر دور با برده‌پوشی می‌شود و آن این که اگر دولت محصول آشتی‌ناپذیری تضادهای طبقاتی است، اگر دولت نیرویی است که مافوق جامعه جای دارد و "بیش از پیش" با جامعه پیگانه می‌شود" پس پدید است که رهائی طبقه ستکس نه فقط بدون انقلاب قهرآمیز، بلکه بدون ناپودی آن دستگاه قدرت دولتی نیز که توسط طبقه فرمانروا ایجاد شده و این "هیگانگی" در آن تجسم یافته است. امکان ندارد" (۲۴)

لنین در این جا دو نکته اساسی آموزش مارکسیسم در مورد دولت یعنی لزوم انقلاب قهرآمیز و ناپودی دستگاه قدرت دولتی را خاطر نشان می‌کند و بر این پایه در مورد نکته اول که اکنون مورد بحث ماست می‌نویسد،

"شروط تربیت منظم توده‌ها با چنین و همانا با چنین نظریه در باره انقلاب قهرآمیز اساس و پایه سراسر آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می‌دهد. بازتاب خیانت جریان‌های کنونی مسلط سوسیال شوینیستی و کائوتسکیستی به آموزش مارکس و انگلس را با وضوح خاصی در فراموشی این کار تبلیغی و این کار آژیوتاسیونی می‌توان مشاهده کرد." (۲۵)

به پشتوانه این احکام مارکسیستی است که لنین دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان را فقط محصول قیام پیروزمند توده‌ای می‌داند. در ادبیات سازمان ما و حزب توده ایران اما نه تنها کار تبلیغی و آژیوتاسیونی در این مورد صورت نمی‌گیرد، بلکه اساساً در تمامی اسناد برنامه‌ای ما کلمه‌ای نیز نمی‌توان در این خصوص یافت. لنین می‌گوید،

"فقط کفایت و در شرح بعدی با تفصیل بیشتری نشان خواهیم داد که آموزش مارکس و انگلس در باره ناکزیری انقلاب قهرآمیز به دولت بورژوازی مربوط است" (تاکید از من) (۲۶)

در این نکته که هم رژیم خمینی - با ویژگی‌های خاص خود - سوم قبل‌تر از آن رژیم شاه، دولت‌های بورژوازی برده‌اند، جای بحثی نیست. ما در این جا از سکوت اسناد برنامه‌ای حزب توده ایران در قبل از انقلاب راجع به این "اساس و پایه سراسر آموزش مارکس و انگلس" می‌گذریم و تنها اسناد برنامه‌ای بعد از انقلاب را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در دوران حمایت همه‌جانبه ما از رژیم ارتجاعی خمینی و حتی تأمدتی پس از آن این اصل اساسی مارکسیستی مورد تجدید نظر کامل فر از گرفت. ما نوشتیم و تبلیغ کردیم که،

"جالب است که برخی حتی با را از این هم فراتر می‌گذارند. آنها نه تنها راجع به هویت سیاسی (و یا طبقاتی) جانشین رژیم فعلی شراپندی سنگینی دارند، بلکه در باره شکل ضروری و قطعی انتقال قدرت از رژیم جانشین هم اظهار نظر می‌کنند. اما تجربه به ما می‌آموزد که همه چیز لزوماً آنطور که ما آرزو می‌کنیم، پیش نمی‌رود. چنگ مسلحانه توده‌ای در ازمندت ممکن است اصلاً پیش نیاید. پیروزی خلق در کسب مواضع کلیدی قدرت سیاسی ممکن است از طریق قیام مسلحانه با شرکت وسیع توده‌ها یا بدون شرکت وسیع آنها، یا از طریق اعتصاب و تحریم همگانی یا از طریق انتخابات یا از طرق دیگر بدست آید. بطور کلی نمی‌توان هیچ یک از این اشکال را بطور قطع و لزوماً غیر ممکن اعلام کرد. به همانگونه که نمی‌توان هیچیک از آنها را هم تنها راه و لزوماً تنها راه کسب قدرت اعلام

کرد. " (تاکید ۴ زمین) (۲۷)

«چهار» پیروزی خلق در کسب مواضع کلیدی قدرت سیاسی ممکن است از طریق قیام مسلحانه... با انتخابات به دست آید. در این چارما با تعریف کامل آموزش مارکسیسم در زمینه مسئله مربوطه دولت مواجه هستیم، گویی لنین در پاسخ به چنین سخنانی است که می نویسد:

"پس به ما می گویند پیروزی قطعی انقلاب برتراریسم ممکن است. هم قیام پیروزمندانه باشد و هم... تصمیم موسسه انتخابی به تشکیل مجلس موسیان همگانی یعنی چه؟! چطور؟! پیروزی قطعی می تواند با "تصمیم" به تشکیل مجلس موسیان مسجل گردد؟! آن وقت یک چنین "پیروزی" با استقرار دولت موقت که "از قیام پیروزمندانه مردم برون می آید" در یک ردیف قرار داده می شود. کنفرانس (منظور کنفرانس منشویک ها) متوجه شده است که قیام پیروزمندانه مردم و استقرار دولت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است و حال آن که "تصمیم" به تشکیل مجلس موسیان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است." (۲۸)

و در این جا تنها این نکته را باید اضافه کرد که "پیروزی خلق در کسب مواضع کلیدی قدرت سیاسی" از طریق قیام مسلحانه (البته با شرکت وسیع توده ها) معنایش پیروزی خلق در عمل است و کسب چنین قدرتی از طریق انتخابات با طرق دیگر معنایش پیروزی خلق فقط در حرف است. این مواضع اثراتی بعدتر نیز هیچ گاه مورد انتقاد جدی مارکستی قرار نگرفت... در پلنوم هیجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران و پلنوم چهارم ۶۲ سازمان تنها از مبارزه بی گیر علیه نیروهای ارتجاعی در حاکمیت که در صدد احیای مواضع سیاسی و اقتصادی کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان و امپریالیسم در کشورند و دفاع از آزادی ها و حقوق دموکراتیک" (۲۹) و "پایان دادن به حاکمیت ارتجاع" سخن می رود و هنوز از سرگوشی رژیم جمهوری اسلامی و انقلاب کلماتی در میان نیست. در بیانیه مشترک اردیبهشت ۶۴، هر چند شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری "جمهوری ملی دموکراتیک" به میان آورده می شود، اما باز هم ضرورت انقلاب قهرآمیز و تصریح این حکم مارکستی که جمهوری باید نتیجه قیام پیروزمندانه مردم باشد با سکوت همراه می شود و تنها از "انتقال" قدرت به دست طبقات و اقشار ملی و دموکراتیک سخن می رود در این بیانیه گفته می شود:

"نیروهای انقلابی و میهن دوست خواهان اعمال قهر و خورنریزی نهد و نیستند، آن ها همیشه ترجیح داده اند و می دهند که مسائل اجتماعی را از راه های سالمت آمیز فیصله دهند. ولی رژیمی که ده ها هزار ارتن از بهترین فرزندان میهن ستم دیده و بلاکشیده ما را به نام "محارب با خدا"، "مفسد فی الارض" و اتهام "الحاد" و "براندازی" و غیره به چرخه های اعدام سوره... طبعاً داوطلبانه در برابر اراده خلق تسلیم نخواهد شد و به بیرحمانه ترین تبهکاری ها دست خواهد زد. بنابراین وظیفه نیروهای ملی و مترقی است که برای درهم شکستن مقاومت رژیم که در مقابله با اراده هر حق مردم عمل می کند. آماده شوند." (۳۰)

"آماده شوند" چنین است معنی و مفهوم انقلاب قهری در قاموس اپورتونیسم ایرانیانه مشترک انقلاب قهرآمیز را تاسط "خورنریزی" باین معنی آورد و از قبل اعلام می دارد که مایل است "مسائل اجتماعی"؟! را از طریق "راه های سالمت آمیز" فیصله دهد. چنین است ترجمان حکم درخشان لنین و "اساس و پایه براس آموزش مارکس و انگلس" مبنی بر "ضرورت تربیت منظم توده ها" در مورد انقلاب قهرآمیز در نزد اپورتونیست های ما. بیانیه مشترک نیز به روال سابق همچنان به "تعریف کائوتسکیستی" آموزش مارکسیسم "در خمیوس مسئله دولت و انقلاب آورده است.

سند استراتژی و تاکتیک سازمان در این زمینه نیز بر خسی نکات تازه را وارد کرده است در بند ۱ قطعنامه گفته می شود:

"رژیم جمهوری اسلامی امکان اعمال اراده مردم را با سرکوب قهرآمیز سلب کرده است. تنها راه انتقال قدرت سیاسی به خلق اعمال قهر است. لذا سازمان آماده ساختن توده های خلق را برای مبارزه مسلحانه منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و عقیفه خود می داند. در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی می توان تمام اشکال

این فرمولی‌بندی تقریباً در برنامه سال ۶۵ حزب توده ایران نیز تکرار شده است. سند هر چند با طراح لزوم مبارزه قهرآمیز از تکرار انحرافی گذشته فاصله گرفته است، اما هنوز از مواضع بیکر مارکسیستی دور است. راه انتقال قدرت به خلق تنها اعمال قهر اعلام شده است و از انقلاب قهری و قیام پیروزمند سخنی در میان نیست. اعمال قهر را نمی‌توان با انقلاب و قیام پیروزمند یکسان گرفت. همین امروز هم اعمال قهر علیه رژیم صورت می‌گیرد، اما این قیام توده‌ای نیست. اعتصاب توده‌ای سیاسی علیه رژیم نمی‌تواند نوعی از اعمال قهر باشد اما آن نیز قیام پیروزمند نخواهد بود. مبارزه مسلحانه توده‌ها را نیز نمی‌توان با انقلاب و قیام پیروزمند همسان دانست. مبارزه مسلحانه توده‌ای علیه رژیم می‌تواند درگیرد، اما انتقال قدرت نه از طریق قیام مسلحانه، بلکه حتی از طریق سازش صورت پذیرد. این غیرممکن نخواهد بود که در صورت گسترش مبارزه انقلابی و حتی مبارزه مسلحانه، قبل از نضج یافتن کامل قیام و در شرایط ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر، انتقال قدرت از راه سازش یا عقب‌نشینی (و نه در هم شکسته شدن) رژیم فعلی به نمایندگان چریک‌ها صورت گیرد. در آن صورت مسلماً حاکمیت چنانچین محسول قیام پیروزمند توده‌ای نخواهد بود و دستگاه دولتی بورژوازی نیز در هم شکسته نخواهد شد. تا زمانی که به‌طور آشکار و صریح اعلام نشده که حکومت انقلابی آینده محسول قیام پیروزمند توده‌ای است. هنوز نمی‌توان آن را حکومتی از تراز دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان دانست. "حاکمیت انقلابی خلق" درست فایده چنین خصوصیتی است.

مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." نیز که ظاهراً قصد توضیح و تکمیل شعار "حاکمیت انقلابی خلق" را برعهده گرفته است، در این زمینه هیچ نکته تازه‌ای اضافه نمی‌کند، در آن جا گفته می‌شود: "برقراری حاکمیت انقلابی خلق و پیشروی انقلاب در گرو آن است که بورژوازی منفرد و خنثی گردد و طبقه کارگر هدایت عملی جنبش را در دست گیرد" و "پیش شرط برقراری حاکمیت دموکراتیک کارگران و دهقانان آن است که طبقه کارگر موفق شود مهر و نشان خود را بر انقلاب بکوبد. افشای میانی را به سنت برنامه‌های خود جلب نماید، بورژوازی را منفرد و خنثی سازد و هدایت عملی جنبش را در دست گیرد" (ص ۴) (تاکید از من)

ضرورت قیام پیروزمند توده‌ای در هیچ جا تصریح نگردیده است. "حاکمیت انقلابی خلق" از لحاظ "چگونگی منشا و خصلت اساسی خود" با دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان متفاوت است. "حاکمیت انقلابی خلق" در این جنبه مهم آموزش مارکسیسم نسبت به دولت (یعنی مسئله انقلاب قهری) به هیچ تفاوت ماهوی با آن چه در گذشته اعلام می‌شد ندارد و از این نظر نمی‌توان آن را نتیجه دستاورد انتقاد از پیشین‌گفته به‌شمار آورد. این شعار خود محسول استمرار تفکر کهنه در سازمان ماست

ج - حاکمیت انقلابی خلق و درهم شکستن مائین دولتی بورژوازی

"حاکمیت انقلابی خلق" از لحاظ ماهیت خود به جمهوری پارلمانی بورژوازی بیشتر شهادت دارد تا به جمهوری کارگران و دهقانان. زیرا که این حاکمیت نسبت به نکته دیگر آموزش مارکسیسم در خصوص دولت، یعنی درهم شکستن مائین دولتی بورژوازی بی‌نیز بیگانه است. در این زمینه در مقاله بولتن شماره ۲ برخی نکات مطرح شد. در این فصل به خاطر اهمیت مسئله مجدداً احکام اساسی مارکسیسم را یادآوری می‌کنیم و از این زاویه به بررسی "حاکمیت انقلابی خلق" می‌پردازیم.

بخش اعظم کتاب "دولت و انقلاب" لنین به مسئله دفاع از آموزش مارکس در مورد درهم شکستن و یا انحلال مائین دولتی بورژوازی در مقابل "تحریفات لیبرال منشاءه" اختصاص دارد. لنین ضمن بررسی مشروح نظرات مارکس و انگلس می‌نویسد:

"مارکس این فکر را بیان می‌دارد که طبقه کارگر باید "مائین دولتی حاضر و آماده" را خرید کند و درهم شکند نه این که به تصرف ساده آن اکتفا ورزد. مارکس در تاریخ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱، یعنی درست به هنگام کمون پاریس به کرکلمان چنین نوشت: "...اگر تو به فصل آخر کتاب "مقدم برومر" من نظر افکنی می‌بینی که من خاطر نشان

لنی
جزو
جود
ن در
مادر
این
تر
قرار
جمله
چهور
ان و
این
مات
از د
یستی
نلاب
...
بود
نایف
حت
عینی
مللی
ژه ها
دازه
واند
زال
قرار
ده که
معادل

کرده ام که اقدام بعدی انقلاب فرانسه انتقال ماشین دیوانسالاری و نظامی از دستی به دست دیگر نیست که تاکنون معمول بوده است. بلکه درم شکستن آن است (تکیه روی کلمات از مارکس است ۴۰۰) و "شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی نیز در کشورهای قاره همین است. رفقای قهرمان پارسی ما نیز درست برای رسیدن به همین هدف تلاش می کردند." (۲۱)

لنین نتیجه می گیرد که: "عبارت "درم شکستن ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی" بیان فشرده ای است از درس عمده مارکسیسم در مورد وثاقایی که پرولتاریا به هنگام انقلاب در قبال دولت به عهده دارد و همین درس است که در "تعبیر" رایج کائوتسکیستی مارکسیسم نه تنها پاک از یاد رفته، بلکه به کلی تحریف شده است." (۲۲)

لنین در دولت و انقلاب بارها به همین مسئله برمی گردد و از جمله ضمن نقل قطعه ای از "مقدم برومر" مارکس که در آن بر ضرورت درم شکستن ماشین دولتی تصریح شده است، نتیجه می گیرد:

"مارکسیسم در این بحث عالی در مقایسه با "مانیفست کمونیستی" کام بلندی به پیش برمی دارد. آنجا مسئله دولت هنوز به صورت بسیار انتزاعی و در قالب مفاهیم و عبارات بسیار کلی مطرح است. این جا مسئله به صورت مشخص مطرح می گردد و نتیجه ای بسیار دقیق و صریح و عملا ملموس از آن گرفته می شود. تمام انقلاب های پیشین ماشین دولتی را تکمیل کرده اند و حال آن که باید آن را درم شکست و خرد کرد. این نتیجه گیری حکم عمده و اساسی آموزش مارکسیسم درباره دولت است. و همانا این حکم اساسی را احزاب سوسیال دموکرات رسمی مسلمانة تنها به کلی به دست فراموشی سپرده اند، بلکه ک. کائوتسکی، سرشناس ترین ثغوربین انترناسیونال دوم (به طوری که در صفحات بعد خواهیم دید) آشکارا تحریف کرده است" (۲۳)

مسئله درم شکستن ماشین دولتی پروژوایی امری فقط مربوط به انقلاب سوسیالیستی نیست. مارکس آن را "شرط مقدماتی هر انقلاب حقیقی خلقی در قاره" می خواند و لنین با توجه به همین نکته تصریح می کند:

"دوم آن که سخن بسیار عمیق مارکس درباره آن که درم شکستن ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی "شرایط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی" است، شایان توجه خاصی است. اصطلاح انقلاب "خلق" در سخن مارکس عجیب به نظر می رسد و از پیروان بلخانوف و از منشویک های روسی پیرو استرووه که مایلند مارکسیست شده شوند هیچ بعید نبود که آن را "اشتباه لفظی" مارکس اعظم دارند. آن ها مارکسیسم را با چنان شیوه لیبرال مابانه بی مایه ای تحریف کرده اند که در آن جز قرار دادن انقلاب پروژوایی در مقابل انقلاب پرولتاری چیز دیگری برایشان وجود ندارد. تازه تصور آن ها درباره این تقابل بی نهایت جامد و بی روح است." (تاکید دوم از من) (۲۴)

لنین در این جا به انقلابی اشاره دارد که نه پروژوایی است و نه سوسیالیستی. در برابر این انقلابات وظیفه درم شکستن ماشین دولتی پروژوایی قرار دارد. در ادامه همین مطلب لنین می نویسد:

در اروپای سال ۱۸۷۱ پرولتاریا در هیچ کدام از کشورهای قاره اکثریت خلق را تشکیل نمی داد. انقلابات "خلق" که واقعا اکثریت را به جنبش می کشاند فقط در صورتی می توانست چنین خصمالتی داشته باشد که هم پرولتاریا هم دهقانان را در برگیرد. در آن زمان این دو طبقه "خلق" را تشکیل می دادند. علت اتحاد این دو طبقه آن است که ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی بر هر دو طبقه ستم روا می داد، به هر دو طبقه فشار وارد می آورد و هر دو را استثمار می کند. خرد کردن این ماشین و درم شکستن آن با منافع واقعی "خلق"، اکثریت آن، کارگران و اکثر دهقانان مطابقت دارد و "شرط مقدماتی" اتحاد آزاد دهقانان بسیار تهیه است، پرولتاریا نیز همین است و بدون چنین اتحادی دموکراسی ناپایدار و تحول سوسیالیستی محال است." (۲۵)

در این جا مسئله به خوبی بیان شده است. درم شکستن ماشین دولتی وظیفه هر انقلاب واقعا خلقی است زیرا با منافع واقعی خلق، کارگران و اکثر دهقانان مطابقت دارد. در آثار دیگر لنین نیز این اندیشه تکرار شده است. او در ارزیابی از کمون پارسی می نویسد:

ولی عصر ما از پایان قرن نوزدهم به بعد نوع عالی تری از دولت دموکراتیک را ایجاد می نماید که به قول انگلس از بعضی لحاظ چنده دولتی خود را از دست می دهد و "دولت به معنای اخس کلمه نیست". این دولتی است از

نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطه مردم را جایگزین ارتش و پلیس میزاید از مردم می‌نماید. ماهیت کمون که تئوریست‌های بورژوازی از آن به زشتی یاد نموده و به آن بهتان زده‌اند و در ضمن به غلط قصد معمول داشتن سوسیالیسم را به آن نسبت داده‌اند، در همین است. (۲۶)

بر پایه این آموزش‌ها، انقلاب شد امپریالیستی و خلقی دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری ما در برابر دولت بورژوازی نیز همانا چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارد. بنابراین تر خواهم دید که در مورد این نکته اساسی مارکسیسم نیز در اسناد سازمان و حزب یاسکوت شده است و یا تحریف. اما در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی یعنی انحلال دستگاه‌های سرکوب و برجیدن بورکراسی و امتیازات. شرط اساسی فراتر رفتن از جمهوری پارلمانی بورژوازی و استقرار "دولت نوع عالی‌تر" و تضمین دموکراسی در همین است. لنین در مقاله پیش گفته، ضمن تشریح مفهوم شوراهای خاصه اصلی جمهوری‌های دموکراتیک بورژوازی و حفظ ماشین دولتی می‌خواند و می‌نویسد:

"مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درک شده است و این نه فقط از آن لحاظ است که معنای طبقاتی شورا و نقش آن‌ها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن نیست، بلکه علاوه بر آن از آن لحاظ است که شوراها شکل جدیدی و یا به عبارت صحیح‌تر نوع جدیدی از دولت هستند. کامل‌ترین و مترقی‌ترین نوع دولت‌های بورژوازی جمهوری دموکراتیک پارلمانی است که در آن قدرت به پارلمان تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه اداری آن از نوع معمول است. ارتش دایمی، پلیس و مأمورین دولت که عملاً تعویض شدنی و دارای امتیاز هستند و مافوق مردم قرار دارند" (۲۷)

وجود این دستگاه سرکوبگر همان عاملی است که دموکراسی را تثلیث یا در ساختن و رجعت به گذشته و آسان و امکان‌پذیر میسازد. لنین می‌نویسد:

"فرق عمده نوع اخیر دولت با نوع قدیم آن از این قرار است، رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوازی به سلطنت کاری است پس آسان (چنان‌که تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا اتمام ماشین ستگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی می‌ماند ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را درهم می‌شکنند و از میان برمی‌دارند. جمهوری پارلمانی بورژوازی عرصه زندگی سیاسی مستقل بوده‌ها و شرکت مستقیم آن‌ها را در ساختمان دموکراتیک سزایای زندگی دولتی محدود نموده و آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. عکس این قضیه در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق می‌کند. شوراهای نوع دولتی را احیا می‌کنند که کمون پاریس آن را طرح می‌ریخت و مارکس آن را سرانجام شکل سیاسی کشف شده‌ای که قادر است رهایی زنجیران را عملی سازد نامید."* (تاکید از من) (۲۸)

لنین چنین دولت‌نسی را دولت مورد نظر برای انتقال به سوسیالیسم می‌داند و می‌نویسد:

"مارکسیسم برخلاف آنارشیسم به ضرورت دولت برای انتقال به سوسیالیسم معتقد است. ولی (که چه تمایزها کاشوتسکی و شرکام در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دموکراتیک پارلمانی عادی بورژوازی، بلکه دولتی نظیر کمون (۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷" (۲۹) بر اساس فرقه، بلشویک‌ها هدف مبارزه خود را چنین اعلام داشتند:

"حزب پرولتاریا نمی‌تواند به یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی که در سراسر جهان حافظ و عامل بقا*

* هم در سند استراتژی و تاکتیک، هم در مقاله "در باره استراتژی تاکتیک ... و هم در بسیاری از آثار تبلیغی و ترویجی سازمان و حزب از توسل رژیم به دیکتاتوری، از بازگشت اختناق و از سرکوب مجدد آزادی، زیاد سخن می‌رود. اما این نکته همواره پنهان می‌ماند که چرا رژیم خمینی توانست به "گلاشته" به دیکتاتوری و اختناق رجعت کند. ظاهر ادلایل زیادی آورده می‌شود و پیش از همه این رجعت به "عدم اتحاد" نیروها مربوط می‌شود. اما کلمه ای در باره علت اساسی یعنی بقا و حفظ ماشین دولتی بورژوازی و دستگاه ستم و سرکوب، به کارگران و زحمتکشان توضیح

داده نمی‌شود

زب
لات
لاف
های
زان
ملی
جام
یجاد
یجاد
نوان
خش
کلیه
مصر
ر با
آغاز
از
کای
اب
از
اب
نیز
ست
اشین
ردی
باشین
ودر
نی را
وژش
نی با

ابزارهای سلطنتی برای ستم بر توده‌ها یعنی پلیس، ارتش حرفه‌ای، و بوروکراسی ممتاز است، رضایت دهد. حزب برای یک جمهوری دموکراتیک تر کارگران و دهقانان مبارزه می‌کند که در آن پلیس و ارتش حرفه‌ای منحل گشته، و با تسلیح عمومی مردم، یعنی یک میلیشیا مردمی جایگزین می‌شود. تمام صاحب‌منصبان بدون استثنا حقوقی حد اکثر برابر با مزد متوسط یک کارگر ماهر دریافت خواهند کرد. نهادهای نمایندگی پارلمانی به تدریج جای خود را به شوراهای نمایندگان مردم (از طبقات مختلف یا از حرف و صنایع مختلف) که به عنوان نهادهای مقننه و مجریه هر دو عمل می‌کنند، خواهند سپرد. (۴۰)

تمامی این اصول مارکسیستی در سند استراتژی - تاکتیک و در اسناد برنامه‌ای حزب و سازمان پاسکوت و تحریف همراه است. در برنامه سال ۵۴ حزب توده ایران تنها از درهم شکستن ماشین دولتی ارتجاعی (و نه بورژوازی) و تصفیه ارتش از نیروهای ارتجاعی و تجدید نظر در سازمان آن سخن رفته است. در این برنامه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی به شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و انحلال ارتش به تصفیه و تجدید نظر در آن‌ها تغییر یافته است و معلوم نیست چگونه با تصفیه و تجدید نظر در ارتش می‌توان ماشین دولتی را درهم شکست اما این هنوز تمامی مطلب نیست. ارتش عملی خواست‌هایی که در برنامه هر حزب قید می‌گردد را تنها با پراپاتیسی واقع‌آمی می‌توان سنجد. زمانی لنین در مورد متشویک‌ها و اس‌اها نوشت:

"این خواست (منظور انحلال ارتش) دایمی و تعویض آن با مردم مسلح است (اکنون در برنامه تمام احزابی که می‌ایند سوسیالیست نامیده شوند وجود دارد. ولی رفتار اس‌اها و متشویک‌های ماکه درست پس از انقلاب ۲۷ فوریه عملاً از تحقق بخشیدن به این خواست سر باز زدند، بهتر از هر چیز نشان می‌دهد که برای برنامه‌های آن‌ها چه ارزش‌ها باید قابل شد!" (۴۱)

حزب توده ایران که نه تنها مایل است سوسیالیست، بلکه مایل است حزب تراژوئین طبقه کارگر نامیده شده، در برنامه خود اصولاً چنین خواستی را وارد نمی‌کند! بر همین پایه پس از انقلاب و تصفیه و اعدام گروهبی از سران جنایتکار ارتش، حزب شعار خود در زمینه تصفیه و بازسازی را تحقق یافته دید. ارتش برایش به ارتش ملی تغییر کرد. رفتار حزب توده ایران و سازمان ما در مورد سپاه پاسداری آشکارتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. در نخستین بیانیه مشترک حزب و سازمان در آبان ماه سال ۶۰ مجدداً نتیجه‌گیری‌های برنامه سال ۵۴ تکرار شد.

"جمهوری اسلامی ایران... به ارتشی نیرومند، انقلابی و مردمی نیاز دارد... شرایط اول و اساسی برای ایجاد چنین سیستمی، پاک‌سازی دقیق دستگاه‌های دفاعی و امنیتی و انتظامی از عناصر وابسته به دشمن و ایجاد سدی بر سر راه نفوذ ستون پنجم ساواکی، سلطنت طلب، ماشونیستی، لیبرال و خرابکار در این سیستم است" (تاکتیک از من) (۴۲)

این نتیجه‌گیری در مورد سپاه پاسداری چنین تکمیل می‌شود:

"در امر سازماندهی دفاع ملی، تقویت همه‌جانبه سپاه پاسداری از لحاظ آموزش، تجهیزات و تسلیحات امروزین سبک و سنگین، اهمیت فراوانی دارد. باید این سپاه پیش از پیش نیرو گرفته و جای شایسته خود را در دفاع از انقلاب احراز کند" (۴۳)

چنین است. بر خورد تفکر گذشته با مسئله انحلال ارتش و نیروهای سرکوبگر و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی. پس از سال ۶۲ یعنی در پلنوم‌های ۱۸ حزب و مهر ۶۲ سازمان ظاهر امسالی جدیدی طرح می‌شود. پلنوم ۱۸ خواهان "برچیدن ارکان‌ها و نهادهای اطلاعاتی و سرکوبگر" می‌شود در پلنوم مهر ۶۲ سازمان در "برنامه مبارزاتی جبهه متحد خلق" چنین خواستی وارد می‌شود: "انحلال بلا درنگ کلیه ارکان‌های سرکوب و سازمان‌ها و نهادهای نافی حقوق دموکراتیک مردم و حاکمیت خلق" در این فرمول بندی‌های مبهم و پهلواولا، به طور مشخص سخن از انحلال سپاه و ارتش در میان نیست (و ما باینین تر خواهیم دید چرا) و ثانیا نکته‌ای در باره تأسیس نیروهای مسلح نوین و تسلیح عمومی به چشم نمی‌خورد. هر دو پلنوم هنوز خواست سرنگونی جمهوری اسلامی را نیز به میان نمی‌آورد تا جایی رسد به انحلال ماشین دولتی بورژوازی! بیانیه مشترک سال ۶۴ یعنی سند برنامه‌ای دیگر - دلیل این ابهام‌گویی‌ها را روشن می‌کند. در این بیانیه ۲ بند وجود دارد که در آن‌ها گفته می‌شود:

"میوه ما باید دارای نیروهای مسلح دفاعی و تاجیخی دموکراتیک باشد. نیروهای مسلح جمهوری باید مجری اراده خلق باشند. بدین منظور باید در سازمان نیروهای مسلح اعم از دفاعی و انتظامی تجدید نظر بنیادی به عمل آید" (تاکید از من) (۴۴)

و در بند دیگر که در فصل مربوطه "حقوق و آزادی‌های سیاسی، فسرده و اجتماعی" آمده است، چنین نوشته،

"کلیه نهادهای مرکب و تفکیک عقاید موجود و نیز کلیه قوانین و مقررات منافی با حقوق دموکراتیک ملی شود." (۴۵)

اولاً، از نظر بنیادهای مشترک نیروهای مسلح (یعنی سپاه و ارتش و...) جزو نهادهای مرکبگر نیستند زیرا آنها شامل تجدید نظر نمی‌شوند و نه مطابق بند دوم شامل انحلال، بنیاده بدون این که از هیچ نهادی نام بهره تنها انحلال ساوا و ازگان‌های مشابه را می‌طلبد. ثانیاً، خواست انحلال ارتش دایمی یا خواست تجدید نظر بنیادی عرض شده است و ثالثاً، از خواست تسلیح عمومی صرف نظر شده است و روشن است چرا، زیرا نیروهای مسلح باقی می‌مانند. بدین ترتیب روشن است که شرکتی رژیم جمهوری اسلامی - که برای نخستین بار در این بنیاده طرح شده، از نظر حزب و سازمان به هیچ وجه نمی‌تواند به معنای انحلال ماشین دولتی بورژوازی باشد.

در همین بنیادهای مشترک نکته دیگری هم وجود دارد که هر چند مستقیماً به این بحث مربوط نیست، اما از یک زاویه روشن‌گر این است که چرا در بنیاده از خواست انحلال ماشین دولتی بورژوازی صرف نظر شده است. بنیادهای مشترک بورژوازی، ملی را نیرویی ارضیایی می‌کند که، "می‌تواند در اجرای مرحله معینی از برنامه ملی و دموکراتیک در درازمدت شرکت ظهور طبیعی است که شرکت در ازمدت بورژوازی در انقلاب با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی به هیچ وجه چور در نمی‌آید و باید از یکی از آن دو صرف نظر کرد و البته بنیادهای مشترک از مارکسیسم به نفع بورژوازی صرف نظر کرده است.*

برنامه سال ۶۵ حزب چیز تازه‌ای ارائه نداده و از روی همان برنامه سال ۵۴ روشی شده است. اما سند استراتژی و تاکتیک در مورد درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، انحلال ارتش و سپاه، تسلیح عمومی و... به طور کامل سکوت کرده است. این سند تنها خواهان شرکتی جمهوری اسلامی و استقرار "حاکمیت انقلابی خلق" است. این خواست اما همانگونه که در انقلاب بهمن شاهد بودیم شکل تسلط طبقاتی را تغییر دهد و نه خود آفران. در حالیکه "جمهوری دموکراتیک تر کارگران و دهقانان" (یعنی جمهوری دموکراتیک خلق) می‌خواهد خود این تسلط طبقاتی را پایان دهد و تسلط سیاسی بورژوازی را درهم شکند. مارکس در جنگ داخلی در فرانسه نوشت،

"آنتی تتر مستقیم امپراتوری، کمون بود. فریاد جمهوری اجتماعی که پروتاریای پاریس به آن وسیله از انقلاب فوریه استقبال کرد تنها خواست مبهمی بود در جهت جمهوری که می‌بایست نه فقط شکل سلطنتی تسلط طبقاتی بلکه خود تسلط طبقاتی را نیز تغییر دهد... از این رو اولین تصویر نام کمون حذف ارتش دایمی و جانشینی آن توسط ارتش مرکب از خلق مسلح بود." (تاکید از من) (۴۶)

"حاکمیت انقلابی خلق" قادر نیست خود تسلط طبقاتی را تغییر دهد. زیرا نه بر ویرانه‌های ماشین دولتی

* در مقاله "در باره استراتژی تاکتیک..." نیز ضمن ارائه آماری گفته می‌شود، "امروز در ایران حدود یک میلیون و سیصد هزار کارگاه که از یک تا چند کارگر در آن شاغلند وجود دارد. در اولین گام‌های انقلاب ما می‌خواهیم چه کنیم که این نیروی عظیم در آن زیغفغ نیست... (ص ۸) کدام "نیروی عظیم" روشن نیست. اگر منظور کارگران این کارگاه‌هاست که معلوم است در انقلاب شرکت دارند، اما اگر با این ابهام گویی قصد آن است که برای نمایندگان بورژوازی در قدرت سیاسی جا باز کنیم، باید پاسخ داد که ما خواهان درهم شکسته شدن ماشین دولتی بورژوازی و سازماندهی قدرت توده‌ها از طریق شوراها هستیم و صد البته شوراها نباید به ارکان‌های سازش طبقاتی با بورژوازی بدل شوند.

بورژوازی متکی است، نه بر تسلیح عمومی و نه بر انحلال ارتش و سپاه، رجعت از این جمهوری به گذشته "کاری است پس آسان... زیرا تمام ماشین ستقری ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی می ماند" در این حکومت دموکراسی نمی تواند پایدار باشد و هر پیروزی خلق در جریان انقلاب نیز در برابر ماشین ستقری بی دفاع خواهد بود.*

۴- نتیجه

"حاکمیت انقلابی خلق" برخلاف ادعای رفقا نه تحقق ایده لنینی دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان، بلکه استمرار انحرافات تفکر کهنه و نتیجه "تحریف کائوتسکیستی" در مقوله مربوطه دولت و انقلاب است. این حاکمیت نه حاصل قیام پیروزمند توده ای است، نه بر ویرانه های ماشین دولتی بورژوازی استقرار می یابد و نه استقرار آن به معنی پیروزی قطعی انقلاب خلقی دموکراتیک در میهن ماست. این حاکمیت قبل از این که به اشواخ جمهوری های "دموکراتیک تر کارگران و دهقانان" متعلق باشد، همتر از با جمهوری های پارلمانی بورژوازی است.

جمهوری دموکراتیک خلقی، جمهوری است که به "حاکمیت انقلابی خلق" شبیه نیست یعنی نتیجه مستقیم قیام پیروزمند توده ای است، از جمهوری شوخ بورژوازی فراتر می رود زیرا بر دستگاه درهم شکسته ماشین دولتی بورژوازی و شادهای سرکوبگر آن مستقر می شود و به معنی پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک و گذار بی وقفه به انقلاب سوسیالیستی است. این جمهوری تنها از رهبری پرولتاریا بر سایر اقشار خلقی می تواند پدید آید. چنین است تفاوت دو شعار استراتژیکی که امروز در سازمان عرضه می شود.

مراد شهر پیور ۶۶

پائوبیس ها

- ۱- لنین-یک قدم به جلو، دو قدم به عقب منتخب آثار ۱۲ جلدی، جلد ۲، ص ۱۷۶
- ۲- لنین-چه باید کرد، منتخب آثار ۱۲ جلدی، جلد ۱، ص ۱۵۶
- ۳- لنین-همان جا ص ۱۵۷
- ۴- لنین-یک قدم به جلو، دو قدم به عقب، منتخب آثار ۱۲ جلدی، جلد ۲، ص ۱۴۲

* در زمینه مسایل مربوطه دولت، مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و سکوت سند در برابر آن و همچنین سازماندهی قدرت توده ای از طریق شوراهای خود فصول جداگانه و با اهمیتی است که باید در مقاله ای مستقل به آن ها پرداخت.

- ۵- لئین - منتخب آثار یک جلدی - ص ۷۴۸
- ۶ و ۷ و ۸ و ۹ - "جنبش های زمانه بخش دوران معاصر و مسئله انتخاب راه رشد . انتشارات سازمان . سال ۶۱
- ۱۰ - (۱) - طرح برنامه سال ۶۱ . فصل چهارم
- ۱۲ - اسناد مصوبه پلنوم مهرماه ۶۲ . بخش و برنامه ما برای جبهه متحد خلق
- ۱۲ - لئین - دولت و تکنیک . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۲ . ص ۱۰
- ۱۴ - دیباچه ای بر آثار چاودان - دولت و تکنیک ...
- ۱۵ - لئین - دولت و تکنیک . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۲ . ص ۵۴ و ۹۴
- ۱۶ - لئین - همان جا . ص ۱۵
- ۱۷ - لئین - همان جا . ص ۲۸
- ۱۸ - لئین - همان جا . ص ۱۲۲
- ۱۹ - لئین - همان جا . ص ۱۲۲
- ۲۰ - لئین - همان جا . ص ۱۶
- ۲۱ - لئین - همان جا . ص ۲۲
- ۲۲ - لئین - دولت و انقلاب . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۶ . ص ۹ و ۱۰
- ۲۳ - لئین - همان جا . ص ۱۰
- ۲۴ - لئین - همان جا . ص ۱۰
- ۲۵ - لئین - همان جا . ص ۲۷
- ۲۶ - لئین - همان جا . ص ۲۷
- ۲۷ - فرخ نگهد ارسابیل انقلاب و مواضع ما . شماره ۲ - تاریخ انتشار . اسفند ۶۲ . ص ۲۶ و ۲۷
- ۲۸ - لئین - دولت و تکنیک ص ۲۶ و ۲۷
- ۲۹ - اسناد پلنوم ۱۸ کمیته مرکزی حزب توده ایران . ص ۵۲
- ۳۰ - بیانیه مشترک حزب و سازمان نامه مردم شماره ۴۸ . اردیبهشت ۶۴
- ۳۱ - لئین - دولت و انقلاب . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۶ . ص ۴۵
- ۳۲ - لئین - همان جا . ص ۴۵
- ۳۳ - لئین - همان جا . ص ۲۴
- ۳۴ - لئین - همان جا . ص ۴۶ و ۴۷
- ۳۵ - لئین - همان جا . ص ۴۶ و ۴۷
- ۳۶ - لئین - شروع جدید دولتی که در انقلاب پدید می آید . منتخبات یک جلدی . ص ۴۶۲
- ۳۷ - لئین - همان جا . ص ۴۶۲
- ۳۸ - لئین - همان جا . ص ۴۶۲
- ۳۹ - لئین - وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۵ . ص ۶۲
- ۴۰ - برنامه حزب بلشویک - کلیات آثار جلد ۲۴ . ص (۴۷۱ به انگلیسی)
- ۴۱ - لئین - دولت و انقلاب . ص ۴۹ و ۵۰
- ۴۲ و ۴۳ - بیانیه مشترک حزب و سازمان - آبان ۶۰ . نقل از کتاب اسنادی از ۱۰ سال پیوندگی
- ۴۴ و ۴۵ - "بیروزیاد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم چ . ا . " مردم ۴۸ . اردیبهشت ۶۴
- ۴۷ - مارکس - جنگ داخلی در فرانسه . ص ۵۹

ماهیت اختلاف در کجاست؟

در مباحثات پیرامون "طرح استراتژی و تاکتیک سازمان برای انقلاب ملی و دمکراتیک"، برخی از رفقای ما به حاکمیت آلترناتیو پیشنهادی در این طرح یعنی "حاکمیت انقلابی خلق" ابرام می‌گیرند. این رفقا با برافراشتن پرچم "پینش نو" اعلام می‌دارند، "حاکمیت سیاسی (آلترناتیو) تنها می‌تواند دیکتاتوری انقلابی و دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد. (۱)

نخست باید ببینیم که طرح استراتژی و تاکتیک سازمان چه گفته است و چگونه متدولوژی لنینی را در انقلاب ایران به کار بسته است؟

لنین در مقاله به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر نوشت، "ما همیشه می‌گفتیم اصلاحات محصول جنبی مبارزه طبقاتی انقلابی است. ما می‌گفتیم و عملاً به اثبات می‌رساندیم که دگرگونیهای بنیادی بورژوا دمکراتیک محصول جنبی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. به جاست گفته شود که همه کائوتسکی‌ها، مارتف‌ها... و سایر قهرمانان "انترناسیونال ۲/۵" نتوانستند چنین تناسب را میان انقلابهای بورژوا دمکراتیک و سوسیالیستی - پرولتری درک کنند. اولی، به دومی فرا می‌روید. دومی ضمناً مسائل اولی را حل و فصل می‌کند. دومی امر اولی را تثبیت می‌کند. مبارزه و فقط مبارزه تعیین می‌کند که دومی تا چه اندازه موفق می‌شود نسبت به اولی فراروید." (۲)

طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پانزدهم فروردین ۶۵ که مبنای تدوین برنامه سازمان است، با وفاداری به همین اصل لنینی، اعلام می‌کند، "آماج غائی سازمان ما استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در ایران است... سازمان در راه دستیابی به این آماج مبارزه می‌کند. نکته قابل توجه در این جاست که "طرح"، سوسیالیسم را به مثابه آن هدفی تعیین کرده که باید در راهش مبارزه کنیم و برخلاف دیدگاهی که عملاً انقلاب دموکراتیک را سقف مبارزه تعیین می‌کند، کام جدی از این مرحله پیش‌تر بر می‌دارد و نظامی را آماج قرار می‌دهد که قادر است کارگران و زحمتکشان را از پندهای اسارت سرمایه‌رهای بخشد و به استثمار انسان از انسان خاتمه دهد.

اما اعلام این هدف به تنهایی کافی نیست و باید راه دستیابی به آن را نیز مشخص کرد. تنها مبلغین محدود و تنگ افق فقط از "هدف‌ها" سخن می‌گویند بی آنکه به اشکال گذار توجه داشته باشند. برای رایجیابی به هدف، رفیق دیمتروف چنین متدولوژی را عنوان می‌کرد، "لنین از ما طلب می‌کرد تا تمام توجه خود را به امر یافتن اشکال گذار به سوی انقلاب پرولتری در راهتأمین اتحاد خلق علیه امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی برقراری حاکمیت‌های انقلابی و ضد امپریالیستی خلق (مطابق آنچه که در اسناد احزاب کمونیست مختلف آمده است) "حکومت‌انقلابی قائل بود؟ زیرا لنین قانون اساسی همه انقلاب‌های کبیر را در نظر داشت. این قانون حاکی از آن است که وقتی صحبت از جنب‌توده‌های وسیع زحمتکش کشور به سوی پیشاهنگ انقلابی در میان است (که بدون آن مبارزه برای بدست گرفتن حکومت غیرممکن است) تنها پروباگانند و آژیتاسیون قادر نخواهد بود که جای تجربه سیاسی شخصی توده‌ها را بگیرد.

با وفاداری به این متد لنینی است که کمونیست‌ها در همه جای جهان، سوسیالیسم را آماج خود قرار می‌دهند و به مثابه اشکال گذار به سوی انقلاب پرولتری، در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی در راه تشکیل جبهه واحد هم‌نبروهای مترقی غیر پرولتری علیه انحصارهای امپریالیستی و دولت‌های کارگزار آن می‌رزمند و در کشورهای زش‌دیده نیز مبارزه در راهتأمین اتحاد خلق علیه امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی برقراری حاکمیت‌های انقلابی و ضد امپریالیستی خلق (مطابق آنچه که در اسناد احزاب کمونیست مختلف آمده است) "حکومت‌انقلابی دمکراتیک و مترقی" را، "حاکمیت ملی - دمکراتیک" را، دولت وحدت جیب و دمکراتیک" را (*** و غیره)، عنصر استراتژیک ثابت پیکار کمونیست‌هاست.

طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما نیز در همین راستا اعلام کرده است، شرط ضروری پیروزی انقلاب ملی - دمکراتیک در میهن ما "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انتقال قدرت به طبقات و اقشار دمکراتیک و انقلابی جامعه و استقرار حاکمیت انقلابی خلق است."

* حزب کمونیست شیلی - ** حزب کمونیست لبنان - *** حزب کمونیست هندوستان

حال بپنجم منتقدین "طرح" درباره آن می‌اندیشند؟

باید گفت که برخی اظهارات رفقای ما اساساً همان اندیشه‌های عنوان شده در "طرح" است. از جمله این که "انقلاب دمکراتیک به مثابه یک پیرویه تنها زمانی می‌تواند انقلاب و واقعاظرمند محسوب شود که پیروزی خلق بر رژیم ارتجاعی به دردم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزینی آن با دولت دمکراتیک اکثریت مردم تحت زهبری طبقه کارگر فراروید." (۴) این اظهاریه مضموناً با فرمول بندی دقیق طرح فرقی ندارد که "پیشرفت پیگیر و به فرجام رسانیدن انقلاب ملی و دمکراتیک ایران در گرو تأمین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در رأس قدرت سیاسی است." و یا اینکه رفقا می‌پلند، "ضمن بسیج طبقه کارگر برای شرکت فعالانه و پیگیر در انقلاب دمکراتیک، اورا از همین امروز و از همین حالا برای نبردهای سهمگین‌تر آتی در راه تأمین رهبری انقلاب دمکراتیک آماده شامیم." (۵) طرح استراتژی و تاکتیک همین اندیشه راه‌شکلی صریح‌تر چنین عنوان می‌کند؛ "سازمان ما با تمام قوا در راه تأمین رهبری پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران، به مثابه اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند"، این اعتقاد ما بر این پایه استوار است که به آموزشهای لنین در مورد مسئله سرکردگی و فاداریم. لنین حق داشت که جمله بندی اولیه تژه‌های م. و. ر. و. * را درکنگره دوم کمینترن تخبیر دهد. در این روایت آمده بود که ماهیت بورژوازمکراتیک مرحله اول انقلاب در مستعمره‌ها لزوماً به این معنا نیست که رهبری انقلاب در مستعمره‌ها باید به دست دمکراتهای بورژوا اسپرده شود. لنین به جای "لزوماً به این معنا نیست" شوش؛ "به هیچ وجه به این معنا نیست." در نتیجه لنین اگر چه از ایجاد جبهه متحد طرفداری می‌کرد، اما مخالف بود که کمونیست‌ها تحت هر شرایطی از تلاش و مبارزه برای کسب رهبری انقلاب صرف نظر کنند، چون این امر آشکارانه زائده بورژوازی تبدیل می‌کند. (۶)

به این ترتیب مشاهده می‌شود که این بخش از اندیشه رفقا، هیچ تفاوت اساسی با طرح استراتژی و تاکتیک مصوب بلنوم فروردین ۶۵ ندارد و آنها با اندکی تحق، مطلقاً به تفاهم کامل با این ایده‌های "طرح" خوانند رسید. اما انحراف در انتقادات "پنش شو" در کجاست؟ رفقا می‌گویند که طرح استراتژی و تاکتیک سازمان، حاکمیت آلترناتیو پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را حاکمیت انقلابی خلق اعلام کرده است، که در آن بر تفوق الزامی طبقه کارگر در تمامی مراحل رشد و تکاملش تأکید شده است و پیشنهاد می‌کنند که به جای چنین طرح مبهم و ناراسایی، آلترناتیو "جمهوری دمکراتیک خلق" یعنی حاکمیتی با تفوق طبقه کارگر عنوان شود. اما همه آموزشهای لنین به ما حکم می‌کند که طرح پیشنهادی رفقا ناصحیح است. لنین در جواب پاروس که معین نظر را عنوان می‌کرد، پاسخ داد؛ "پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می‌دهد. این پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها و نیمه چیزدارها یعنی با انبوه تهیدستان خرده‌بورژوازی شهر وده می‌تواند به اکثریت عظیم و قاطع بدل گردد. وجود چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دمکراتیک، انقلابی ممکن و مطلوب و البته در ترکیب دولت انقلابی تأثیر می‌بخشد و شرکت و یاختی تفوق بیانگران بسیار ناممکن دمکراسی انقلابی را در این دولت ناکزیر می‌سازد. هرگونه ساده پنداری در این زمینه بسیار زیانبار است." (۷) و در جواب ادعای تروتسکی می‌گفت، "دعوی دوم تروتسکی نیز به همین گونه نادرست است. این نادرست است که "تمام مسئله چهارت از این است که محتوی سیاست دولتی زوجه کسی معین می‌کند و چه کسی اکثریت همگون در آن را تشکیل می‌دهد" و غیره". تروتسکی خود در این گفتار "شرکت نمایندگان مردم" را در "دولت کارگری" پذیرفته می‌داند یعنی دولت مرکب از نمایندگان پرولتاریا و دهقانان را قبول دارد. اینکه با چده شرایطی می‌توان شرکت پرولتاریا را در دولت انقلابی پذیرفته دانست، مسئله خاصی است و خیلی هم احتمال دارد که بشود و یک‌ها در این مسئله نه تنها تروتسکی بلکه با سوسیال‌دمکرات‌های نستانی هم توافق نداشته باشند. ولی مسئله دیکتاتوری طبقات انقلابی به هیچ وجه به مسئله "اکثریت" داشتن در این‌ها آن دولت انقلابی و به این مسئله که سوسیال‌دمکرات‌ها با چده شرایطی می‌توانند در این بیان دولت شرکت کنند، محدود نمی‌شود." (۸)

تجربه تاریخی انقلاب ۱۹۱۷، قوانین عمومی شکل‌گیری و تکامل اتحادهای طبقاتی پرولتاریا یعنی، اشتراک

* م. و. ر. - کمونیست هندی که بعدها از مارکسیسم دست شست. او درکنگره دوم کمینترن علمدار سکتاریسم و مخالف ایده لنین مبنی بر "وحدت کلیه نیروهای ضد امپریالیست و لزوم حمایت فعالانه از جنبش بورژوا - دمکراتیک" و خواستار سازماندهی یک جنبش مستقل آزادیبخش به رهبری کمونیست‌ها بود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کمینترن و جبهه متحد ضد امپریالیستی در هند ۱. و. مارتی‌شین

دیوی
سیده
رژیم
صدر
دای
ایش
کشور
شاه را
است
ملنقی
اساسی
پارزه
علیه
ه بود
انفراد
نیت
مانیت
ه پایه
ت این
به پایه
انتقال
ادامه
آبایی
قدرت
رژیم
تکس و
رژیم
به بود
یک در
قانونی
رنامه و

منافع حیاتی متحدین، به حساب آوردن این منافع بکارپیایه اقتصادی و سیاسی وحدت، تجربه خود توده ها به مثابه اساس اتحادها، وحدت و مهارزه در چارچوب اتحادها و روشهای دمکراتیک مناسبات میان متحدین و غیره و آشکار ساختن خطوط اصلی طرحی که لندن در ۴ ماهه اول پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ برای فرار از اوضاعی انقلاب دمکراتیک روسیه به انقلاب سوسیالیستی ریخت در راستای همان نقطه نظرهایی بود که سابقا عنوان کرده بود و در این دوره تحقق عملی می یافت. لندن به دمکراتهای انقلابی روسیه پیشنهاد کرد که از ائتلاف با بورژوازی روسی بگریزند، با کمونیست ها ائتلاف کنند و در راه اجرای برنامه حداقل پرولتاریا - که بخش عمده آن با منافع دهقانان و خرده بورژوازی هم مطابقت می کرد - مبارزه کنند. در این شرایطی بود که در تترهای آوریل گفت می شد، "باید به این واقعیت اعتراف کرد که حزب مادر اکثر شوراها در اقلیت و آنهم در اقلیت ضعیفی است." بنابراین در این اتحاد، اکثریت به دمکراتها تعلق داشت. اما علیرغم این واقعیت حزب بلشویکها شمار می داد، "تمام حاکمیت به شوراها". این شعار به معنای حاکمیت یکگانه و تام الاختیار شوراها بود، باید نوع تازه ای از دولت تشکیل می شد و ماشین دولتی سابق که بالای سر خلق قرار داشت، نابود می گردید، با تحقق این طرح، حاکمیتی تولد می یافت که از چارچوب سرمایه داری بالاتر می رفت و در واقع "دولت گذار" به سوی انقلاب پرولتری تشکیل می شد. لندن البته در جریان استقرار چنین حاکمیتی آن شرایط مناسبی را می دید که برای ادامه مبارزه طبقاتی - که فرجام این تحولات را روشن می کرد - فراهم می شد. لندن بر آن بود که کمونیست ها در جریان این مبارزه فرصت می یافتند تاوم را از اذهان توده های دهقان و خرده بایزدها بزدانند و آنان را هر چه انبوه تر زیر پرچم پرولتاریا گرد آورند. "... آنگاه نفع عمده قشرهای خرده بورژوا و گناه عمده آنان یعنی زود باوری آنان نسبت به سرمایه داران در جریان عمل از بین می رفت و تجربه ای که در حین اقدامات خود به دست می آوردند، این نفع را در معرض انتقاد قرار می داد."

به این ترتیب لندن با پذیرش این امکان در تئوری و حرکت عملی در فوریه ۱۹۱۷، شرط گذارهای و محدودیت های مصنوعی (برای حاکمیت آنترناتیوی) و نفی مراحل بینابینی که در جریان زرقش انقلاب ممکن بود پیش بیاید را به کلی ناصحیح می شمرد. کسب تفوق در حاکمیت انقلابی آنترناتیو حاصل فعلاترین شرکت در جنبش، جلب اعتماد توده ها به بهای صداقت، روشن بینی، فداکاری و زحمت طولانی است. کسی که ارتقا پرولتاریا را به سطح سرکردگی انقلاب به صورت یک روند درک نکند، کسی که پیوند این سرکردگی را با اتحاد کارگران و دهقانان و همه زحمتکشان نفهمد، کسی که درک نکند که روند سرکردگی پرولتاریا با روند پیشرفت انقلاب مربوط است و بخواهد اراده را به ایام تمايلات خویش را به جای واقعیات خارج از ذهن بنشاند، کمتر بین چیزی از لندن نفهمیده است.

رفیق نویسنده مقاله "بازم درباره استراتژی انقلابی..." که نمی تواند در مقابل این حکم لنینی شانه خالی کند، سعی می کند که با تحریف نظر طرف مقابل به پیروزی در بحث برسد. ایشان می نویسند "لنین این احتمال که دیگر نیروها در دولت انقلابی تفوق به دست آورند را رد نمی کند و این تاکید بسیار درستی است... اما رفقای ما مسئله را درست برعکس می فهمند. آنها احتمال تفوق بیانگران ناممکن دمکراتی انقلابی را به یک یقین بدل می کنند، رهبری انقلاب دمکراتیک و دولت انقلابی توسط طبقه کارگر را نمی کنند و نه تنها پیشاپیش از این رهبری صرف نظر کرده، بلکه آنرا بنام تروتسکیسم محکوم می سازند." (۹) برخواننده منصف است که عن ارونده سازی در چنین مطلق را آشکارا ببیند. تمام مطلب در همین جاست که ما می گوئیم، شمام به حکم لندن گردن نهید و بپذیرید که احتمال تفوق دیگران هست و این نظر را پس بپذیرید که: تنها حاکمیت انقلابی و دمکراتیک آنترناتیوی که می تواند در راستای برنامه حداقل طبقه کارگر انقلاب دمکراتیک را پیش ببرد، حاکمیتی با تفوق پرولتاریاست و از پیش احکام من در آوردی صادر نکنید که: "اشاره دیگر می توانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را به جنگ آورند و لئ... سر انجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود." (۱۰) و بنا "رهبری نیروهای غیر پرولتری پر دولت در جوامع سرمایه داری به معنای آغاز نفی "اراده واحد" پرولتاریا و زحمتکشان به سود گذشته و سازش با بورژوازی خواهد بود" (۱۱) و "چنین حکومتی حتی اگر در بهترین حالت حاکمیت انقلابی نیز باشد و رهبری دمکراتیک انقلابی نیز بر راس آن قرار گیرد، کاری جز تصاحب دستگاه دولتی بورژوازی، بازسازی و تکمیل آن نخواهند کرد. در چنین شرایطی سخن از یک انقلاب واقعا خلقی، تنها فریب خواهد بود." (۱۲)، آتوقت ما هم به شما خواهیم گفت، ما هیچگاه این احتمال را به یقین تبدیل نکرده ایم و اگر شما فطرتک بارها با انصاف و بدون پیشدوری "طرح" را بخوانید، این نکته را خواهید یافت که "سازمان ما با تمام قوا در راه تأمین رهبری پرولتاریا

در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران، به مثابه اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند. نکته‌ای که بدون هیچ پیچیدگی و بغرنجی شوشه شده است. و خواهیم گفت که به اعتقاد ما در جریان پیشرفت انقلاب، حاکمیت انقلابی خلق نیز نفی دیالکتیکی می‌شود. زیرا چنین حاکمیتی - مثل همه پدیده در جهان - یک گذشته و یک آینده دارد. آینده‌ای که ما در راهش تلاش و مبارزه می‌کنیم، چیزی جز سوسیالیسم نیست. ولی از هم اکنون هم نمی‌توان غیبگویی کرد که آیا این پروسه در هم شکستن و نفی دیالکتیکی مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز خواهد بود.

وقایع طرفدار "پیش‌نویس" به‌جز آن تجربه انقلابات دمکراتیک خلق در اروپای شرقی و ویتنام به مثابه تجارب بسیار ارزشمندی که باید مورد توجه سازمان قرار گیرد یاد می‌کنند. رفاقه درستی از قول فرنگ فلسفه نقل می‌کنند که در این کشورها "دموکراسی خلق که در آغاز به مثابه دیکتاتوری دموکراتیک خلق عمل می‌کرد، آغاز به برعهده گرفتن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نمود." اما رفاقه‌ها طرح این مسائل فقط نصف حقیقت را گفته‌اند و درست آن بخش دیگر حقیقت که به بحث ما مربوط می‌شود را ناکفته گذاشته‌اند. سؤال این است که آیا احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی قبل از پیروزی بر فاشیسم و ارتجاع داخلی و کسب قدرت شعار "برقراری دموکراسی دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر" را سر میدادند؟ آیا آنها هم پیشگویان و آرزوگران این تئوری‌ها و افعال انقلابی و خلقی را چنین حاکمیتی می‌شناختند؟

استاد کمینترن که در آن دوره، استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست در آن تئوری می‌شد، قاطعانه چنین نقطه نظرهایی را رد می‌کند. تاکتیک "جبهه متحد" لنینی به نحو خلافت‌افزای در اسناد کنگره هفتم کمینترن کامل یافت. این کنگره نیازمندی‌های مبارزه علیه خطر فاشیسم و استراتژی جبهه متحد خلق (که جبهه متحد کارگری یعنی اتحاد کمونیست‌ها و بخش رادیکال سوسیال دموکراسی هست آن محسوب می‌گردید) را بیان نمود. کنگره مزبور بن و وظایف مربوط به مبارزه فاشیستی و دموکراسی سوسیالیستی، از طریق بیان اندیشه‌های لنین با عبارات مشخص درباره اشکال انتقالی تحولات و نوع انتقالی قدرت، پیوند برقرار ساخت. رفیق دیمتروف رهبر کمینترن در گزارش به هفتمین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیستی، از نوع انتقالی قدرت یعنی دولت جایگزین در برنامه این احزاب را "دولت جبهه واحد" اعلام کرد که هیچگونه پیش شرط تفوق طبقه کارگر در آن عنوان نمی‌شد. رفیق دیمتروف گفت که اگر از ما سؤال شود که آیا شما کمونیست‌ها فقط برای مطالبات جداگانه و مشخص از جبهه واحد طرفداری می‌کنید و یا این که آماده‌اید حتی زمانی که مساله تشکیل دولت بر اساس جبهه واحد مطرح شد، مسئولیت شرکت در چنین دولتی را قبول نمائید؟ در این صورت ما با آگاهی کامل و با حسن مسئولیت به این سؤال پاسخ خواهیم داد: ما این پیش‌بینی را می‌کنیم که ممکن است تشکیل دولت جبهه واحد کارگری و یا دولت جبهه واحد ضد فاشیستی نه تنها امکانپذیر گردد، بلکه منافع پرولتاریا ضرورت ایجاد آنرا ایجاب کند. در چنین حالتی ما بدون ذره‌ای شک و تردید، موافقت خودمان را با تشکیل چنین دولتی اعلام خواهیم کرد. . . . این دولت قبل از همه دولت مبارزه علیه فاشیسم و ارتجاع است. دولتی است که حاصل جنبش جبهه واحد می‌باشد. چنین دولتی نه تنها نباید در راه فعالیت حزب کمونیست و سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر هیچگونه محدودیت و مانعی ایجاد کند، بلکه برعکس می‌باید تدابیر قاطعی علیه صاحبان پنگاهای مالی بزرگ ضد انقلابی و عاملین فاشیست آنها اتخاذ نماید. حزب کمونیست کشور مغرب در یک لحظه مناسب پاتکیه بر جنبش فزاینده جبهه واحد، تشکیل دولتی که بر شاخه برنامه مشخص ضد فاشیستی استوار باشد و مطرح خواهد نمود. . . . جنبش جبهه واحد ضد فاشیستی به مثابه نیروی محرکه دائمی، دولت را جد راپیش از پیش به سوی مبارزه علیه بورژوازی ارتجاعی سوق می‌دهد. هر انداز که جنبش جبهه واحد دامنه گسترده‌تری پیدا کند، به همان اندازه نیروی بیشتری در اختیار دولت برای مبارزه علیه مرتجعین می‌گذارد." (۱۲)

کمینترن به این دلیل دولت جبهه واحد را به مثابه دولت آلترناتیو عنوان می‌کرد که اعتقاد داشت، شعارهایی که برای دوره گذار انتخاب می‌شوند و همچنین ویژه بودن اشکال گذار یا پیشروی به سوی انقلاب پرولتری "برای آن ضرور است که به توده‌های میلیونی کمک کند تا آنها با حد اکثر ممکن از روی تجربه شخصی خودشان یاد بگیرند و بفهمند که چگونه باید عمل کنند، و چاره نجات را بیابند، و آنرا عملی کنند بالاخره خودشان باید تشخیص دهند که کدام حزب متعکس کننده مطالبات و خواسته‌های واقعی آنهاست و می‌تواند مورد اطمینان آنها باشد.

رهبرهای کمینترن البته بر هدف نهایی کمونیست‌ها هم مصرانه تأکید می‌کنند. در همان گزارش پیشگفته اضافه می‌شد: "تا آن جایی که این دولت واقعاً علیه دشمنان خلق مبارزه کند و به طبقه کارگر و حزب کمونیست

این
وری
را
مایه
آن
بش
هشاه
اری
این
آزار
تعمیر
علیه
مید
تصاد
ند
آنان
ی که
ریکه
دند
های
بخش
ودی
زمین
تاریخ
دند
خالت
بیوند
نیاز
دلیل
دفاعی
ایسته
روهای
اقت
دانیست
شمار
بخش
تجوی

آزادی عمل دهد، ماکونیست‌ها از چنین دولتی به طور همه جانبه، پشتیبانی و حمایت خواهیم کرد و به مثابه سربازان انقلاب در خط مقدم مبارزه خواهیم کرد. ولی ما به توده‌ها خواهیم گفت، این دولت نمی‌تواند نجات قطعی و کامل به ارمان بیاورد. او قادر نیست تا حاکمیت طبقاتی استثمارگران را درهم فروریزد و به این جهت نمی‌تواند به طور قطع خطر ضد انقلاب فاشیستی را از بین ببرد. بنابراین ضرورت تاخود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده کنیم، راه نجات واقعی را تنها و تنها باید در حکومت شوراهای جستجو نمود. (۱۴). این بود نکته‌ای که رفاقا در استفاده از تجارب اروپای شرقی ناکفته گذاشته بودند و اما در مورد انقلاب اوت ۱۹۴۵ و بیتنام هم کافی است اشاره کنیم در این دوره (یعنی دوره پس از کنکزه هفتم کمینترن) شعار احزاب کمونیست کشورهای تحت سلطه - از جمله بیتنام و کره - تشکیل "حکومت انقلابی ضد امپریالیستی خلق" بود. بر اساس گزارش کنکزه هفتم، شعار تشکیل این حکومت همراه با شعار ایجاد حکومت شورایی عنوان نمی‌گردید. آلترناتیوهای کمونیستی نوشت، "حکومت شورایی به تناسب نیروهای طبقاتی در جریان انقلاب با تحکیم سرکردگی پرولتاریا و تقویت پیوندهای میان کارگران و توده‌های دهقانی بستگی خواهد داشت." این امر نتیجه طبیعی قبول تاکتیک "جبهه متحد ضد امپریالیستی" بود. در کنکزه هفتم کمینترن، شعار "همه قدرت از آن اتحاد آزادیبخش ملی" به عنوان شعار کمونیست‌های کشورهای تحت سلطه عنوان شد. (۱۵)

مشئ استراتژیک فرمولبندی شده به وسیله کنکزه هفتم کمینترن از طریق فعالیت احزاب کمونیست در جریان جنگ جهانی دوم به شکر جنبش مقاومت توده‌های وسیع به اجرا درآمد. بنا براین گرفتن جنگ جهانی دوم، جبهه واحد ضد فاشیستی در کشورهای اروپای شرقی و جبهه متحد ضد امپریالیستی در بیتنام، کره و چین به پیروزی رسید. استراتژی کمینترن به انقلابات دمکراتیک پیروزمند در این کشورها منجر گردید. تلاش و مبارزه احزاب کمونیست در راه تأمین هم‌موشی پرولتاریا از راه تشکیل جبهه واحد، در جریان تعمیق جنبش به‌شمر رسید و پیشرفت بیکسر این انقلابات را به سوی سوسیالیسم تأمین نمود. آنچه که رفاقا منتقد ما ناکفته گذاشتند و ما اینک بیانش کردیم، همان است که احزاب کمونیست پیروزمندی که از آنها یاد شد، قبل از پیروزی و کسب قدرت توسط جبهه واحد، هیچگونه شرط تفویض رهبری را در حاکمیت آلترناتیو مطرح نمی‌کردند، اما با تمام توان در این راه تلاش و مبارزه می‌نمودند.

استراتژی لینینی گذار به سوسیالیسم که در جریان مبارزه انقلابی کمینترن بی‌گرفته شد، اهمیت تاریخی دارد و هم اکنون نیز احزاب کمونیست جهان بر همین راستا خطوط اصلی استراتژی خویش را تنظیم می‌کنند. این استراتژی و تاکتیک آزموده و آبدیده، امروزه سلاح زنگارناپذیر مبارزه انقلابی کمونیست‌های جهان است.

اکنون به این مسئله باید بپردازیم که اگر "حاکمیت سیاسی آلترناتیو تنها می‌تواند جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد." چه پیامدهائی در عمل سیاسی حزب پرولتاریا دارد. زیرا تنها در عرصه تئوری ماندن بدون برداختن به سیاست، به انحطاط و به سوی نظریه‌گرایی و اسکولاستیزم می‌گراید.

اعلام چنین حاکمیت آلترناتیوی، نتیجه سیاسی معین زاده دنبال خواهد داشت.

اولاً - نوع و معینی از رابطه با متمدنین طبقه کارگر در جریان تشکیل جبهه خلق برای سرنگونی رژیم ارتجاع به دنبال دارد.

ثانیاً - نوع معینی از برخورد با حاکمیت‌های انقلابی و خلقی پس از سرنگونی که در آنها رهبری پرولتاریا تأمین نشده است را می‌طلبد.

در مورد اول بکناریم. خارج از سازمان که مدعی جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر است، پاسخ‌های صریح و روشن داد. گروه ۱۶ آذر منشعب از سازمان تازمانی که چپ‌آزاد می‌انگند، اعلام می‌کرد که "کمونیست‌ها باید با تمام قوا در راه تشکیل جبهه طبقات و انتشار خلقی تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه کنند. بر این مبنا تا هنگامیکه کن جنبش توده‌ای به سطح جنبش انقلابی سراسری که سرنگونی رژیم را هدف قرار می‌دهد فراتر رانده نشده باشد، پرولتاریا باید با روحیه مبارزه در راه تشکیل و تقویت چنین جبهه‌ای پرورش یابد. تائیس از آن دوره وارد شدن در هر جبهه‌ای که کن دوره تا سرنگونی رژیم را شامل می‌شود و در عین حال در اساس چیزی کمتر از برنامه دمکراسی خلقی را که تحقق عملی هدف مقاوم طبقه کارگر است - در نظر گیرد، به معنای پشت کردن به هدف مقدس کارگر در مرحله کنونی انقلاب و نتیجتاً نطفی خطائی مستقل پرولتاریاست." (۱۶) از راه کارگرم می‌گفت، "ما هر اختلافی را مشروطه آن کرده ایم که مشخصاً در جهت رهبری پرولتاریا باشد." (۱۷)

روشن است که کمونیست‌ها نه تنها از هم‌کاری و مبارزه مشترک با دیگر نیروهای چپ‌ها خشنی فراموش نداشتند، بلکه خود مبنای ایجاد این اتحادها هستند و استقرار موازینی دمکراتیک میان نیروهای شرکت کننده در چپ‌ها را تنها شرط همکاری می‌شناسند. اینکه ما پذیرش هم‌مویی خود را از سوی دیگر نیروها شرط همکاری قرار دهیم، جز کوتاه فکری سیاسی نباشی از سکتاریسم نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد. تنها کسانی از اتحاد می‌هراسند که به صلاحیت طبقه کارگر در تأمین سرکردگی در جریان مبارزه اعتماد ندارند. نتیجه عملی سکتاریسم آنها نیز هیچ چیز به جز سیردن رهبری جنبش انقلابی به دست سایر نیروهای غیر پرولتری نیست.

چنین اندیشه‌ای در پراتیک سیاسی یکی دو سال اخیر جنبش ما تاب مقاومت نیارود و شکست جدی خورد. چرا که مبالغین این ایده با وفاداری بدان در عمل سیاسی قدم از قدم نمی‌توانستند بردارند. اما اصلاحات تصحیح این خطا از سوی مکتب‌گرایان ابداعش به خطای دیگر و گردش تاسف‌باری به راست انجامیده است. آنچنانکه گره ۱۶ آذر در پلوم اخیرش راست رو، اندرترین سیاست را در اتحادهای طبقاتی و تشکیل چپ‌ها ارائه کرده است. درم شکست یکی از سکتارهای سکتاریسم در خارج از سازمان، باعث شده است که لااقل یکی از نویسندگان مقالات دفاع از جمهوری دمکراتیک خنق به رهبری طبقه کارگر هم بنویسد، "شرط رهبری طبقه کارگر را به هیچ عنوان شرط همکاری با هیچ نیرویی قرار نمی‌دهد. ۱۸"

در مورد دوم اما هنوز همه حرف‌ها گفته نشده است. راه کارگر با طرح واقعات شوش و من در آوردی که برای انقلاب سه مرحله‌ای در ایران (مرحله پرولتوا، مرحله اتیک، مرحله انتقالی، مرحله سوسیالیستی)، تاکتیک چپ‌ها واحد ضد امپریالیستی را عنوان کرده است و متحد خود در این مرحله که با او اراده واحد دارد را دمکراسی پرولتوایی معرفی کرده است. اما بلافاصله گفته است که این اتحاد تا لحظه سرنگونی است و سپس متحدینش در آینده و حاکمیت پیشنهادی اش در این مرحله را میان زمین و آسمان محقق نکرده است. گره ۱۶ آذر هم که مبنای پرشور خودش را با حکومت‌های غیر پرولتری در جوامعی نظیر ایران "موضع ویراتیک، این حکومت‌ها در قبال وظایف این مرحله از انقلاب پیروز و وظایف دمکراتیک انقلاب و در محور آنها در قبال آزادی‌های سیاسی" قرار داده است و می‌تواند در پرتو همین اندیشه مشتاقانه با پرولتوا لیبرال‌ها وطنی به صلح و صفا برسد (که رسیده است) فراموش نمی‌کند که با رستی فوق العاده چپ و در یک فرمول بندی مبهم اعلام کند، "کمونیست‌ها تحت شیخ شریانی، سیاست حمایتگر و دنباله‌رو. آنکه در جنبش ما و از جمله برای یک دوره توسط سازمان ما تحت عنوان مشی "اتحاد و مبارزه" دنبال می‌شد را نباید اتحاد کنند." ۱۹

رفقای "جنبش نو" در سازمان ما همه حرف‌ها در این مورد ناکفته‌اند. بر ما روشن نیست که اگر دمکراتیک‌های انقلابی نظیر حزب انقلابی دمکراتیک "نهضت ۲۶ ژوئیه" که توسط فیدل کاسترو رهبری می‌شد؛ و یا "چپ‌ها آزاد بیخش ملی ساندنست‌ها" * و با حزب سوسیالیست شیلی به رهبری سالوادور آلنده در حاکمیت پس از سرنگونی به قدرت متفق تبدیل شوند، آیا رفقای ما اساساً آنها را حاکمیتی انقلابی و خلقی اریزایی خواهند کرد و استراتژی و نوع برخوردشان با چنین حاکمیت‌هایی چگونه است؟ آیا به عنوان مثال سیاست حزب کمونیست شیلی (مستقل از برخی خطاها) را در مقابل آن خواهند داشت، با آن بلوک وحدت ملی تشکیل خواهند داد، در دولت وحدت ملی شرکت خواهند جست، خط مشی ادامه تحولات انقلابی توسط همین بلوک را پیش خواهند برد، و در عین حال به مبارزه بانظریه‌ای غیر پرولتری در این بلوک و در راه فراروش انقلاب دمکراتیک انقلاب سوسیالیستی خواهند کوشید و آن گونه که لوئیس کوروالان می‌گوید، "وحدت ملی که آزمایش شکست را تحمل کرد ولی دچار شکست ویراکندگی نشد و در حال حاضر تصوراتی از خصم انقلاب، تشخیص مراحل و گسترش سیاست اتحادهای وسیع را دارد"، حتی پس از شکست انقلاب هم با چنین متحدینی خواهند ماند و تلاش برای ارتقا و فراروش آنها به مواضع کارگر خواهند داشت و با آنچنانکه ما و راجب‌های "جنبش چپ انقلابی - میر" کردند، به درگیری و مقابل‌پادولتی که رهبری آن با حزب پرولتاریان نیست خواهند پرداخت؟

چنان کلام در پاسخ به همین نکته است. و صد البته. اندیشه‌ای که نویسنده مقاله "بازم درباره استراتژی..."

* "در آغاز انقلاب فیدل کاسترو رفقای هنوز کمونیست نبودند و در مواضع دمکراسی انقلابی قرار داشتند. مقاله تجربه انقلاب کوبا، جوانب خاص و عام از "مجله مسائل تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی" ژانویه ۸۵.
** "چپ‌ها آزاد بیخش ملی ساندنست، سازمان دمکراتیک انقلابی است." مقاله ساندنسم و تئوری ویراتیک انقلابی از "مجله مسائل تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی" شماره ۹ - سال ۱۹۸۵

بدان معتقد است که « رهبری نیروهای غیر پرولتری در جوامع سرمایه داری به معنای آغاز نفی "اراده واحد" پرولتاریا و زحمتکشان به سود گذشته و سازش با بورژوازی خواهد بود »، « انتشار دیگر می توانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را به دست آورند ولی... سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند بیمود. » و از پیش شیور مرک و عزای چنین حکومت هایی را به صدا در می آورد و امکان ارتقا و فرا رویی را به کلی نامحتمل می شناسد و تنها راه پیش پای چنین حکومت هایی را شکست و بازگشت می شناسد، نمی تواند در مقابل حاکمیتی با تفوق دمکراسی انقلابی، سیاسی در پیش گیرند که آنها را به اتخاذ سستی یگانه با طبقه کارگر هدایت کنند زیرا لاتر آن وقت که می گوید، « چنین حکومتی حتی اگر در بهترین حالت حاکمیت انقلابی خلق نیز باشد رهبری دمکراتیک انقلابی نیز بر اس آن قرار گیرد، کاری جز تصاحب دستگاه دولتی بورژوازی، بازسازی و تکمیل آن نخواهد کرد. در چنین شرایطی سخن از یک انقلاب واقعا خلقی، تنها فریب خواهد بود، اساسا چنین تحولی را به مثابه یک تحول انقلابی به رسمیت نخواهد شناخت.

تمام مشکن سکتاریست ها آن است که قادر به درک "معای بزرگ" استراتژی اتحادها میان پرولتاریا و ائتلاف میانی نیستند. آنها حتی اگر در شرایط کنونی هم مجبور شده باشند که اتحاد بدون سرکردگی را بپذیرند، پس از سرنگونی رژیم ارتجاع و کتب قدرت سیاسی و تفوق توسط این نیروها، نهایتا همان کاری خواهند کرد که چپ روها در جریان انقلاب شیلی و برتغال کردند.

"کارل مارکس حکم معروفی را در "تزهایی درباره فوئرباخ" فرمول بندی کرده است که از ارکان تئوری مارکسیسم است و اساسی ترین خصیلت فعالیت انسان را منعکس می کند، انسان با تغییر اوضاع، در عین حال خود را نیز تغییر می دهد، روند تغییر محیط اجتماعی توسط انسانها، در عین حال روند تغییر خود آنهاست. کلید اسلوب شناسانه "معای بزرگ" نیز همین حکم است. افسار و گروه های اجتماعی که با کیفیتی معین وارد انقلاب می شوند، در جریان مبارزه آتی این کیفیت را با هر چه بیشتر از دست دادن آن خصیصه ای که در ایجاد اشدن تغییر می دهند... این افسار (خرده بورژوازی) متناسب با مستی خرده بورژوازی، وضعیت روانی، مست گیری طبقاتی، منافع، شعارها و برنامه های خود به اصلاح مناسبات اجتماعی می پردازند. آنها در اتحاد با طبقه کارگر، ارکان بنیادی سرمایه داری را ویران می کنند و در ایجاد نظام نوین اجتماعی که در آن وضعیت، موقعیت و حتی ماهیت آنها تغییر می کند، مشارکت خواهند کرد. (۲۰) و تمام مشکل سکتاریست ها در درک متافیزیکی از همین پدیده هاست. سکتاریسم درک نمی کند که همانا شرکت در مبارزه انقلابی امکان فرار و پناهی لایه های میانی را در جریان مبارزه فراهم می آورد و بدین این توده زحمتکش و تابع با طبقه کارگر نزدیک می شود و وجود می آورد. شرایطی ایجاد می شود که آنها در عمل به تخیلی بودن و نقصان برنامه های خود پی ببرند و حقانیت آماج های برنامه ای طبقه کارگر را دریابند. این روند در کوبا با موفقیت پیش رفت و اینک در نیکاراگوئه، اتیوپی و آنگولا در جریان است و در شیلی و کراواتا با کودتای خونین امپریالیستی متوقف شد. سکتاریسم در مقابل این حقیقت چاره ای ندارد مگر آنکه این نمونه های پیروزمند را اساسا قلب ماهیت کند یا همین ما را از شمول چنین روندی مستثنی سازد تا احکام خویش را به اوقات رساند. نتیجه این احکام، به انزوا کشانیدن و تنها گذاشتن طبقه کارگر در مقابل امپریالیسم هار جهانی و ارتجاع داخلی و درغلاف خود ماندن و شعارهای بسیار تند دادن است، بگذار در همین جا یاد دیگر ارزیابی کنگره مهمت کمیترن را از سکتاریسم تکرار کنیم که آئینه تمام نمای سکتاریست های وطنی است، "برخلاف سال های نخست تشکیل انترناسیونال کمونیستی که سکتاریسم به صورت ابتدایی و عملی نمودار می شد، حالا دیگر با قبول ظاهری تزهایی پلشویکی کوش می کند تا خودش را در پشت پرده نگهدارد و بدین ترتیب در راه رشد و پیشرفت سیاست توده ای پلشویکی سد ایجاد کند... سکتاریسم از خود راضی پیش از همه در راه مبارزه مابرای تشکیل جبهه واحد سد ایجاد می کند. سکتاریسم شیفته و مغفون آئین های کوتاه نظرانه خویش است. و از زندگی واقعی توده ها به دور بوده و با آن بیگانه می باشد. سکتاریسم می خواهد با ساده کردن اسالیب و براساس طرح های قالبی، پیش پا افتاده و مبتذل به حل پیچیده ترین مسائل جنبش کارگری دست یابد. او ادعا دارد که همه چیز را می داند و علامه دهر است اما به قول معروف فقط تا ترک دمایش را می بیند. سکتاریسم از خود راضی نمی خواهد و نمی تواند درک کند که رهبری طبقه کارگر از جانب حزب کمونیست به خودی خود حاصل نمی شود. با صدور اعلامیه و با حرف و ابراز تمایل نمی توان به این مقصد دست یافت، بلکه فقط با شرکت در مبارزات طبقه کارگر است که نقش رهبری حزب تأمین می شود. باید با کار توده ای روزانه و با اجرای سیاست صحیح شایستگی جلب اعتماد طبقه کارگر را به دست آورد. و بعد، این امر ژمانی امکان پذیر می گردد که ما کمونیست ها در کارهای سیاسی خود سطح آگاهی واقعی توده ها و درجه انقلابی بودن آنها را به درستی

ارزیابی کرده و روی آن حساب کنیم. شرایط مشخص راننده بر اساس تمایلات شخصی و آرزوهایمان، بلکه بر پایه واقعیت‌های موجود، هشیارانه مورد ارزیابی قرار دهیم. مایباید گام به گام و با صبر و حوصله تسهیلات لازم را جهت گذار توده‌های وسیع به سوی کمونیسم فراهم سازیم. ماهرکز نباید سخنان نئین را فراموش کنیم که به ما هشدار می‌داد: آنچه که برای ما کهنه شده است برای طبقه و برای توده‌ها نیز کهنه شده نیند اریم." (۲۱)

و اما اینکه در جریان مبارزه که فقط با سرنگونی ارتجاع پایان نمی‌گیرد - طبقه کارگر چگونه قادر به کسب تفوق درجهه متخذه نسبت به نیروهای دیگر خلق خواهد شد، باید اضافه کنیم، "مضمون و اشکال مبارزه درون جبهه‌ای با مبارزه بیرونی رادیکال علیه دشمن طبقاتی خود یعنی سرمایه‌انحصاری به طور اصولی تفاوت دارد. مبارزه درون جبهه‌ای باید در حمایت امر مسابقه‌ای باشد که نشان دهد کدام حزب قادر است تهاجم علیه سرمایه را موثرتر هدایت کند. لذا بگذار "برشدگان" این مسابقه در این با آن مرحله از تکامل تاریخ را خود توده‌ها تعیین کنند." (۲۲)

و به عنوان آخرین کلام در باب نقش طبقه کارگر و احزاب کمونیست به مثابه پیشگامانگ هر سوسه انقلابی، همونا با بوری کراسین می‌گوئیم، "لن‌دین پیوسته تاکید می‌کرد سوابق اندیشه در کنگره هفتم کمینترن تدوین گردید - که نقش رهبری حزب کمونیست را نمی‌توان از قبل اعلام شده یا تثبیت شده هیند است. نقش حزب کمونیست در جریان مبارزه برای جذب متحدین و نفوذ ایدئولوژیک، سیاسی و معنوی بر آنان تامین می‌شود. همانطور که در اسناد جنبش کمونیستی بین‌المللی و به‌ویژه در اسناد گردهمایی‌های ۱۹۶۹ و کنفرانس ۱۹۷۶ برلین مکرر تاکید گردیده، اتحادیه مفهوم برابری و احترام به استقلال و هویت متحدین است. رهبری طبقه کارگر و نقش پیشگامانگ طبقه کارگر در سیستم اتحادیه‌های طبقاتی و سیاسی به مثابه پیش شرط معین نگردیده، بلکه باید در عمل تامین گردید، این نقش پیشگامانگ در تداوم استوار، پیگیرترین و انقلابی‌ترین مشن بیانگر منافع طبقه کارگر برزومی کند، تاکتیک‌هایی که در پیچ و خم‌های مبارزه سیاسی به کار گرفته می‌شوند، مستلزم همکاری و روابط متقابل با سایر احزاب سیاسی و هم چنین رقابت بین آنها برای نفوذ در توده‌های وسیع طبقه کارگر و متحدینش می‌باشند." (۲۳)

طرح

برخلاف ادعای رفقای طرفداران شعار جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر به مثابه حاکمیت آلترناتیو، این بحث حد اقل در جنبش ما خیلی هم "نوین" نیست. از سالها قبل چنین شعاری توسط گروه‌های سیاسی معینی طرح شده است و نتایج سیاسی معینی - مطابق با آنچه در صفحات قبل آمد - به زبان طبقه کارگر ایران به‌باز آورده است. باید امیدوار بود که پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سالم و کمونیستی، جنبش ما را از تکرار چنین زیان‌هایی مضمون بدارد.

جهانگیر

پاشویس‌ها

- ۱- سنکاتی درباره استراتژی استقرار جمهوری دموکراتیک خلق ص ۱۲ رفیق مراد
- ۲- و. ای. لنین - به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر، مسائل بین‌الملل شماره ۲ ص ۱۲
- ۳- دیگروف - مبارزه در راه جبهه واحد ص ۱۰۵
- ۴- هنگامی به معانی استراتژی در انقلاب دموکراتیک - رفیق مجید
- ۶- برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به استراتژی و تاکتیک انترناسیونال کمونیستی در زمینه مسئله ملی و مستعمراتی، لبا، رزیکوف ص ۱۲۶ تا ۲۰۰ کمینترن و خاور
- ۵- هنگامی به معانی استراتژی در انقلاب دموکراتیک - رفیق مجید

۷- لنین در مقابله با ترسکسیم - ص ۲۷

۸- لنین در مقابله با ترسکسیم - ص ۲۲

۹- بازهم درباره استراتژی انقلابی و... - رفیق مرادص ۹

۱۰- همانجا ص ۸

۱۱- برخی مسائل درباره جمهوری دمکراتیک خلق - مرادص ۶

۱۲- "بازهم درباره استراتژی انقلابی و..." - ص ۱۷

۱۳- دیمتروف - مبارزه در راه جبهه واحدص ۹۸ تا ۱۰۴

۱۴- همانجا

۱۵- برای اطلاع دقیق تر به کمیته ترن و خاورص ۱۲۶ تا ۲۰۰ مراجعه کنید

۱۶- نشریه فدائی - شماره ۱۱

۱۷- ضمیمه راه کارگز - شماره ۲۹

۱۸- یکتائی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق - ص ۱

۱۹- فدایی شماره ۲۰

۲۰- استراتژی اتحادهای طبقاتی ک. ک. واد الازوف ص ۲۱

۲۱- ک. دیمتروف مبارزه در راه جبهه واحدص ۱۲۶

۲۲- واد الازوف - استراتژی اتحادهای طبقاتی ص ۵۹

۲۳- بیوری کراسین - استراتژی اتحادهای طبقاتی و سیاسی ص ۱۷ - مارس ۱۹۸۷ مندرج در ضمیمه تلوریک حقیقت

انقلاب شور

۲۴- نگاه کنید به جزوه مصوبات دومین کنفرانس سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

په‌رخی نښکات په‌ر اموڼ انقلاب ملي دموکراتيک

په‌رځورد مارکسيستي - لينينيستي با مفهوم انقلاب در دوران ما، دوران گذار عام بشريت از سرمايه داری به سوسياليسم - از کمونيست ها می طلبد تا هنگام پرسی روند انقلابی در ميهن خویش ، افق دید را به محدوده ملی منحصر نساخته و گستره جهانی روند واحد انقلابی را در نظر گیرند . شرویت چنین په‌رځوردی په‌ر این آموزش لنين منتهی است که هر دورانی مهر و نشان خود را په‌ر انقلابات آن دوران په‌ر چای می‌نهد . ناپدیده گرفتن این حکم اساسی ، ناکزیر ، په‌ انحراف جدی در عمل منتهی می‌شود .

په‌روزی انقلاب کبیر سوسياليسي اکتبر شرایط لازم را په‌ر ای دور زدن بی‌طی نکردن تمام یا مراحل از رشد سرمايه داری در کشورهای عقب مانده - که مارکس و انگلس امکان آن را از نظر تئوریک په‌ اثبات رسانده بوده‌ند - فراهم ساخت . تشکیل نظام جهانی سوسياليسي و فريو پاشی نظام مستعمراتی امپرياليسم ، آرایش قوا در عرصه جهانی را دگرگون نمود . بدین سان خلق های کشورهای رويه رشد چشم انداز باز هم روشن تری در په‌ر این خویش یافتند . این چشم انداز نه تنها از نمونه اخلاقی سوسياليسم و توانایی آن در حل مشکلات عظیمی که نظام سرمايه داری قادر به حل آن نبوده و نیست شيرومی گیرد ، بلکه در عين حال په‌ر توان مشخص جامعه کشورهای سوسياليسي در رفع برخی نیازهای کشورهای رويه رشد - په‌ ویژه در زمینه امور اقتصادی و فنی - په‌ر پایه مناسبات په‌ر حقوق منتهی است . په‌ بیان دیگر ، په‌ تناسب رشد توان نظام جهانی سوسياليسي ، په‌ تناسب گسترش جنبش بین المللی طبقه کارگر و په‌ تناسب ژرفش په‌ر ان عمومی سرمايه داری ، کشورهای رويه رشد در انتخاب راه رشد مستقل خویش از امکانات بیشتری په‌رځوردار می‌گردند . البته این په‌ معنای یکسان انگاشتن این کشورها و ناپدیده گرفتن ویژگی ها ، تنوع و پیچیدگی روندهای مبارزه طبقاتی در این کشورها نیست . اما نکته در ځور توجه آن است که این روندها په‌ر بهتر تضاد اصلی دوران ما - تضاد بین دو نظام اجتماعی متضاد - جریان می‌یابد و په‌ ناکزیر از آن تاثیر می‌پذیرد . از جمله این تاثیر پذیری ها آن است که گرایش ضد سرمايه داری در جنبش های رهايی بخش ملی تقویت می‌شود و این جنبش ها پیش از پیش خصلت ضد سرمايه داری په‌ خود می‌گیرند . متاسفانه در برخی موارد با حرکت از این اصل درست که در دوران گذار از سرمايه داری به سوسياليسم تنها آن جنبش با مضمون دوران همخوانی دارد که نظام سرمايه داری را آماج تهاجم خویش قرار می‌دهد ، تفسیری یکسویه از مضمون ضد سرمايه داری جنبش های رهايی بخش ارایه می‌گردد ، تا به‌ آنجا که در عمل امکان په‌روزی مرحله ای از انقلاب دموکراتيک ، استقرار حکومت انقلابی دموکراتيک خلقی تحت رهبری اقشار میانی ، آغاز فرایند گذار از انقلاب دموکراتيک به انقلاب سوسياليسي و په‌ر شرفت انقلاب تاحدودی معین توسط چنین حکومت هایی - لااقل در کشورهای دارای سرمايه داری نسبتا رشد یافته ، مثل کشور ما - په‌ طور کلی نفی می‌شود . په‌ گمان من پشتوانه این گونه تفاسیر ، تجزیه و تحلیل یکسویه از رشد سرمايه داری در کشورهای رويه رشد و فرایند گذار انقلاب دموکراتيک به انقلاب سوسياليسي در این کشورهاست .

۱ - په‌رخی چلبه های رشد سرمايه داری در کشورهای رويه رشد

کلاسیک های مارکسيسم نشان دادند که تشکیل و گسترش بازار جهانی سرمايه داری ، جوامع عقب افتاده دارای نظام های ماقبل سرمايه داری را نیز په‌ر مدار جهانی سرمايه می‌کشاند . لنين با تکامل خلاقانه آموزش مارکس و انگلس په‌ اثبات رساند که تکامل سرمايه داری به مرحله انحصاری یا امپرياليسم ، رشد سرمايه داری در عقب افتاده ترین کشورها را نیز تسریع می‌کند .

انقلاب کبیر سوسياليسي اکتبر از نظر تاریخی ناقوس مرگ نظام سرمايه داری را در عرصه جهانی په‌ صدا در آورد ، اما این په‌ معنای پایان بخشیدن په‌ر رشد و توسعه آتی سرمايه داری جهانی نبود . په‌ر عکس ، امپرياليسم ها با تشدید ستم و شیوه های چپاولگرانه ، اقتصاد سرمايه داری را رشد بخشیدند .

با فريو پاشی نظام مستعمراتی امپرياليسم ، دول امپرياليسي په‌ر ای تد اوم بخشیدن په‌ غارت خلق های کشورهای

روبه رشد به اشکال جدید چپاول، به سیاست نواستعماری روی آوردند. این سیاست متوجه وابسته ساختن بیش از پیش اقتصاد کشورهای روبه رشد به بازار جهانی سرمایه داری و انحصارات امپریالیستی از طریق صدور کالا، اعطای وام و "کمک" و صدور سرمایه مولد به این کشورهاست. هدف استراتژی نواستعماری، تدویم و تشدید وابستگی اقتصادی و فنی کشورهای روبه رشد به مراکز امپریالیستی و رشد سرمایه داری وابسته در این کشورهاست. در نتیجه این استراتژی، کشورهای روبه رشد نه تنها از نظر سرمایه، بلکه از نظر فنی - از نظر ماشین آلات، مواد خام، مهارت های فنی و... به انحصارات امپریالیستی وابستگی می یابند. بدین ترتیب سرمایه محلی - سرمایه داری وابسته - پیش از پیش با سرمایه امپریالیستی - و نظام جهانی سرمایه داری - درهم تنیده می شوند. از جمله آثار این درهم تنیدگی، رشد گرایش ضد سرمایه داری در مجموع جنبش ضد امپریالیستی است. بدین معنی که در این گونه کشورها مبارزه علیه امپریالیسم برای کسب رهایی ملی با مبارزه علیه سرمایه داری وابسته برای رهایی اجتماعی پیوند می یابد.

توجه به این خصیصه سرمایه داری وابسته هنگام تدوین استراتژی انقلاب توسط پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر از اهمیت بسیار برخوردار است. اما این تنها یکی از خصیصه های رشد سرمایه داری وابسته به شمار می رود. در واقع سرمایه داری وابسته از خصایص دیگری نیز برخوردار است که نادیده گرفتن آن می تواند به اشرفات جدی منجر گردد. از جمله مهم ترین این خصایص آن است که رشد سرمایه داری در کشورهای روبه رشد ضمن افزودن بر شمار پرولتاریا موجب پیدایش و بسط اقشار میانی و حاشیه ای می گردد. این اقشار که از رشد سرمایه داری وابسته امپریالیستی رنج می برند، متحد طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی به شمار می روند.

این خصیصه سرمایه داری وابسته از آن جانش می گردد که در این نظام، ساخت اقتصادی از هم گسیخته است و بین بخش های مختلف اقتصاد پیوند ارگانیک برقرار نیست و یاضعیف است. به بیان دیگر، بخش های مختلف اقتصاد - صنعت، کشاورزی و خدمات - نه در ارتباط با یکدیگر، بلکه مستقل از یکدیگر و بر مبنای تقسیم بین المللی کار و موقعیت ناهمباز کشورهای روبه رشد در آن رشد می نمایند. در این حال، در درون هر بخش نیز شاخه های مختلف فاقد پیوند ارگانیک با یکدیگر هستند. مثلا در صنعت، پیوند مستقیم و متناسب بین صنایع مختلف - بخصوص صنایع تولیدکننده، وسایل تولید و صنایع تولیدکننده، وسایل مصرف - وجود ندارد، و احدهای صنعتی از نظر تکنولوژی، تعداد کارگران و غیره به شدت با یکدیگر تفاوت دارند و...

خصیصه اخیر در شکل گیری ساختار نیروی کار - طبقه کارگر، زحمتکشان و دیگر اقشار - اهمیت بسیار می یابد و همین دلیل نیازمند برخورد دقیق تر است.

رشد کلاسیک سرمایه داری موجب "کندن دهقانان از زمین" و کشاندن آنان به درون کارخانه ها می شد. اما رشد سرمایه داری وابسته از چنین خصوصیتی برخوردار نیست. به عنوان مثال، در کشور ما اصلاحات ارضی رژیم شاه موجب خانه خرابی انبوه عظیمی از دهقانان شد و آنان را در جستجوی کار و نان راهی شهرها ساخت. غالباً گفته می شود بخش وسیعی از این دهقانان جذب بازار کار شدند. اما به ترکیب این بازار کار و به اشتغال حاصل از آن توجه نمی شود. در حالی که بی توجهی به این امر می تواند به برداشت های نادرست از موقعیت طبقات و اقشار گوناگون در جامعه و در نتیجه به ارزیابی نادرست از نقش آنان در انقلاب دموکراتیک بیانجامد.

در سرمایه داری وابسته به دلیل عدم انطباق تکنولوژی انتخاب شده در صنایع جدید با ساختار اجتماعی - اقتصادی این کشورها، بخش صنعت قادر به جذب نیروی کار آزاد شده از کشاورزی و نیز انبوه پیشه وران خانه خراب شده نیست. در نتیجه، بخش عظیمی از نیروی کار آزاد شده نه در کارخانه ها و فابریک های سرمایه داری، بلکه در کارگاه های کوچک تولیدی، در کارهای ساختمانی، در خدمات و در مشاغل حاشیه ای (دستفروشی و امثال آن) جذب می شود. بدین ترتیب برخلاف نمونه های کلاسیک رشد سرمایه داری، در کشورهای مثل کشور ما جذب نیروی کار آزاد شده در بازار کار لزوماً به معنی بیوستی به ارتش پرولتاریای صنعتی نیست. به بیان دیگر، رشد سرمایه داری وابسته در کشورهای روبه رشد ضمن خانه خراب کردن دهقانان و پیشه وران، بیش از آن که بر شمار پرولتاریای صنعتی بیفزاید، بر تعداد کارکنان مستقل (کسانی که برای خود کار می کنند و مزدبگیر

نیستند) ، بر شاغلین کارگاه‌های کوچک تولیدی و خدماتی و بر مشاغل حاشیه ای می افزاید . این تنها به کشور ما محدود نمی‌شود و در بسیاری از کشورهای روبه‌رشدی که راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته‌اند ، رخ داده است . به عنوان مثال ، "دریجیلی" - و چندین کشور دیگر نسبت دهقانان در مقایسه با نسبت سایر اقشار غیر پرولتری ... کاهش یافته است " (۱)

تجزیه و تحلیل آمار و اطلاعات مربوطه ایران به درک بهتر موضوع کمک خواهد کرد . البته از آن‌جا که نتایج تفصیلی سرشماری سال ۱۳۶۵ هنوز منتشر نشده ، بررسی ما بر اطلاعات مربوطه سرشماری سال ۱۳۵۵ مبنی خواهد بود . ولی سعی خواهد شد تغییرات ده سال اخیر نیز مورد ارزیابی قرار گیرد . به موجب سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ جمعیت شاغل کشور حدود هشت میلیون و شصت هزار نفر و ترکیب آن به صورت زیر بود :

ترکیب جمعیت شاغل		
حرفه	تعداد (هزار نفر)	درصد به کفی
کارگر	۳۱۱۰	۳۶ درصد
کارکن فامیلی بدون مزد	۹۸۲۰	۱۱ درصد
کارمند (دولتی و خصوصی)	۱۶۲۵	۱۹ درصد
کارکن مستقل	۲۷۴۰	۳۲ درصد
کارفرما	۱۷۲	۲ درصد
جمع	۸۶۲۹	۱۰۰

ماخذ ، سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ به نقل از " ساخت اقتصادی ایران " انتشارات سازمان فداثیان خلیج (گروه منتشرین آژ)

چنان‌که می‌بینیم ، در سال ۱۳۵۵ کارگران حدود یک سوم جمعیت شاغل را تشکیل می‌دادند . ضمناً حدود ۷۹ هزار نفر از کارگران (۲۵ درصد) کارگر ساده ساختمانی بودند . قسمت اعظم این کارگران را دهقانانی تشکیل می‌دادند که خانه‌خراب شده و بدلیل فقدان تخصص و فقدان امکان اشتغال در سایر بخش‌ها ناگزیر به کار ساختمانی روی آورده بودند . کارمندان ، کارکنان مستقل (پیشه‌وران ، مغازه‌داران و ...) و کارکنان فامیلی بدون مزد که در مجموع مابین اقشار میانی هستند ، بیش از ۶۰ درصد نیروی شاغل را تشکیل می‌دادند . این درصد بالا مبین نقش و اهمیت اقشار میانی در حیات اقتصادی و اجتماعی ایران است . شرکت وسیع این اقشار در انقلاب بهمین نیز این واقعیت را تایید می‌کند . حال برخی جوانب مشخص نیروی کار شاغل و مورد بررسی قرار می‌دهیم .

الف - پراکنندگی کارگران

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساخت اقتصادی ایران ، پراکنندگی کارکنان در واحدهای تولیدی و خدماتی است . به بیان روشن‌تر ، بسیاری از واحدهای تولیدی و خدماتی کشور از کارگاه‌های کوچک تشکیل می‌شود

(منظور از کارگاه کوچک، کارگاهی است که کمتر از ۱۰ نفر کارگر یا غیر کارگر در آن کار می کنند. منظور از کارگاه، هر نوع واحد تولیدی یا خدماتی است. مثلا ثانوایی و بقالی نیز جزء کارگاه به حساب می آید). این موضوع هم در شهر و هم در روستا صادق است.

به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۳ بیش از ۱/۲ میلیون کارگاه کوچک در مناطق روستایی دایر بود، در حالی که تعداد کارکنان این کارگاهها حدود یک میلیون نفر بود. یعنی به طور متوسط در هر کارگاه کمتر از یک نفر کار می کرد. به عبارت دیگر، بعضی افراد در بیشتر از یک کارگاه کار می کردند.

در همان سال حدود ۶۷۰ هزار کارگاه (اعم از صنعتی و غیرصنعتی) در مناطق شهری وجود داشت که بیش از ۲/۱ میلیون نفر در آن کار می کردند. یعنی به طور متوسط در هر کارگاه ۲ نفر به کار اشتغال داشتند. (۲)

چنان که می بینیم هر اکندگی کارگاهها در مناطق روستایی بیش از مناطق شهری است. اما در هر دو حالت، این اکندگی بسیار زیاد است. از نظر اجتماعی، وجود این هر اکندگی مانع مهمی در تشکیل سازمان گیری مهارزات توده ها به حساب می آید.

ب- کارکنان شاغل در روستا

در سال ۱۳۵۵ حدود ۵۱ درصد کارگران در مناطق روستایی و حدود ۴۹ درصد در مناطق شهری کار می کردند.

تفکیک کارگران بر حسب فعالیت در شهر و روستا

کلی	خدمات	کشاورزی	صنعت	شهر	روستا
۱۵۳۱	۳۰۷	۹۱	۱۲۳۳	تعداد به } هزار نفر	
۱۵۷۷	۵۰۰	۵۷۲	۹۵۵		
۳۱۰۸	۲۵۷	۶۶۳	۲۱۸۸	جمع	
۴۹	۸۰	۱۴	۵۶	درصد } شهر	
۵۱	۳۰	۸۶	۴۴		روستا

ماخذ همان جا

در روستاها، کارگران به فعالیت های کشاورزی، ساختمانی و صنعتی اشتغال داشتند. حدود ۵۷۰ هزار نفر از کارگران مناطق روستایی کار کشاورزی و حدود ۵۰۰ هزار نفر کار ساختمانی می کردند. بقیه نیز عمدتا در صنایع مختلف روستایی از قبیل قالی بافی، پارچه بافی، ثانوایی و... فعالیت داشتند. با در نظر گرفتن رشد نسبتا نازل صنایع روستایی می توان گفت کارگزارانی که در مناطق روستایی به فعالیت صنعتی اشتغال داشتند، عمدتا در کارگاه های کوچک کار می کردند و در نتیجه از نظر سازماندهی تولید از تشکل بالایی برخوردار نبودند.

ج- کارگران شاغل در شهرها

در مناطق شهری اکثر کارگران به فعالیت صنعتی اشتغال داشتند. البته ۲۹۰ هزار نفر نیز به صورت کارگر ساده ساختمانی کار می کردند.

نکته قابل تاکید در این مورد آن است که اغلب کارگران در کارگاه های کوچک (دارای کمتر از ۱ کارکن) کار می کردند. این کارگاه ها شامل فعالیت های مختلف کوچک صنعتی از قبیل نساجی، تریکوبافی، تراشکاری، ریخته گری، مکانیکی، صابون پزی، نانواپی، شیرینی پزی و غیره است. برای درک بهتر این موضوع کافی است یادآور شویم که در سال ۱۳۵۲ بیش از ۲۴ هزار کارگاه صنعتی در مناطق شهری وجود داشت. از این تعداد تنها ۵۶۰ کارگاه (یعنی ۲/۲ درصد کل کارگاه ها) جز کارگاه های بزرگ (دارای بیش از ۱۰ نفر کارکن) به حساب می آمدند. باین ترتیب از مجموع ۸۲۴ هزار کارکن (کارگر، کارمند و...) شاغل در کارگاه های صنعتی شهری بیش از ۴۷۰ هزار نفر (۵۷/۴ درصد) در کارگاه های کوچک و حدود ۳۵۰ هزار نفر (۴۲/۶ درصد) در کارگاه های بزرگ کار می کردند. حدود نصف این افراد در مجتمع های بزرگ دارای بیش از ۵۰ کارکن به کار اشتغال داشتند.

تفکیک کارگاه های بزرگ صنعتی کشور بر حسب تعداد کارکنان

تعداد کارکنان	تعداد کارگاه	گروه بندی کارگاه ها بر حسب تعداد کارکنان
۴۲۴۷۱ نفر	۲۲۸۹	بین ۱۰ تا ۱۹ نفر
۴۰۱۸۶ نفر	۱۴۰۱	بین ۲۰ تا ۴۹ نفر
۲۷۴۷۱ نفر	۴۰۶	بین ۵۰ تا ۹۹ نفر
۷۷۲۱۴ نفر	۳۶۵	بین ۱۰۰ تا ۴۹۹ نفر
۱۶۴۴۲۲ نفر	۱۳۹	بیش از ۵۰۰ نفر
۲۵۱۸۶۴ نفر	۵۶۰۰	جمع

ماخذ: همان جا

مقایسه تعداد کارکنان در کارگاه های بزرگ صنعتی مناطق شهری با تعداد کل کارگران کشور نشان می دهد که تنها حدود ۱ درصد از کارگران در کارگاه های بزرگ صنعتی مناطق شهری کار می کردند. این امر مبین پراکندگی کارگران حتی در چهارچوب فعالیت های صنعتی است. این پراکندگی که خود ناشی از ساختار سرمایه داری وابسته است، تشکن طبقه کارگر را با دشواری بسیار روبرو می سازد و وظایف سنگینی را در برابر پیشامنگ انقلابی وی قرار می دهد.

د- کارگاه های کوچک شهری و انبوه پیشه وران

در سال ۱۳۵۵ حدود ۱۶۵ هزار کارگاه کوچک در مناطق شهری به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفتند. در این کارگاه ها مجموعاً ۳۱۵ هزار نفر کار می کردند. یعنی به طور متوسط در هر کارگاه کمتر از ۲ نفر به کار اشتغال داشتند.

تیس
زهری
به معافه
تدویر
ت خود
نهایت و
رانژی
ولهایبی
" افراق
حقیقت
شان به
ربرابر
وده که
جدی تر
تیک ما
سازمان
تالیسم
صوف
" روانه
راصول
برنامه
راست
سه طبقه
داران و
" نفی
رقابلی
ترانژی
به سازش
درداد
در آثار
اتحاد
کشور
در تنظیم
نوده های
د توده ها

حدود یک سوم افرادی که در این کارگاه ها کار می کردند ، مزدبگیر نبودند ، یعنی با کارکن مستقل و یا کارکن فامیلی بدون مزد بودند . به عبارت روشن تر در اغلب کارگاه های کوچک شهری ، صاحب کارگاه خود نیز کار می کند و پیشه ور به حساب می آید . (۳)

نتایج این نمونه گیری اساساً قابل تعمیم به کلیه کارگاه ها ، اعم از صنعتی و غیر صنعتی در شهر و روستاست . و این خرد بیانگر نقش مهم پیشه وران و کاسبکاران در حیات اقتصادی - اجتماعی میهن ماست .

متأسفانه آمار مرفق و همگونی در مورد میزان تولید این کارگاه ها در دست نیست . ولی اهمیت این کارگاه ها تنها بدان محدود نمی شود که بخش عظیمی از نیروی کار را در خود جذب می کنند ، به عبارت دیگر این کارگاه ها در تولید ملی سهم قابل ملاحظه ای دارند . البته با رشد سرمایه داری سهم کارگاه های کوچک در تولید ملی کاهش می یابد ، بخصوص آن که سطح با آوری کار در این کارگاه ها بسیار نازل است .

این نکته نیز قابل ذکر است که بخش عظیمی از کارگاه های کوچک در بخش خدمات متمرکز می باشند . به عنوان مثال ، در سال ۱۳۵۲ بیش از ۵۶٪ درصد کارگاه های کوچک در مناطق شهری در بخش خدمات - از مغازه های مثل بقالی گرفته تا درمانگاه های کوچک خصوصی - فعالیت داشتند . (۴)

ه - برخی تغییرات مربوط به سال های پس از انقلاب بهمن

مطابق سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ ، جمعیت شاغل کشور ۱۰/۷ میلیون نفر بوده است . (۵) در سال ۱۳۵۶ جمعیت شاغل کشور حدود ۸/۶ میلیون نفر بود . به عبارت دیگر ظرف ده سال اخیر جمعیت شاغل کشور حدود ۲ میلیون نفر افزایش یافته است . متأسفانه آمار مربوط به تغییراتی که ظرف این سال ها در ترکیب جمعیت شاغل روی داده در دست نیست . اما می توان به چند نکته اشاره کرد .

۱ - سالانه به طور متوسط ۴۰ هزار نیروی کار جدید به بازار وارد می شود . یعنی ظرف ده سال اخیر نیروی کار حدود ۴ میلیون افزایش یافته است . مقایسه این رقم با میزان افزایش جمعیت شاغل نشان می دهد که حدود ۲ میلیون نفر از نیروی کار جدید در بیکاری به سر می برند . رژیم با اعزام اجباری جوانان به جبهه ها از جمله سعی می کند روی بیکاری جوانان سرپوش بگذارد . اما این از شکن بیکاری جوانان نمی کاهد . به موجب برآورد های خود رژیم حدود ۶۰ درصد از بیکاران شهری را " جویندگان جدید کار " تشکیل می دهند . (۶) گسترش وسیع بیکاری در میان جوانان از نظر اجتماعی نتایج بسیار ناگواری در بر دارد . به ویژه آن که متأسفانه ناراضیاتی جوانان بیکار لزوماً مست مبارزه سیاسی آگاهانه و هدفمند رانسی گیرد .

۲ - به موجب اطلاعاتی که تا سال ۱۳۶۲ را در بر می گیرد ، تعداد کارگاه های بزرگ صنعتی در مناطق شهری و تعداد کارکنان آن ها افزایش یافته است . در سال ۱۳۶۲ تعداد این کارگاه ها ۶۷۷۵ و تعداد کارکنان آن ۵۶۷ هزار نفر (شامل ۴۹۸ هزار کارگر) بود . (۷) افزایش تعداد کارگاه های بزرگ صنعتی هر چند همین تشکل بیشتر بخشی از کارکنان از نقطه نظر سازماندهی تولید است ، اما لزوماً به معنای تمرکز بیشتر کارکنان در مجموع نیست . این نکته در بند زیر توضیح داده خواهد شد .

۳ - بر اساس اطلاعات موجود ، در سال ۱۳۶۴ تعداد کارگاه های دایر شهری (منظور از کارگاه در این جا هر نوع مغازه ، شرکت ، کارخانه ، ... در صنعت ، خدمات و سایر فعالیت هاست) به بیش از یک میلیون و دویست و پنجاه هزار واحد رسیده بود . در مقایسه با سال ۱۳۵۲ تعداد کارگاه ها تقریباً ۲ برابر شده بود . ۹۷/۵ درصد این کارگاه ها جز " کارگاه های کوچک و ۲/۵ درصد جز " کارگاه های بزرگ (دارای بیش از ۱۰ شاغل) بودند . به بیان دیگر ، در مقایسه با سال ۱۳۵۲ تعداد کارگاه های کوچک نسبت به کارگاه های بزرگ ، بیشتر افزایش یافته است (در سال ۱۳۵۲ کارگاه های کوچک ۹۶/۴ درصد کل کارگاه ها را تشکیل می دادند) .

در سال ۱۳۶۴ تعداد کارکنان کل کارگاه های شهری (صنعتی ، خدماتی و ...) حدود ۲/۹ میلیون نفر بود و

نسبت به سال ۱۳۵۲ حدود ۶۵ درصد افزایش داشت. با در نظر گرفتن این که ظرف سال های ۵۲ تا ۶۴ تعداد کارگاه ها دو برابر شد. ولی تعداد کارکنان آن ۶۵ درصد افزایش یافته، می توان چنین نتیجه گرفت که به طور متوسط، تعداد کارکنان کارگاه های مناطق شهری گرایش به کاهش داشته است (از نظر آماری، متوسط تعداد کارکنان کارگاه های شهری در سال ۱۳۵۲ حدود ۲/۲۲ نفر و در سال ۱۳۶۴ حدود ۰/۷ نفر بوده است). با توجه به این که در این سال ها، به خصوص در سال های بعد از انقلاب، تکنولوژی مورد استفاده در کارگاه ها در مجموع پیچیده تر نشده، می توان نتیجه گرفت که کاهش نسبی تعداد کارکنان کارگاه ها ناشی از استفاده از ماشین آلات و تجهیزات جدیدی که به نیروی کار کمتری احتیاج دارند نبوده بلکه به معنی کوچک تر شدن کارگاه بوده است. به بیان دیگر پراکندگی کارکنان (و کارگران) از نظر سازماندهی تولید افزایش یافته است. این در عین حال به معنی افزایش نقش تولید کوچک در حیات اقتصادی کشور ماست، که طبیعتاً نتایج اجتماعی خاص خود را به دنبال می آورد و نمی توان بر آن چشم پوشید.

۴- به علاوه نباید فراموش کرد که سیاست های ویرانگر ج. ا. بر ساختار نیروی کار شاغل و در نتیجه بر ترکیب طبقه کارگر تاثیرات مخربی بر جای گذاشته است. به ویژه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اعزام اجباری کارگران به جبهه ها و درگیر کردن بخش قابل توجهی از کارگران متخصص، تکنسین ها و مهندسین در خدمات پشت جبهه

- گسترش صنایع نظامی به زیان صنایع مولد که موجب تضعیف بیشتر پیوند بین رشته های مختلف صنعتی شده و امکان اشتغال را کاهش می دهد.

تخریب و تعطیل واحدهای تولیدی در مناطق جنگ زده

تعطیل کارخانجات توسط دولت و کارفرمایان و "کم کردن تعداد نان خور ها" به ویژه در واحدهای بزرگ و صنایع ارزبر

این سیاست ها موجب بیکاری مدها از کارگر شده است. به اعتراف خود رژیم ۴۰ درصد از بیکاران قبلاً شاغل بوده اند. (۸) این رقم مربوط به سال ۱۳۶۲ بوده و اخراج های سال های اخیر را در بر نمی گیرد. بدون شک بخش عظیمی از این بیکاران برای تأمین نان شب ناگزیر به مشاغل حاشیه ای روی آورده و یا در بهترین حالت کارگاه کوچکی برای خود برپا می کنند. انبوه عظیم دهقانان خانه خراب شده نیز با سرنوشته مشابهی روبرو هستند. این تغییرات نه تنها بر پراکندگی طبقه کارگر می افزاید و موجب رشد افشار میانه و حاشیه ای می شود، بلکه در عین حال سهم بخش خدمات در کل اقتصاد را بالا می برد و ساختار صنعتی کشور را تضعیف می کند. خود رژیم نیز اعتراف می کند که سهم جمعیت شاغل در فعالیت های صنعتی کاهش یافته و به موازات آن نسبت جمعیت شاغل در بخش خدمات افزایش یافته است. (۹)

همچنین نباید فراموش کرد که سیاست رسمی رژیم ج. ا.، به خصوص در سال های اول، متوجه گسترش واحدهای کوچک بوده است. این موضوع از جمله از روی میزان سرمایه گذاری هایی که طی سال های پس از انقلاب صورت گرفته، به خوبی مشهود است. مثلاً متوسط سرمایه گذاری بر اساس پروانه تأسیس واحدهای صنعتی جدید و توسعه واحدهای موجود ظرف ۵ سال آخر رژیم شاه حدود هفت میلیون تومان و ظرف ۵ سال اول ج. ا. حدود ۲/۵ میلیون تومان بود. (۱۰) طبیعتاً است که حجم کوچک تر سرمایه گذاری به معنی کوچک تر شدن واحدهای صنعتی و به بیان دیگر به معنی افزایش واحدهای نسبتاً کوچک تر است. این واحدها تنها به لایه های مختلف خرده بورژوازی منحصر نبوده و بورژوازی کوچک را نیز در بر می گیرد. البته این به معنای آن نیست که ظرف سال های اخیر سرمایه های کلان انباشت شده و حتی سرمایه گذاری های کلان صنعتی صورت نگرفته است. برعکس، ظرف این سال ها سرمایه های کلان - به ویژه در تجارت - انباشت شده و در برخی موارد سرمایه گذاری های بزرگ صنعتی نیز صورت گرفته است. با این حال، در مجموع، حجم سرمایه گذاری ها کوچک تر شده است.

از مجموع تغییراتی که پس از انقلاب بهمین صورت گرفته می توان به این نتیجه رسید که ظرف سال های اخیر پراکندگی کارکنان از نظر سازماندهی تولید بیشتر شده و به موازات آن تولید خرد - چه در سطح لایه های مختلف

که آن
حزب
۲۰۷۲
نه تنو
میان
پردا
ایدش
سازما
صحب
بکندر
پردا
است
خطاها
وجه
ایدش
می کند
بورژوا
است
شده
دادن
وم
نمی تو
نیستی
به آمو
نکته
هم بر
پس هر
ساده
مارکس
تاریخ
آن طبقه
مش
پهانه
خطاها
نه
و جایگ
انتقاد
عینی

ناصر
بها و
ایم
قادر
بیم و
یاسی
یاسی
ده ماه
ست
کوت
این
ارز
بانی
دیگر
دیی
سخت
برای
در
رنگ
تا
رتقا
بانی
بیم
از
سلاط
عرف
نجام
اعضا
طبقه
دواز
حتم
کنند
بود
تظاهر
رات
کی از
قبال
بوالی

خرده بورژوازی و چه در سطح بورژوازی کوچک - گسترش یافته است. در عین حال به دلیل تخریب ساختار صنعتی کشور، نسبت جمعیت شاغل در فعالیت های صنعتی کاهش یافته و در مقابل آن نسبت جمعیت شاغل در بخش خدمات بیشتر شده است. مطمئنا این وضع نتایج اجتماعی معینی را به دنبال می آورد که هیچ سازمان سیاسی جدی - چه رسد به پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر - نمی تواند آن را نادیده بگیرد. این وضع، بیش از پیش یادآور آموزش لنین در مورد "نارسایی مرزبندی طبقاتی جامعه" در دوران انقلاب دموکراتیک است. (۱۱)

به رغم واقعیاتی که برسرمدیم، نباید از نظر دور داشت که طبقه کارگر ایران در برخی از صنایع از نظر سازماندهی تولید از تشکن بالایی برخوردار است. به عنوان مثال، می توان از واحدهای عظیمی چون صنایع نفت و ذوب آهن نام برد که ده ها هزار کارگر در آن کار می کنند. تجربه انقلاب بهمین نشان داد که کارگران این کارخانجات در لحظات حاسن انقلابی نقش اساسی و قاطع بازی می کنند. در این میان صنعت نفت از مقام ویژه ای برخوردار است. این صنعت در واقع شالوده و شاهرگ اقتصاد ایران را تشکیل می دهد. و مبالغه نیست اگر گفته شود که در شرایط کلونی، بدون نفت اقتصاد ایران کاملا متزلزل خواهد شد. دلایل این امر نیز روشن است. زیرا تولید و بازر تولید در اقتصاد ما - در صنعت، کشاورزی و حتی خدمات - به شدت به ارز حاصل از صادرات نفت و واردات کالا در مقابل آن وابسته است. بدون واردات ماشین آلات، مواد خام و غیره بخش عظیمی از صنایع کشور از کار می افتد و تولید کشاورزی به شدت دچار اختلال می گردد. این همه، به صنعت نفت در مجموعه اقتصاد کشور - و در نتیجه به کارگران صنعت نفت - جایگاه و مقام ویژه ای می بخشد. همین مقام ویژه بود که موجب شد تا هنگام برآمد انقلابی در سال ۵۷، کارگران صنعت نفت با اعتصابات خرد رژیم دیکتاتوری را به زانو در آورند.

اما اشتباه خواهد بود آینه ویژگی کارگران متشکل در صنعت نفت و قدرت نفیته در این ویژگی را به مجموعه طبقه کارگر ایران و حتی به دیگر واحدهای عظیم صنعتی گسترش دهیم. در واقع هیچیک از صنایع موجود کشور نقش صنعت نفت را در اقتصاد بازی نمی کنند و به همین دلیل کارآیی - از نظر نتایج فلهی آن بر شرایط اقتصادی رژیم - مبارزات کارگران آن ها در مقیاسی پایین تر از کارگران صنعت نفت قرار دارد.

ممکن است گفته شود این همه جز به بدبختی است و ضرورتی به بیان آن نیست. اما تذکر این بدبختی از آن رو ضرورت می یابد که ممکن است در برخی موارد تاکید بر نقش اصلی و تعیین کننده طبقه کارگر در جنبش انقلابی با عام کردن این ویژگی ها و نادیده گرفتن دیگر ویژگی های طبقه کارگر ایران صورت گیرد.

آنچه درباره موقعیت طبقه کارگر و اوضاع میانی گفتیم، به هیچ روی ناقص نقش تاریخی طبقه کارگر به منابه تنها طبقه تا به آخر انقلابی، پیوسته استمدیدگان، طبقه ای که در اس تمام عناصر دموکراتیک قرار دارد، نیست. لنین نشان داده است که نیروی طبقه کارگر در پیشرفت تاریخی جامعه به مراتب بیش از سهم این طبقه در جمعیت کشور است. این آموزش لنین، امروز در عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بیش از هر زمان اعتبار خویش را حفظ کرده است.

۲ - برخی نکات پیرامون فرآیند انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

نقش طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی وی در هدایت جنبش خلق و فرارویاندن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بیش از پیش قطعیت می یابد. تجربه انقلاب های دموکراتیک اخیر، بهیروزی آن دسته از انقلاب ها که در آن طبقه کارگر با پیشاهنگ انقلابی وی به موقعیت رهبری دست یافتند، و توقف یا پسرقت انقلاب در کشورهایی که طبقه کارگر، به هر دلیل، موفق به انجام رسالت تاریخی خود نشد جنگلی موبد این آموزش لنین است که "فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش هندست بورژوازی را بازی خواهد کرد؟ هندستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، و توانا ولی از لحاظ سیاسی تاوانست، یا این که نقش رهبر انقلاب توده ای را" (۱۲)

متاسفانه در برخی موارد از این احکام درست نتایج نادرست گرفته می‌شود. به موجب یکی از این نتیجه گیری‌ها، وظیفه مقدم نه برقراری حاکمیت انقلابی خلق، بلکه برقراری حاکمیت کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر، یا حاکمیت خلقی با رهبری و یا تفوق طبقه کارگر است. این مطلب در مقاله رفیق خسرومورد بررسی قرار گرفته و نیازی به بررسی مجدد آن نیست. من سعی می‌کنم مسأله را از زاویه فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مورد بررسی قرار دهم.

الف - آموزش لنین دربارۀ فرارویی

لنین ضمن تأکید بر ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، ضمن تأکید بر این که "پهروزی قطعی برتراریسم عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان" (۱۲) (تأکید از لنین)، حفظ حکومت انقلابی را چیزی قطعی و از پیش تعیین شده در نظر نمی‌گرفت و آن را به "ترکیب نیروهای اجتماعی" و مشروطی ساست و از این موضوع به مثابه امری پدیدمی‌ساخت.

"مگر نه این است که امکان نگاه داری حکومت در روسیه مشروطه چونکی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دموکراتیکی است که هم اکنون در کشور ما به وقوع می‌پیوندد..." (۱۴)

وی با در نظر گرفتن این واقعیت که "پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می‌دهد" امکان "تفوق بیانگران بسیار ناممکن دموکراسی انقلابی" در دیکتاتوری انقلابی متکی بر اکثریت عظیم مردم را منتفی نمی‌دانست، و این تفوق را با پهروزی قطعی برتراریسم در تضاد نمی‌بافت. (۱۵)

وی ضمن تأکید بر ناتوانی پهروزی در راه پایمان رساندن انقلاب دموکراتیک، از "استعداد دهقانان" در این باره سخن می‌گفت و می‌نوشت، پهروزی به مثابه یک طبقه، به حکم طبیعت و اجبار به زیر بار حزب لیبرال سلطنت طلب پناه می‌برد. ولی دهقانان به مثابه توده به رهبری حزب انقلابی و حزب جمهوری خواه ملتجی می‌کردند. به این علت است که پهروزی قادر نیست انقلاب دموکراتیک را به پایمان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول به این مقصود به آن ها کمک کنیم" (۱۶) (تأکید از نگارنده)

شاید در نگاه نخستین، این برخوردها متناقض به نظر برسد. اما در حقیقت هیچ تناقضی در این گفته‌ها موجود نیست. زیرا لنین انقلاب را نه به مثابه امری مگر بلکه فرایندی دیرپا در نظر می‌گرفت. به همین دلیل وی شرکت نمایندگان پرولتاریا در حکومت موقت انقلابی را برای فرارویانیدن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ضرور می‌شمرد و "اراده واحد در مسایل دموکراتیک" را امری موقت و گذرا به حساب می‌آورد. به همین دلیل، وی خاطر نشان می‌ساخت که "ما پس از انجام انقلاب دموکراتیک بلافاصله و درست به میزان نیروی خود که نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل باشد انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود" (۱۷) (تأکید از نگارنده). به همین دلیل، وی منشویک‌ها را به خاطر صحبت های کلی در مورد "به کف آوردن قدرت" سرزنش می‌کرد و هشدار می‌داد که "کتره‌های حزب نباید مسابلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب به جایایی چاهه میان کشیده است. بلکه مسابلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت سیاسی جدی می‌باشند." (۱۸)

اما لنین در کلیه این موارد بر نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل تأکید داشت. به بیان دیگر او نفوذ طبقه کارگر در حکومت موقت انقلابی را به میزان و درجه تشکل پرولتاریا مشروطی ساخت و می‌گفت: "برای این که پرولتاریا در مبارزه بر ضد دموکراسی پهروزی و آزادی عمل داشته باشد، باید به قدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را به سطح خود آگاهی انقلابی ارتقا دهد و تعرض آن‌ها را حد ایت نماید و بدین طریق با استقلال به عمل نمودن دموکراتیک بی‌کی پرولتاریایی موفق گردد." (۱۹) (تأکید از نگارنده).

در لحظات حساس کنونی چاره‌ها بر این آموزش لنین بیش از پیش بیندیشیم و دریا بیم که فرجام آتی انقلاب نه به تعیین این یا آن شکل حکومت در قطع نامه‌ها، بلکه به تلاش واقعی و عملی ما برای متشکل ساختن پرولتاریا و

امکان نا
۱۴۰ سال
حزب که
جنبش از
ک

مشخص ر
وجودند
چدید ک
"شدا امیر
سراهدند
درتدویر
پیشروط
موجب آ
"مردمی"
مد افعیین
سیاست
به

مبارزه ا
در حد ن
یک حیا
ابدشولو
تجر به >
زمینه می
"ت
سازنکارا
را حفظ ک
پرولتاریا
(۲۶۹)

و
خواهد بی
چدا و
آن در عمل

تج
می آموزد

ارتقای سطح آگاهی وی به مثابه پیشروی سیاسی خلق واپسته است.

ب- فرایندی سرشار از مبارزه طبقاتی

فرایند گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرایندی است دشوار و سرشار از مبارزه بی‌امان طبقاتی بین نیروهایی که از بنای جامعه عاری از استثمار سود می‌برند، و نیروهایی که منافع خویش را در تداوم مناسبات استثمارگرانه می‌جویند. در این مورد نمونه‌ها بسیارند. ما برای نمونه انقلاب چکسلواکی را به اختصار بررسی می‌کنیم. اما قبل از این بررسی ضرورت به چند نکته اشاره کنیم.

۱- قبل از انقلاب چکسلواکی از سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی بالایی برخوردار و دارای سنن عمیق دموکراسی بورژوازی بود. در واقع چکسلواکی نخستین کشور سرمایه‌داری پیشرفته بود که ساختمان سوسیالیسم در آن آغاز شد. (۲۰) بدین ترتیب آغاز ساختمان سوسیالیسم در چکسلواکی تئوریزه‌یونیستی را که به موجب آن پیروزی سوسیالیسم و بخصوص اصول لنینی انقلاب سوسیالیستی تنها در کشورهای عقب افتاده صادق بوده و قابل اجراست به گونه‌ای قطعی رد کرد.

۲- در سال ۱۹۲۸ دول امپریالیستی در کنفرانس وحدت ملی خلق‌های چک و اسلواک را که در قالب جمهوری چکسلواکی تجلی می‌یافت، زیر پا گذاشتند. یک سال بعد رژیم چک به اشغال ارتش تجاوزگر آلمان نازی درآمد و مزدوران فاشیسم بر دستگاه دولتی چنگ انداختند. در جریان درام مونیخ و اشغال چکسلواکی بورژوازی راه خیانت را در پیش گرفت. احزاب رفرمیست سوسیال دموکراسی و حزب ناسیونال سوسیالیست نیز عملاً آب به آسیاب بورژوازی ریختند. تنها حزب کمونیست از ابتدا قاطعانه علیه خیانتکاری بورژوازی به مبارزه برخاست.

۳- در مبارزه‌هایی بخشنه، علاوه بر طبقه کارگر و پیشاهنگ آن حزب کمونیست، اقشار میانی و بخشی از بورژوازی نیز شرکت داشتند. اما نقش تعیین‌کننده در این مبارزه برعهده طبقه کارگر و حزب کمونیست بود. در نتیجه هنگام آزادی چکسلواکی از زیر یوغ ارتش اشغالگر، حزب کمونیست از محبوبیت و بیع توده‌ای برخوردار بود.

در آوریل ۱۹۴۵ به ابتکار حزب کمونیست، "شورای ملی چک" در یکی از مناطق آزادشده تشکیل شد. این شورا که مرکب بود از کلیه گروه‌های عده جنبش مقاومت، برنامه انقلاب ملی - دموکراتیک چکسلواکی را که توسط حزب کمونیست تهیه شده بود، تصویب کرد. در این برنامه، حکومت پیشنهادی عبارت بود از یک جبهه ملی متشکل از نمایندگان کلیه اقشار و گرایش‌های اجتماعی که در مبارزه‌های بخش شرکت کرده بودند. در مه ۱۹۴۵ خلق چک دست به قیام زد. به دنبال این قیام، شورای ملی چک قدرت را به دست گرفت. بدین ترتیب حکومت جدیدی برپا شد و حزب کمونیست برای اولین بار در حکومت شرکت کرد. علاوه بر حزب کمونیست، حزب سوسیال دموکرات چکسلواکی و سه حزب دیگر در حکومت شرکت داشتند. کلیه این احزاب قبلاً در حکومت بورژوازی شرکت کرده بودند.

حزب کمونیست از ابتدا آگاه بود که قبول برنامه توسط سایر احزاب - بخصوص احزاب متعلق به بورژوازی - به معنی چشم‌پوشی آن‌ها از منافع خودفرزانه‌شان نیست، بلکه تحت تأثیر جو انقلابی و برای ادامه نفوذ این احزاب روی برخی از اقشار اجتماعی صورت گرفته است. به همین دلیل حزب کمونیست از ابتدا ابراهام نهاد‌های جدید مبتنی بر اصول دموکراسی توده‌ای تأکید داشت. مهم‌ترین این نهادها عبارت بودند از کمیته‌های ملی که نیروهای ضدفاشیست و مبارز رهبری آن را در دست داشتند. این کمیته‌ها در قدرت اجرایی نقش مهمی برعهده گرفتند. در عین حال، سازمان‌های توده‌ای از قبیل جنبش انقلابی سندیکیایی، اتحادیه ملی دهقانان، جوانان، زنان و غیره نیز، که کمونیست‌ها در آن نفوذ بسیار داشتند، به عنوان ابزارهای موثر برای جلب اقشار وسیع مردم در جهت

اجرای اهداف حزب کمونیست عمل می کردند .

به رغم تاکید حزب کمونیست روی گسترش نهادهای دموکراتیک توده ای ، نمایندگان بورژوازی در حکومت چپه ملی خواستار محدود کردن قدرت کمیته های ملی و انحلال آن بودند . در نتیجه ، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی از همان ابتدا آشکار شد . در واقع ، تضادهایی که قبلا به واسطه مبارزه ضد فاشیستی به پشت صحنه رانده شده بود ، اینک دوباره قد برمی افراشت و به مبارزه طبقاتی دامن می زد . این مبارزه که اساسا حول فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی دور می زد ، مضمون اصلی کلیه رویدادهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ را تشکیل می داد . در تمام این سال ها ، حزب کمونیست سیاست " فشار از بالا " و " فشار از پایین " ، را به طرز ماهرانه تلفیق کرده به پیش برد .

در ژوئن ۱۹۴۵ کمیته های ملی به کمک کمیسیون های دهقانی ، اراضی تصاحب شده توسط دولت را بهین دهقانان تقسیم کردند . در ژوئیه همان سال حزب کمونیست خواستار ملی کردن بانک ها ، شرکت های بیمه ، معادن ، صنایع کلیدی و کلیه کارخانجات دارای بیش از ۵۰ شاغل شد . با آن که در این مرحله ، نمایندگان بورژوازی هنوز جرات مخالفت آشکار با پیشنهادات حزب کمونیست را نداشتند ، تأیید قانون ملی کردن توسط رئیس جمهور - که شخصیتی ملی و متمایل به احزاب دست راستی بود - تا اواخر اکتبر به طول انجامید .

در اواخر ۱۹۴۵ اختلافات درون چپه ملی به طرز آشکاری شدت می گرفت . گرایش به راست در احزاب غیر کمونیست تقویت می شد و این احزاب پیش از پیش راه دفاع از بورژوازی را در پیش می گرفتند . حزب کمونیست که چنانچ چپ حکومت را نمایندگی می کرد ، در اصلاحات اقتصادی - اجتماعی از حمایت حزب سوسیال دموکرات برخوردار بود . این بدان معنا بود که حزب سوسیال دموکرات در برخی وجوه خود را از حزب کمونیست متمایز می کرد و از وی فاصله می گرفت .

در مه ۱۹۴۶ انتخابات مجلس برگزار شد در این انتخابات حزب کمونیست ۲۸ درصد کل آرا را در سطح کشور به دست آورد . حزب سوسیال دموکرات ۱۲ درصد آرا و احزاب دست راستی روی هم ۴۸ درصد آرا را به دست آوردند . با آن که آرای حزب کمونیست در کل کشور از بقیه احزاب بیشتر بود ، اما در برخی مناطق احزاب دست راستی اکثریت آرا را به دست آورده بودند . مثلا در منطقه استواکه حزب دموکرات ۶۰ درصد و حزب کمونیست ۳۰ درصد آرا را به دست آورده بودند . حزب کمونیست به دلیل برخورداری از بیشترین آرا در سراسر کشور ، حق انتخاب نخست وزیر را به دست آورد و کابینت کوتواله - دهبیرکل حزب - به سمت نخست وزیر منصوب شد .

در پاییز ۱۹۴۶ حزب کمونیست خواستار تجدید نظر در اولین قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹۱۹ شد . رهبران احزاب دست راستی با این خواست مخالفت کردند . اختلاف نظر در حکومت بر سر تجدید نظر در قانون اصلاحات ارضی موجب رادیکال شدن دهقانان و کاهش نفوذ احزاب راست در روستاها شد . حزب کمونیست با بهره گیری از این وضع خواهان تقسیم اراضی بیش از ۵۰ هکتار گردید . کشمکش بر سر تجدید نظر در قانون اصلاحات ارضی حدود یک سال طول کشید و سرانجام مجلس تحت فشار توده ای در ژوئیه ۱۹۴۷ در قانون اصلاحات ارضی تجدید نظر به عمل آورد .

در سال ۱۹۴۷ خشک سالی شدید روی داد و محصول کشاورزی به شدت کاهش یافت . این وضع مشکلات ویژه ای را پدید آورد . حزب کمونیست برای مقابله با این مشکلات پیشنهاد کرد که از روستامندان مالیات خاصی اخذ گردد . نمایندگان احزاب دست راستی با این طرح مخالفت کردند . حزب کمونیست به مردم روی آورد و یک جنبش وسیع توده ای را در حمایت از طرح خود سازمان داد . سرانجام تحت این فشارها ، احزاب دست راستی در اواخر اکتبر ۱۹۴۷ اخذ این نوع مالیات را تصویب کردند .

هر چند بورژوازی در این تجربه شکست خورد ، اما موفق شد به لوک ضد کمونیست در درون حکومت را تحکیم نماید . بدین ترتیب بورژوازی امیدوار بود با تحکیم این به لوک ، در انتخابات آتی مجلس که قرار بود در ماه مه ۱۹۴۸ برگزار شود ، منافع خود را تضمین نماید . در همین حال ، این تجربه - بار دیگر به حزب کمونیست نشان داد

که حمایت وسیع توده‌های زحمتکش موثرترین ابزار سیاسی وی را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، کلیه احزاب سیاسی به انتخابات آتی مجلس چشم دوخته بودند.

در چنین شرایطی سرنوشت تکامل آتی کشور پیش از پیش به حل مسأله قدرت سیاسی - به این که کدام طبقه به پیروزی می‌رسد، پیروازی یا طبقه کارگر - وابستگی می‌یافت و هر یک از احزاب سیاسی می‌کوشید تا آرای بیشتری را نصیب خود سازد. بدین ترتیب مسایل بلندمدت اهمیت درجه دوم می‌یافت و تاکتیک‌های عاجل از اهمیت برخوردار می‌شد.

در کنار احزاب سیاسی، سازمان‌های توده‌ای نیز در زندگی اجتماعی کشور نقش مهمی بازی می‌کردند. از آن‌جا که اعضای این سازمان‌ها لزوماً به احزاب سیاسی وابستگی نداشتند، ستگیری سیاسی این سازمان‌ها تاحدودی نامشخص بود. البته حزب کمونیست در مهم‌ترین سازمان‌های توده‌ای از حمایت وسیع برخوردار بود، اما احزاب دست راستی نیز در برخی از سازمان‌ها نفوذ داشتند.

در نوامبر ۱۹۴۷ پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی برقرار شد. پلنوم به این جمع بندی رسید که پیروزی خود را برای حمله به قدرت توده‌ای آماده می‌کند و می‌کوشد تا قبل از انتخابات، توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد. حزب راه پرور رفت از این وضع را در تشکک کلیه نیروهای مترقی چپ کشور و در ایجاد یک بلوک سوسیالیست جدید در حکومت می‌دید. حزب بر این اعتقاد بود که نیروهای مترقی چپ می‌بایست ابتدا عناصر ارتجاعی را در سایر احزاب منفرد ساخته و سپس این احزاب را به سمت خود جلب کنند. رهبری حزب پیشنهاد کرد که در انتخابات آتی لیست مشترکی از کاندیداهای جبهه ملی تهیه گردد. بدین ترتیب حزب سیاست متحد ساختن کلیه نیروهای سوسیالیست در چهارچوب جبهه ملی را در پیش گرفت.

در اواخر سال ۱۹۴۷ و اوایل ۱۹۴۸ مبارزه سیاسی اساساً حول اجرای اهداف تحقق نیافته برنامه دولت متمرکز بود. یکی از مهم‌ترین این مسایل، تصویب قانون اساسی جدید بود. با آن که کمیسیون قانون اساسی مجلس بخش‌هایی از قانون اساسی را تصویب کرده بود، اما بخش‌های اصلی آن از قبیل رابطه بین ملیت‌ها، دستگاه اجرایی دولت، و تعیین نظام اقتصادی نوین مبتنی بر ملی کردن صنایع کلیدی و بانک‌ها را هنوز به تصویب نرسانده بود. علت این امر نیز اختلاف نظر اساسی در حکومت بود. به بیان دیگر، مشخص بود که اختلاف نظر مربوط به مسایل جزئی نبوده بلکه همین دورک کاملاً متضاد است. کمونیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها خواستار آن بودند که قانون اساسی به دستاوردهای حکومت دموکراتیک توده‌ای جنبه قانونی ببخشد. در حالی که نمایندگان احزاب دست راستی در صدد بودند برخی از اصول دموکراسی پیروزی را در قانون اساسی وارد کنند. در نتیجه این اختلاف نظرهای جدی بر سر مسایل اساسی، به نظر نمی‌رسید مجلس موسسان موفق شود قانون اساسی جدید را در تاریخ مقرر تصویب کند. بدین ترتیب توافق‌هایی هم که در زمینه حقوق کارمندان دولت، آموزش و پرورش، بیمه، مالیات صنعتگران کوچک و متوسط، و قانون جدید اصلاحات ارضی صورت گرفته بود، با این‌همه مواجه گردید.

در این میان سرنوشت قانون جدید اصلاحات ارضی و تعدیل حقوق کارمندان دولت از اهمیت بسیار برخوردار بود و می‌توانست نتایج سرنوشت‌سازی را به دنبال آورد.

در مورد تعدیل حقوق کارمندان دولت، شورای مرکزی سندیکاه‌ها طرحی را به دولت ارائه داد. در هیات دولت کمونیست‌ها از این طرح حمایت کردند، اما اکثریت دولت آن را در ۱۰ فوریه رد کرد. شورای مرکزی سندیکاه‌ها بلافاصله این تصمیم را اشتباه خواند و مخالفت خود را با آن اعلام داشت. به ابتکار حزب کمونیست، شورای مرکزی سندیکاه‌ها کنگره نمایندگان شوراهای کارخانجات را فراخواند. هدف این کنگره اتخاذ موضع در قبال تعهدات انجام نیافته دولت و تعیین سمت‌گیری آتی جنبش سندیکایی بود.

در ۱۶ فوریه کنگره‌ای کمیسیون‌های دهقانی نیز تصمصیم به فراخوان کنگره کمیسیون‌های دهقانی گرفت. دستور کار این کنگره عبارت بود از درخواست تصویب قانون جدید اصلاحات ارضی و اتخاذ موضع در قبال تعهدات انجام نیافته دولت در امور کشاورزی.

در جریان تدارک این درکنگره، فعالیت طبقه کارگر و دهقانان به شدت افزایش یافت. پروژوازی که در جریان مباحثات مربوطه حقوق کارمندان در هیات دولت، و مباحثات مربوطه قانون جدید اصلاحات ارضی در کمیسیون دهقانی مجلس مونسان موفق شده بود حزب کمونیست را منفرد ساخته و نظر خود را پیش ببرد، اکنون تشخیص می داد که حزب کمونیست از حمایت وسیع کنگره شوراها و کارخانجات و کنگره کمیسیون های دهقانی برخوردار خواهد شد. ضمناً این مسأله را نیز تشخیص می داد که ممکن است حزب سوسیال دموکرات مانند گذشته در مورد مسایل مشخص اقتصادی به نفع کمونیست ها موضع گیری کند. در نتیجه می گوئید بحرانی سیاسی پدید آورد. و از این طریق دولت را اسفند کند. برای ایجاد این بحران، ۱۲ وزیر دست راستی در اواخر فوریه به طور دسته جمعی از کابینه استعفا کردند. اما رئیس جمهور بلافاصله استعفاي آن ها را نپذیرفت، زیرا این امر مستلزم تشکیل کابینه جدید بدون وزرای دست راستی بود.

حزب کمونیست راه برون رفت از این بحران را تشکیل دولت جدید مرکب از کمونیست ها و سوسیال دموکرات های دانست. به همین دلیل به حزب سوسیال دموکرات پیشنهاد کرد تا ۴۰ درصد کرسی های وزارت را بپذیرفته و به اتفاق حزب کمونیست دولت جدید را تشکیل دهد. اما حزب سوسیال دموکرات در مقابل با بحران موضع بیجا پنهانی گرفت و ضمن خودداری از استعفاي وزرای سوسیال دموکرات و تقبیح وزرای دست راستی، از پذیرش پیشنهاد حزب کمونیست امتناع ورزید. به محال، حزب کمونیست با تجهیز توده ها موفق شد رئیس جمهور را به قبول استعفاي وزرای دست راستی و تشکیل کابینه جدید به نخست وزیری کلمنت گوتوالد ناکزیر سازد. بدین ترتیب بحران قدرت با پیروزی طبقه کارگر و زحمتکشان تحت رهبری حزب کمونیست پایان یافت و مرحله گذار از انقلاب ملی-دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به فرجام رسید. (۲)

ج- ایشار میانی و آغاز فرایند گذار

چنانکه دیدیم، فرجام پیروزمند انقلاب دموکراتیک و گذار آن به مرحله سوسیالیستی مستلزم حاکمیت پرولتاریاست. حال این سؤال طرح می شود که آیا در دوران کنونی، در شرایط تغییر اساسی در آرایش نیروها در عرصه جهانی، در شرایط تحکیم روز افزون مواضع سوسیالیسم جهانی و جنبش بین المللی طبقه کارگر، این امکان وجود دارد که حاکمیتی که دموکرات های انقلابی در آن دست بالا را دارند به قدرت برسد و به این ترتیب فرایند گذار توسط یک حکومت انقلابی-که طبقه کارگر در آن دست بالا را دارد- آغاز گردد یا خیر.

تجربه انقلاب های دموکراتیک اخیر نشان می دهد که چنین امکانی وجود دارد. متأسفانه در برخی از موارد با طرح تجاربی از قبیل الجزایر، سوریه، مصر و... چنین امکانی عملاً منتفی شمرده می شود و تجاربی نظیر کوبا و نیکاراگوئه به فراموشی سپرده می شود. اما تجاربات شکست، تافی چنین امکانی نیست. برعکس، این نمونه ها موید آموزش لنین در مورد فرجام پیروزمند گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است. به بیان دیگر، این که در این کشورها انقلاب به مرحله بالاتر گذار نکرده، از جمله به دلیل آن است که طبقه کارگر موفق به انجام رسالت تاریخی خود نشده و موفق نگردیده است سرکردگی خود را بر انقلاب تأمین نماید و انقلاب را به پیش برد. این تجاربات نشان می دهد در صورتی که طبقه کارگر موفق نگردد سرکردگی انقلاب را در دست گیرد، و یا در شرایط کنونی جهان-دموکرات های حاکم در جهت ژئوپلیکی و پیوند با پرولتاریا و حزب و حرکت نکنند، انقلاب نیمه تمام و سترون مانده راه شکست را خواهد پیمود. ولی این امر واقعیت پیروزی مرحله ای از انقلاب و حتی پیشرفت آن تا حدودی معین رانفی نمی کند.

به گمان من نفی این امکان ناشی از کم بهادادن به دو عامل است،

۱- گرایش ضد سرمایه داری ایشار میانی

۲- پیوند موجود بین انقلاب رهائی بخش ملی با سایر گردان های روند واحد انقلابی جهانی.

در مورد عامل اول، تجربه نشان داده که حضور و گسترش شعارها و خواست‌های ضد سرمایه‌داری در انقلاب دموکراتیک تنها به طبقه کارگر محدود نمی‌شود، هر چند تنها طبقه کارگر آگاه و متشکل خواستار مخوکامل نظام سرمایه‌داری و قادر به انجام این رسالت تاریخی است. ک. پ. برنتس عنکام چم بست تجارب جنبش‌های رهایی بخش به این "مساله مهم" اشاره می‌کند که "تعادل میان سرمایه‌داری و دموکراسی که هم‌زمان با هم تغییر می‌یابد، به معنی تناسب میان سوسیالیسم و دموکراسی است. اگر درگوشی‌های دموکراتیک اکنون می‌توانند راه را برای تکامل سوسیالیسم هموار سازند (که این کار را هم می‌کنند)، و نه تنها در یک مدت زمان طولانی، نه در عرصه تاریخی-جهانی، بلکه به‌لحاظ واسطه، این امر متضمن نزدیکی هدف‌های دموکراتیک، سوسیالیستی و نزدیکی آن نیروهای اجتماعی است که بر اساس یک کاریابیه دموکراتیک عمل می‌کنند." (۲۲)

چنان که در بخش اول مقاله گفته شد، درهم تنیدگی سرمایه‌داری وابسته در کشورهای رو به رشد با امپریالیزم جهانی، وظایف رهایی اجتماعی در این کشورها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در نتیجه، خواست‌های ضد امپریالیستی-که منحصراً به طبقه کارگر محدود نمی‌شود- تا حدودی معین علیه نظام سرمایه‌داری نیز جریان می‌یابد. در انقلاب بهمین ما به خوبی شاهد این درهم تنیدگی و طرح خواست‌های ضد سرمایه‌داری نه تنها از جانب طبقه کارگر بلکه از ناحیه سایر اقشار اجتماعی نیز بودیم. تمایل وسیع توده‌ها به تحقق این خواست‌هایی از عوامل انجام اقداماتی از قبیل ملی کردن بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و بخشی از صنایع بزرگ بود.

در مورد عامل دوم نیز باید گفت که امروز در جنبش جهانی کمونیستی از این موضوع به مثابه امری بدیهی سخن می‌رود که پیوند میان انقلاب‌های رهایی بخش با سایر گردان‌های روند واحد انقلابی جهانی تأثیری عمیق در مضمون و درونمای این انقلاب‌ها دارد. البته از این پیوندها نمی‌توان و نباید انتظار معجزه داشت. برقراری و تحکیم این پیوندها به تنهایی فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تضمین نمی‌کند. اما این پیوندها در پیشبرد موفقیت آمیز تلاش کشورهای رو به رشد برای دستیابی به استقلال اقتصادی از اهمیت بسیار برخوردار است. این موضوع در ویرایش نوین برنامه ح. ک. ا. ش. به بهترین نحو بیان شده است، "هر خلقی شالوده‌های مادی و فنی ساختمان جامعه نوین را عمدتاً با تکیه بر مساعی خویش ایجاد می‌کند و در راه ارتقاراه و سطح فرهنگ توده‌ها می‌کوشد." (۲۳) تنها در این صورت است که کمک‌های مادی و غیرمادی کشورهای سوسیالیستی به این کشورها می‌تواند ثمربخش باشد.

احمد

منابع

- ۱- "قدرت حیات تاکتیک‌های انقلابی لنین" انقلاب و سوسیالیسم شماره ۱۷، ص ۱۱
- ۲- "ساخت اقتصادی ایران"، ص ۷۶
- ۳- مرکز آمار ایران، "آمار کارگاه‌های کوچک صنعتی شهری، سال ۱۳۵۵"
- ۴- ساخت اقتصادی ایران، ص ۲۱۹
- ۵- اطلاعات، ۱۰ دی ۱۳۶۵

- ۶- از "گزارش داخلی رژیم"
- ۷- از "نتایج آماری مشخصات پایه ای کارگاه‌های کشور در جامعه شهری"، کیهان، ۲۷ اسفند ۱۳۶۵
- ۸- "گزارش داخلی رژیم"
- ۹- همان جا
- ۱۰- بیاتک مرکزی، "بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب"، ص ۵۷۵ و ۵۷۷
- ۱۱- و.ای. لنین، "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی"، انقلاب و سوسیالیسم شماره ۱۶، ص ۱۱
- ۱۲- و.ای. لنین، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، منتخب آثار یک جلدی به فارسی، ص ۲۴۲
- ۱۳- همان جا، ص ۲۵۷
- ۱۴- همان جا، ص ۲۶۸
- ۱۵- "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی"، انقلاب و سوسیالیسم شماره ۱۶، ص ۱۲-۱۱
- ۱۶- دو تاکتیک، همان جا، ص ۲۷۴
- ۱۷- "روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان"، منتخب آثار یک جلدی، ص ۲۹۲
- ۱۸- "دو تاکتیک" همان جا، ص ۲۴۵
- ۱۹- همان جا، ص ۲۵۸
- ۲۰- "منتخب آثار کلمنت گوتوالد"، پراگ، ۱۹۸۱، ص ۸ (متن فرانسه)
- ۲۱- این قسمت با مراجعه به "تاریخ منحصر حزب کمونیست چکسلواکی"، چاپ دوم، پراگ، ۱۹۸۵ - "فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی"، پراگ، ۱۹۸۴ - و دایره المعارف بزرگ شوروی تهیه شده است.
- ۲۲- ک. پروتنتس، "انقلاب‌های رهایی بخش ملی دوران معاصر"، جلد اول، ص ۱۵۱
- ۲۳- بر نامه ح. ک. ا. ش. ویرایش نوین، ص ۷۲ (متن انگلیسی)